

ملت و ارکان پایداری آن

در متون فارابی

مقدمه :

به عقیده فارابی اهم مسائل فلسفی که همه علوم وابسته به آنها شناسائی وابستگی های ضروری مابین افراد انسان و کوششهایی است که همه طبقات و اصناف انسان متفقانه باید انجام بدهند تا موجب بقاء ابدی جوامع گردد و علم وابسته به این موضوع را فارابی علم انسان نامیده و علم العلوم خوانده است و اونیجه همه علوم و مخصوصاً فلسفه نظری خود را توضیح مسائل این علم دانسته چنانکه به تفصیل خواهد آمد .

آنچه مورد توجه فارابی در این علم است بیان این قضیه است که موجودیت افراد انسان تعلقی و عین ربط وجودی بیکدیگر است بطوری که می توان گفت که افراد انسان از جهت موجودیت روانی اصلاً شخصیت فردی و زندگی شخصی خالص ندارند .

زیرا هر فردی از افراد انسان در همان حالتی که خود را یک موجود ممتاز و مستقل می نگرد و درباره زندگی شخصی خود تفکر می کند یا به لذت و تالش فردی خود سرگرم است در عین حال همه کیفیات و اوضاع و احوال و کردار و رفتار خودش را به کمک تطبیق و مقایسه با اوضاع و احوال افراد دیگر انسان درک می کند زیرا هنگامی که از یک حادثه طبیعی لذت یا رنج می برد چنین می اندیشد که همه افراد در حین برخورد با چنین حادثه ای از آن لذت یا رنج می برند ، بنابراین هنگامی که فردی از افراد سرگرم به عمل لذت بخشی است ملاحظه می کند که آیا افراد دیگری هستند که از این گونه برخوردی لذت ببرند یا نه؟ اگر آنگونه برخورد را برای دیگران لذت بخش دید او نیز احساس لذت می کند و گرنه لذتی از آن نخواهد برد .

تألمات انسان نیز به همین گونه است زیرا در همان هنگامی که زیر فشار حادثه یا مرضی قرار گرفته اگر ملاحظه نمود که افراد دیگری هستند که باکی از آن ندارند یا آن گونه حادثه برای ایشان لذت بخش است آن فرد نیز بجای تألم از آن حادثه لذت خواهد برد .

به همین ملاحظه هدف انسان در هر کاری یا همسان شدن با افراد دیگری است و یا بهتر شدن از یک طبقه و همسان شدن با طبقه دیگر از مردم است و خلاصه آنکه در هر صفت و حالت و رفتار و کرداری خودش را با دیگران موازنه کرده و هیچگاه از غیر فراموش نمی کند یا خود را بر دیگران غالب می بیند و یا مغلوب دیگران و حتی در حال انزوا و گوشه گیری از خلق باز هم خودش را تطبیق و مقایسه با مردم می کند و می خواهد خودش را از یک دسته از مردم جدا کند و بالاتر برود تا بدسته فرو نریزند یا بد و مافوق بر دیگران باشد تا در آنان تأثیر کند و دیگران زیر نفوذ او باشند. بنابراین انزوا ی مطلق و فراموشی حقیقی از خلق اصلاً میسر نیست .

بنابر آنچه گفته شد همه کرادار و رفتار انسان مندرج در اعمال دیگران و تفکر و توجهی که به شخص خود دارد در هر حال و وضعیتی که باشد مندرج در تفکری است که درباره غیر می کند و همیشه خود را مستغرق در دیگران و دیگران را مستغرق در خود می نگرد .

بنابر این اصل کلی که ذکر شد آنچه دیدگاه نظر اصلی فارابی است و همه چیز را از آن منظره می نگرد پیوند معنوی مابین افراد و موجودیت روح اجتماع و چگونگی ربط مابین طبقات مردم است و چنانکه گفته شد و به تفصیل خواهد آمد فارابی به همه علوم و فنون علمی و عملی و ادبی و هنری و دینی و دنیوی عقلی و نقلی از آن جهت توجه دارد و مورد بحث قرار می دهد که این علوم عوامل ارتباط و همچنین نتایج ارتباط مابین افراد مردم اند و بقول خود او اگر نتیجه ای که عبارت از حسن ارتباط مابین مردم است از عملی حاصل نشود ارزش علمی نخواهد داشت .

ملت یا

وحدت تعاونی که صورت وجودی اجتماع است

به عقیده فارابی اجتماع به مانند سایر موجودات طبیعی دارای ماده و نیز دارای صورتی است، ماده اجتماع عبارت از نیروهای بدنی افراد مردم است که با هم پیوند می یابند، و صورت اجتماع رابطه و پیوستگی تامی است که مابین افکار و عواطف و اراده های افراد انسان موجود می شود.

فرق مابین ترکیب طبیعی و صورت وجودی اجسام با ترکیب طبیعی موجود مابین انسانها این است که پیوند اجزا و نظام داخلی موجودات جسمانی عبارت است از نسبت های مکانی و کمی و زیادی فواصل مابین اجزای جسم و نحوه مجاورت یا تماس و پیوند سطوح اجزا با یکدیگر و چگونگی ارتباطی که باهم پیدا کرده اند.

اما صورت وجودی اجتماع عبارت از نوعی ربط غیر محسوس و باطنی است که از پیوستگی و تعاون در علم و عمل مابین افراد حاصل می شود.

اجتماع در حقیقت به منزله یک ماشین و یک دستگاه طبیعی است که اجزاء یکدیگر نیرو می دهند و بوسیله نیروی توزیع شده مابین اجزا همه باهم می چرخند و یکدیگر را به کار و امی دارند بطوری که هر گونه نقصی در عمل هر جزو کوچک یا بزرگ پیدا شود به نسبت خود موجب کاهش در عمل سایر اجزا خواهد گردید.

اما نیروی محرك دستگاه اجتماع قوه مادی به تنهایی نیست بلکه نیروی محرك دیگری مابین اجزای اجتماع توزیع می شود که نیروهای جسمانی و بدنی را آلت فعالیت خود قرار می دهد، فارابی برای توضیح این مقصود صورت ترکیبی اجتماع را به پیکره و مجموع تن یک فرد انسان تشبیه کرده است از این جهت که پیوند همکاری مابین اندامهای یک پیکره گاهی درست و کامل و گاهی ناقص است.

اومی گوید: ملتی که فزونی و برجستگی دارد به مانند بدن درست و کامل است که اندامهایش همه باهم برای کامل شدن زندگی جانداران و نگهداری زندگی همکاری

می‌کنند و همچنان که اندامها در آفرینش گوناگون هستند و از حیث نیرو و بعضی بردیگران فزونی دارند و یک اندام وجود دارد که همه اندامها به پیروی آن یکی کار می‌کنند و آن قلب است^۱.

اندامهای دیگر نسبت به این عضو از جهت مرتبه و اهمیت کار دور و نزدیک می‌باشند هر یک از اندامها بر حسب آفرینش دارای نیروئی است که کار خودش را انجام می‌دهد تا کار عضو اصلی که قلب است به نتایج نهائی برسد، عضوهای دیگری در مرتبه مادون عضو اصلی و پیوسته به آن هستند که به واسطه نیروی انجام دادن کار را از عضو اصلی می‌گیرند و به یکدیگر می‌دهند تا برسد به پست‌ترین اندامها که خدمتگزاران جزو در بدن باشند و مادون آنها عضوی نیست، جامعه نیز دارای دو حد است فردا و اول که سرور همه است و افراد مادون که پائین‌ترین خدمتگزارانند^۲.

۱ - زیرا غذای همه اندامها بتوسط خون از قلب به آنها می‌رسد و زندگی همه بستگی به حرکت قلب دارد اما قدام قلب را از این جهت مبدأ نیرو می‌دانستند که می‌گفتند روح حیوانی بخار خون است و از گرمی قلب بوجود می‌آید.

۲ - آراء اهل المدينة الفاضله ص ۹۷.

جامعه بزرگ جهانی و جامعه‌های وابسته به آن

فارابی بنا بر همین تشبیه و تمثیلی که آورد ملتهای کوچک و بزرگ را به منزلهٔ جهازهای کوچک و بزرگ در یک پیکره تصور کرده است زیرا هر دستگاهی که در بدن یک موجود زنده است مشتمل بر اندامهای کوچکی است که مجموعاً یک کار انجام می‌دهند و مابین اجزای آن دستگاه مخصوص پیوند همکاری موجود است و با هم کار مخصوصی را انجام می‌دهند اما در یک دایرهٔ همکاری بزرگ و تعاون کلی و نتیجهٔ نهائی همگانی همهٔ دستگاههای بدنی بهم پیوستگی دارند و جمعاً یک واحد بدن را تشکیل می‌دهند و نتیجهٔ نهائی از فعالیت همهٔ اندامها ادامهٔ حیات و تکامل حیات یک فرد است مثلاً یک دستگاه بدنی غذا را به هضم می‌رساند دستگاه دیگر از راه تنفس هوا را به خون می‌رساند، دستگاه قلب غذا را به همراه خون به یکایک عضوها می‌رساند و دستگاههای عصبی مصالح و مضار بقاء حیات را محاسبه و تعیین می‌کنند اما نتیجهٔ نهائی همهٔ این دستگاههای نیمه مستقل یک مصلحت کلی است و آن بقای زندگی برای مجموع تن است و بواسطهٔ این فعالیت مشترک همه یک واحد فردی را تشکیل می‌دهند.

فارابی از راه این تشبیه و تمثیل همهٔ مردم زمین را یک واحد جهانی خوانده است زیرا فعالیت همگانی مجموع ملتها یک نتیجه را می‌بخشد و آن بقاء حیات و تکامل نوع انسان است، فارابی در این زمینه می‌گوید: بعضی از اجتماعات کامل هستند و پاره‌ای غیر کامل، اجتماعات سه‌گونه‌اند: بزرگ، میانه، کوچک.

۱- اجتماع بزرگ عبارت از مجموع اجتماعات است که در قسمت معموره زمین هستند.

۲- اجتماع میانه گروهی هستند که در بخشی از معموره گردآمده‌اند.

۳- اجتماع کوچک مردمی هستند که در یک شهری که واقع در بخشی از مسکونی زمین است فراهم می‌باشند.

اجتماع ناقص (که همهٔ سازمانهای اجتماعی را ندارد) عبارت است از:

۱- مردم دهکده. ۲- کسانی که در یک محله گردآمده‌اند. ۳- مردم یک

کوچه . ۴- مردم فراهم آمده در یک خانه . و سه واحد اخیر از همه کوچکترند . اجتماع ناقص دهکده عضو بیرونی و خدمتگزار شهر است و مردم محله پاره‌ای از خود شهر و خدمتگزار شهر ، و کوچه پاره‌ای از محله و خدمتگزار محله است و خانه جزئی از کوچه است ، شهر پاره‌ای از ملت است و ملت جزئی از معموره جهانی است^۳ .

وحدت نیروی محرك بر تعاون عامل اصلی وجود ملت و وحدت ملی است

فارابی رکن اصلی پیوند ملی را این می‌داند که نیروی یگانه‌ای همرا به انجام دادن کارهایی تحریک‌کننده نتیجه نهائی فعالیت همه بخشهای طبقاتی یک چیز و یک ثمره باشد همچنانکه محرك همه اندامها یک نیروی محركه است و ثمره و نتیجه همه اندامها یک چیز است و آن بقاء شخصیت یک فرد و مجموع پیکره یک انسان است .

فارابی برای توضیح این قضیه می‌گوید : در هر مرتبه از مراتب اجتماع یک حالت و نیروی تسلط بر کار موجود است^۴ و همه افراد بتوسط آن نیرو کاربایسته خود را که هدف فرد اول ملت است انجام می‌دهند : طبقات اول در مراتب بالا قرار گرفته‌اند و پائینتر از آنها گروهی هستند که خواسته‌های اجتماعی طبقه بالاتر از خود را انجام می‌دهند و ایشان در مرتبه دومند .

پائینتر از ایشان نیز کسانی هستند که بمرتبه بالاتر کمک می‌دهند و هدف ایشان را محقق می‌سازند ، سپس به همین گونه بخشهای شهر مرتبه به مرتبه‌اند تا برسد به آخرین مرتبه که کارهای مرتبه بالاتر از خود را انجام می‌دهند ، اینان خدمتگزارانی هستند که خدمتگزار ندارند و در پست‌ترین مراتب اجتماع واقع شده‌اند^۵ .

۳ - آراء اهل المدینه الفاضله ص ۹۶ .

۴ - که از یک سر منشاء منشعب می‌گردد .

۵ - آراء اهل المدینه الفاضله ص ۹۷ .

اختلاف مابین وابستگیهای اجتماعی با وابستگیهای دیگر وجودی

آری چنانچه گذشت وابستگی مابین افراد انسان به مانند وابستگی های تعلقی و تعاونی مابین اجزاء يك ماشین است که نوعی از مرکبات صنعتی می باشد و یا به مانند ترکیبات دیگر طبیعی است اما يك تفاوت مابین ترکیب افراد در اجتماع با سایر ترکیبات موجود است و آن تفاوت ، این است که در همه ترکیبات دستگاههای صنعتی یا ترکیبات طبیعی ربط مابین اجزا به این است که پاره ها و بخشهای بهم پیوسته ، بر یکدیگر فشار مادی و نیروی طبیعی وارد می آورند و همکاری آنها در حرکات جسمانی خالص است .

اما بطوری که گفته شد پاره های اجتماع علاوه بر ترکیب و ارتباط مابین نیروهای بدنی در امور صنعتی و اقتصادی يك رابطه بزرگتر دیگری نیز مابین آنها موجود است و آن رابطه تعاون فکری و عملی و عاطفی و ارادی است و ترکیب نیروهای بدنی که پیکر اجتماع است زیر فرمان این نیروی اعظم است ، زیرا صورت ترکیبی نیروی اراده های فردی صورت ترکیبی نیروهای طبیعی و بدنی افراد را بوجود می آورد و بعد از آن نیروی واحد طبیعی را که از گرد آمدن افراد فراهم گردیده است آلت و مسخر خودش قرار می دهد و فارابی این تفاوت را چنین بیان کرده است که می گوید : فرق مابین وحدت تعاونی اندامهای يك فرد از انسان با وحدت تعاونی افراد در اجتماع این است که نیروهای تعاونی اندامهای بدن ، طبیعی است اما پاره ها و بخشهای شهر گرچه آنان نیز طبیعی هستند اما حالتها و نیروی تسلط بر عمل که بوسیله آن کارها را انجام می دهند طبیعی نیست بلکه آن نیروئی ارادی و اکتسابی است .^۶

فرق دیگر این است که نیروهای اندامهای بدن هر يك بر حسب آفرینش در خور کاری است ، اما برتری و فزونی نیروهای انسانی که مشابه با اعضاء طبیعی هستند بلکه و حالتی ارادی و اکتسابی می باشند .

دلیل بر صحت گفتار فارابی و اکتسابی بودن نیروهای انسانی این است که هیچ

عضوی از بدن انسان کار عضو دیگر را ممکن نیست به حد کامل انجام بدهد اما هر فردی از افراد انسان که در طبقه معین قرار گرفته با کسب اطلاعات متناسب با عمل طبقات دیگر و با تمرینات صحیح عملی لازم می‌تواند جان‌نشین فردی از طبقه دیگر شود و کار او را به خوبی انجام دهد.

اکنون که ماهیت ملت شناخته شد بحث‌های دیگری هست که مربوط به شرایط وجودی ملت هستند از قبیل معارف مشترک و تمرینات عملی مشترک، زبان مشترک و شعائر مشترک و چیزهای دیگر که به تدریج یکایک آنها یادآوری می‌شود.



فزونیه‌های ملی یا ارکان تعاون بهتر

مقصود و خلاصه از گذشته‌ها و هدف اصلی فارابی از بیشتر مطالب مندرج در کتب او این است که وجود انسان برای ایجاد فضیلت است و فضیلت چیزی است که انسان باید آن را در خودش ایجاد کند و آن نیروئی است که انسان را به کار خوب وادار می‌کند و موجب تسلط انسان بر عمل نیک می‌شود.

عمل نیک جز فراهم کردن موجبات بقا و تکامل و تقویت نیروهای انسانی چیزی دیگر نیست و تکامل و بقاء انسان فقط در همبستگی مابین افراد و جمعیت‌های کوچک و بزرگ است تا همه با هم کمک کنند و وسائل بقا و بهبود حقیقی زندگی دائمی انسان‌ها را فراهم نمایند.

پس ایجاد عوامل ارتباط و پیوندهای صحیح مابین افراد و برقرار کردن صورتهای بهتر و مفیدتر پیوستگی‌های تعاونی حقیقی است که هیئت و صورت وجودی جامعه است و غایت و غرض نهائی از وجود انسان است.

عمل نیک فراهم کردن عواملی است که موجب وابستگی‌های تعاونی مابین افراد گردد چه از نوع تعاون علمی و فکری یا تعاون بدنی و عملی باشد، بنابراین تمام کوشش و فعالیت انسان باید برای بوجود آوردن وسائل ارتباط با یکدیگر و توسعه ایجاد روابط برای نگهداری سلامت و بقاء نوع باشد و وسیله اهم و اصلی برای حسن ارتباط ما بین افراد بعقیده فارابی تعلیم و تربیت همگانی صحیح است.

رکنهای تشکل اجتماع

واقسام فزونیه‌های اجتماعی

ارکان تشکل اجتماع پیوندهای علمی و عملی کاملی است که بوسیله تعلیم و تربیت همگانی صحیح باید در همه افراد موجود گردد و توضیح مطلب این است که در آغاز گفته شد به عقیده فارابی و سایر هم‌مسلكانش جامعه بمنزله پیکر يك انسان است و همچنانکه افراد انسان دارای روح و دارای بدنی هستند جامعه نیز دارای روانی است

و علاوه بر آن دارای بدنی است .

روح جامعه صورت وحدت و ترکیب حاصل مابین عواطف و افکار افرادی است که مشترکاً باهم کار می کنند و مجموعاً يك فعالیت روانی را تشکیل می دهند تا روان اجتماع سالم بماند .

بدن جامعه يك نیروی طبیعی بزرگی است که از ترکیب مابین نیروهای بدنی افراد حاصل می شود تا از مجموع فعالیت های فردی و صنفی يك فعالیت بدنی مشترک را بوجود آورند تا بدن اجتماع سالم بماند هر يك از اقسام تعاون و همکاری های روانی یا فعالیت های تعاونی بدنی شرایط و علل و اسبابی لازم دارند و آن علل و اسباب فضیلت های اجتماعی خوانده می شوند و فارابی آنها را چنین به شمار آورده است .

علل پیوندهای روانی اجتماع

علل پیوندهای روانی اجتماع را فارابی چنین شرح داده است :

- ۱- فزونی علمی یا (فضیلت نظری) و آن معارف کلی مربوط به قوانین کلی وجود و شناخت وظایف همگانی انسان است .
- ۲- فزونی عملی یا (فضیلت فکری) و آن تیزهوشی در تشخیص مصادیق و موارد اجرای قوانین کلی است چه در مورد مسائل طبیعی یا پی بردن به راه های چاره جوئی در مورد مشکلات اجتماعی باشد .
- ۳- فزونی اراده و آن برگزینش راه سهلتر و بهتر برای انجام دادن عمل نیکوتر است چه در مسائل طبیعی یا مسائل اجتماعی .
- ۴- فزونی خلقی و آن نیروی بدنی مخصوصی است که موجب آسانی انجام دادن کار و تسلط بر انجام کار بهتر می شود و از تمرین عملی و پی در پی انجام دادن کارهای مخصوص بدست می آید^۷ عبارت دیگر فارابی که شامل بعضی از این چهار مرحله است این است که می گوید : آموختن از دو چیز فراهم می آید .

- ۱- فهماندن چیزی که باید آموخته شود و مفاد آن را در ذهن پابرجا کردن .
- ۲- سپس گواهی قلبی به آنچه فهمیده شده است و ایجاد کردن آن در ذهنها و وجود آن را پابرجا کردن و مستقر گردانیدن که هر یک از آنها ممکن است از طریق تعلیمات فلسفی یا اقناعی فراهم گردد^۸ .

به عقیده فارابی نیروی تسلط بر عمل که رکن چهارم از پیوندهای اجتماعی است ثمره و نتیجه سه فضیلت اول است و در صورتی که نیروی اخیر پیدا نشود سه فضیلت اول بدون ارزش است .

فضیلت‌های چهارگانه که ذکر شد به عقیده فارابی باید از طریق تعلیم و تربیت همگانی در همه افراد اجتماع از طرق ممکنه که متناسب با طبقات گوناگون مردم است بوجود آید تا سلامت و وحدت روانی اجتماع تحقق یابد و چنانچه خللی در هر یک از این چهار چیز حاصل شود صحت روانی در اجتماع وجود نخواهد داشت اما تعاون برای ایجاد این فضیلت‌های روحی و معنوی ممکن نیست مگر در ضمن همبستگیها و تعاون بدنی که عبارت از تصدی مشاغل و حرفه‌های مادی و فعالیت‌های بدنی اجتماع است .

از اینجا نتیجه حاصل می‌شود که فضیلت‌های روحی علاوه بر آنکه جز در ضمن انجام دادن پیشه‌ها و تصدی مشاغل قابل تحقق نیست به فرض تحقق وجود آن تنها کافی نیست بلکه فضیلت‌های مادی نیز برای اجتماع لازم است و باید این دو با هم باشند وگرنه فضیلت‌های روحی بدون زمینه وجودی و بلا اثر خواهد ماند و در صورتی اجتماع سالم قابل تحقق خواهد بود که نیروی بدنی و روحی هر دو در همه افراد به حد ممکن موجود باشد .

اما چون استعدادات و قوه فهم و درک در همه افراد اجتماع به حد کافی موجود نیست تعلیم و تربیت همگی به یک نحو ممکن نیست و ایجاد فضیلت‌های چهارگانه روحی که ذکر شد در همه افراد و طبقات گوناگون بصورت حقیقی میسر نیست زیرا همه مردم بهره کافی از تعقل و تفکر ندارند و درک مسائل عمیق فکری از راه استدلال قطعی و روش‌های تخصصی برای بیشتر افراد ملت میسر نیست بنابراین چنانکه به تفصیل خواهد آمد

روشهای ابتدائی سطحی و عامیانه برای بیشتر مردم جانشین روشهای تحقیقی عالمانه می شود و مسائل نظری اجتماعی و معرفت‌های تخصصی را باید از راه تحریک عواطف و تخیل برای بیشتر مردم بیان نمود تا بصیرت همگانی ولو از طریق استدلال قطعی نباشد در همه افراد ملت ایجاد گردد و گرنه به عقیده فارابی خللی در روان کلی ملت موجود خواهد بود و ساختمان اجتماع از لحاظ پیوند روانی مستحکم نخواهد بود و در این صورت روان اجتماع بیمار خواهد گردید.

از جمله مواردی که فارابی بذکر این پرداخته این است که بعد از تفصیل اصل مطلب به عنوان نتیجه گیری می گوید:

- ۱- و هنگامی که این مسائل فکری که در علوم نظری بوسیله برهان بدست آمده باشد بوسیله تخیل در ذهن مردم فراهم گردد.
 - ۲- و آنچه از راه تخیل به مردم آموخته شده است بباورشان درآید.
 - ۳- و ملکات عملی باشرایطی که در ذهنشان جایگزین می شود عیناً تحقق یابد.
 - ۴- و این ملکات بر آنان بطوری مستولی گردد که آهنگ کردن ایشان را به هیچ کار دیگری بر نیانگیزاند.
- در این حال نیروهای نظری و عملی در ملت فراهم گردیده است و هرگاه همه اینها در شخص قانونگذار بوجود آید فلسفه نامیده می شود و هنگامی که در مردم معمولی بوجود آید ملکه نامدارد زیرا آنچه برای شخص قانونگذار روشن گردیده بصیرت یقینی است اما آنکه در ذهن مردم عادی جایگزین شده از راه تخیل بدان خوشنود گردیده اند و علاوه بر آن خود قانونگذار نیز همان مسائل را که در اصل برایش استدلالی و یقینی بوده به تخیل خود نیز درآورده است^۹.

ارکان تعاون و پیوندهای مادی اجتماع

فارابی ارکان و علای را که پیوندهای مادی و نیروی طبیعی ملت از آن حاصل می شود در صورتیکه با فضیلت‌های روحی همراه نباشد فضیلت‌های مظنون و ظاهری خوانده است هر چند که وجود آنها را برای اجتماع ضروری و لازم دانسته است زیرا گفته شد

که فارابی همچنانکه تقویت روح اجتماع را لازم می‌داند تقویت پیکر اجتماع و تندرستی آن را نیز ضروری می‌شمارد اما نیروهای مادی و بدنی اجتماع را در صورتی درست و کامل بنظر می‌آورد که باصحت روانی قرین باشد زیرا به عقیده فارابی تن برای خدمت به روان انسان است و اجتماع نیز که بمنزله یک فرد است باید ارکان پیکره و جسمش کامل باشد تا که از کمال جسم ارکان روانیش درست گردد بنابراین آنچه هدف اصلی و موجب بقاء ابدی ملت است همان فضیلت نظری یعنی شناختن ماهیت اجتماع و راههای ایجاد فضیلت‌های مادی و روانی اجتماع است به همین سبب فارابی ملت‌هایی را که توجهی به صحت ارکان معنوی اجتماع نداشته و امور مربوط به نیروهای مادی اجتماع را هدف اصلی گرفته‌اند ملل نادان خوانده است زیرا چنانکه گفته شد جسم و روح هر دو باید درست و بی‌عیب باشند تا اجتماع کامل و پایدار تحقق پیدا کند و توضیح کامل مطلب در مورد بیان فضیلت نظری خواهد آمد.

فارابی در مورد تذکر مطالب گذشته می‌گوید: مردم شهرنشین نادان کسانی هستند که نیکبختی را نشناخته‌اند و چنانچه بدان راهنمایی شوند به خاطر ایشان نخواهد درآمد و بنابراین نیکبختی را بوجود نمی‌آورند و بدان معتقد نیستند، چنین مردمانی پاره‌ای از آنچه نیکبختی ظاهری است و گمان می‌رود که نیکوئی‌ها و هدف‌های حقیقی زندگی هستند انتخاب کرده‌اند و آنچه آنان بنظر آورده‌اند این‌ها هستند:

۱- تندرستی.

۲- فراخی زندگی و بهره‌بردن از خوشی‌های زندگانی.

۳- و اینکه هر یکی در دل خواه خود به خود واگذار شده و آزاد باشد.

۴- و اینکه هر یک از مردم از احترام و بزرگداشت برخوردار باشند.

هر کدام از ملتهای نادان یکی از اینها را هدف اصلی زندگی قرار داده‌اند و حال آنکه نیکبختی بزرگ کامل از فراهم شدن همه اینها حاصل می‌شود و آنچه نیکبختی را از میان می‌برد و عامل بدبختی است این‌ها هستند: ۱- بیماری بدنی ۲- تنگدستی ۳- نبودن بهره از خوشی‌های زندگانی ۴- و اینکه هر کسی در کار خود به خود واگذار نشده باشد ۵- و اینکه افراد بیکدیگر احترام نگذارند.^{۱۰}

نیازمندی پیدایش اجتماع به هندسه نظری و عملی

بمانند ساختمان طبیعی

و چونکه فارابی مستحکم شدن ارکان مادی و مستقر گردیدن پیکر اجتماع را بدون ارکان روحی مذکور میسر ندانسته و تعاون حرفه‌ای و صنعتی را باند داشتن بصیرت نظری و عملی بی‌اساس و سست شناخته برای اثبات این منظور پیکر اجتماع را به‌خانه تشبیه کرده و برای همه افراد مردم که سازنده اجتماع خود هستند لازم شمرده که تا حد امکان دارای بصیرت نظری و بصیرت عملی در وظایف خود باشند زیرا همچنانکه ساختن خانه به دانستن هندسه نظری و ترسیم نقشه عملی نیاز دارد تا نخست بر طبق آن قوانین نظری و عملی اوضاع و احوال طبیعی منطقه‌های خاص و محیط‌های بسیار متفاوت شناخته شود و بعد از آن خانه از لحاظ مواد ساختمانی و از جهت شکل و استحکام متناسب با شرایط محیطی خود ساخته شود و گرنه خانه‌ای سست بنیان و ناپایدار ببار خواهد آمد، پیکر اجتماع نیز در صورتی که باند داشتن دانش نظری و فکری و بدون بصیرت عملی همگانی نسبت به اوضاع و احوال زمانی و مکانی ساخته شود پیکره‌ای سست و پیهوده خواهد بود و بزودی از هم متلاشی خواهد گردید.

فارابی برای بیان اصل مطلب می‌گوید: آموختن بمانند ساختن و بوجود آوردن است علم نظری مقدمه ایجاد خارجی است، مثل اینکه اگر ترسیم خانه در فکر موجود شود و دانسته شود که صنعت بنائی چگونه فراهم می‌آید و خانه را چگونه می‌سازند کار بنائی در ذهن انجام گردیده و کسی که فن بنائی را آموخته در ذهن خانه ساخته است و هرگاه نقشه ساختمان به کسی آموخته شود و آنرا بفهمد گوئی خانه در خارج موجود شده است.

علوم نظری نیز این چنین اند و هر چند مجسم کردن در ذهن ساختن در خارج نیست اما ساختمان ذهنی همیشه یکی است و هنگام ساختن آن در خارج چگونگی‌ها و اعراض

خارجی آن گوناگون می‌شود در صورتی که احوال ذهنی تغییر نمی‌کند و آن نقشه ذهنی با احوال و اعراض ذهنی که همیشه یکسان است هرگاه در خارج بوجود آورده شود به مناسبت شایسته بودن با اوضاع و احوال خارجی آن تغییر می‌کند زیرا امور طبیعی اینچنین است ، در مسائل مربوط به اراده انسان (که امور اجتماعی باشد) نیز همچنین است و تفاوت مابین امور طبیعی و ارادی این است که امور طبیعی هنگام بوجود آوردن آنها در خارج اوضاع و احوالشان از جانب طبیعت فرق می‌کند^{۱۱}.

فارابی بر طبق همین اصل که ملت بدون بصیرت نظری و عملی را سست و مستهلك شمرده ملت پیش از فلسفه را فانی و ناپایدار و ملت بعد از فلسفه را ثابت و قابل بقا توصیف کرده است^{۱۲}.



۱۱- تحصیل السعاده ص ۱۷ .

۱۲ - کتاب الحروف ص ۱۵۳ .

علم در صورتی ارزنده است که موضوع و مفادش وجود خارجی پیدا کند

به عقیده فارابی آموختن علوم نظری برای عمل کردن است و تا به موضوع علم برطبق قوانین مندرج در آن وجود خارجی داده نشود آن علم ارزش پیدا نمی‌کند بنابراین بنظر فارابی همچنانکه تعاونهای مادی بدون داشتن فضیلت نظری و فکری بدون ارزش است. وجود بصیرت نظری و عملی هم که سعادتهای معنوی هستند بدون نیکیبختی‌های مادی قابل کمال و تحقق پذیر نیستند زیرا دانش صحیح تا در خارج عمل نشود بمانند دانستن هندسه نظری و تسلط یافتن بر ترسیم نقشه عملی ساختمان است بدون داشتن توانائی برای ایجاد خانه در عالم خارج از ذهن زیرا توانائی بر عمل کردن به علوم نظری که مرتبه کمال و تمامیت علم است بدون تمرین عملی قابل تحقق نیست و علم در ضمن عمل باید به مرتبه کمال و تمام برسد بنابراین به عقیده فارابی علم هنگامی درست و کامل و با ارزش است که بر طبق آن کار باثمری انجام گردد و تا وسائل ایجاد معلومات در دست نباشد علم بدون ارزش و بلا ثمر خواهد ماند و علم را هنگامی می‌توان به مقام عمل رسانید که وسائل مادی به حد کافی در دست باشد بنابراین ساختن صورت روحی و معنوی اجتماع که ایجاد بصیرت همگانی است وقتی میسر است که پیکرمادی و جسمانی آن نیز درست ساخته شده باشد و فارابی در این زمینه می‌گوید: فیلسوف باطل کسی است که به آن هدفی که کوشش شده تا فلسفه برایش بدست آید و بتوسط فلسفه باید به آن هدف اصلی دست‌رسی حاصل شود، توجه نکرده است و به همین ملاحظه چنین فیلسوفی فقط نظریات فلسفی یا قسمتی از آن را بدست آورده است و گمان می‌برد که نتیجه از آن مقدار علمی که بدست آورده همان چیزی است که فراهم نموده و اکثریت مردم آن را خوب می‌دانند و به همین سبب چنین فیلسوفی دانش بیهوده‌ای بپای داشته و طمع نموده که به همین هدفهای بیهوده برسد و شاید که به آن هدف بیهوده برسد و بر آن پایدار بماند و با وصول به آن هدف براو مشکل شود و گمان برد که دانش او فرونی برای اوست چنین شخصی فیلسوف بیهوده است^{۱۳}.

ایجاد پیکر اجتماع یا توزیع مشاغل

بنابر آنچه دانسته شد که ایجاد بصیرت نظری و عملی که بمنزله هندسه نظری و عملی است مقدمه برای ساختن پیکر و شکل اجتماع در خارج است و علم تا وقتی مصداق عملی در خارج پیدا نکند کامل نخواهد گردید و حال آنکه مصداق عملی معلومات ذهنی فقط در ضمن پیوند یافتن نیروهای بدنی و تعاون در عمل وجود پیدا خواهد کرد بنابراین پیوندهای علمی و معنوی بدون توزیع مشاغل عملی و بدون ایجاد آن قابل تحقق نیست و فارابی در این باب می گوید: همین سرشت طبیعی که تشکیل دادن جامعه و همبستگی یافتن بادیگران است این موجود جاندار را بر آن و می دارد که خانه و جای آرامش خود را در کنار دیگری بسازد که از نوع او باشد به همین سبب او را جاندار انسی یا حیوان شهری نامیده اند.

در این جامع دیگری پیدا می شود و دیدگاه دیگری بوجود می آید که از این راه جویای مبادی عقلی و کارها و تسلطهایی بر عمل می شود که بدان وسیله کوشش کند و بتواند خودش را به این همبستگی برساند و از اینجا علم انسانی یا علم مدنی پدید می آید.

برای شناختن همبستگی در آغاز انسان در موجودات بعد از طبیعت باریک بین می شود و از همان راه که در علوم طبیعی پیش رفته و این همبستگی را در طبیعت دیده بود در علم مابعدالطبیعه نیز پیش می رود و آنچه مقدمات این علم است و متناسب با آن است می جوید و بکار می برد^{۱۴}.

فارابی در جای دیگر نیز همبستگی روانی با همکاری تنی را که یکی روح جامعه و

دیگری جسد است بایان دیگری اظهار داشته می‌گوید: درعام مدنی باید توضیح داده شود که انجام کارهای مشترك، رفتارهای مشترك، خوی مشترك، شیمه و ملکات ارادی مشترك و ایجاد آنها درملت ممکن نیست بجز آنکه همکاری در مشاغل تحقق پیدا کند و تقسیم کار عملی گردد زیرا هیچکس ازعهده وظیفه اجتماعی خودش که به او واگذار گردیده بدون کمک دیگران نمی‌تواند برآید زیرا عهده‌داران مشاغل طبقه اول نیازمند به عهده‌داران دومین مشاغل و دوم به سوم و اصناف همگی وابسته بیکدیگرند و به کمک یکدیگر وظایف اجتماعی که بدیشان واگذار شده انجام می‌دهند، برای نمونه صنف برزگر بدون آنکه صنف نجار چوب شیار (خیش) بسازد کاری نمی‌تواند انجام بدهد و سازنده خیش بدون کمک صنف آهنگر ازعهده وظیفه بر نمی‌آید^{۱۵}.

و باین بیان آشکار شد که ایجاد کارهای مربوط به اجتماع و ملکات ارادی انسان در دسترس واقع نمی‌شود مگر آنکه توزیع مشاغل مابین گروه زیاد عملی گردد، به اینکه یکان یکان بهم کمک کنند یا آنکه یکان یکان کمک گروه باشند تا که همکاری جمعی در کار و ایجاد ملکات خلقی که هدف نهائی است بتوسط گروه، همگان بوجود آید به همانگونه که نیروهای اندامهای يك فرد از انسان باهم کمک می‌کنند و همه باهم کار می‌کنند تا مجموع بدن انسان را از زوال نگهدارند، بنابراین اصناف اجتماع باید در کنار هم باشند و در یکجا زیست کنند، آنها که از علوم و تربیت شهرنشینی بهره دارند بابت سواها باهم زیست کنند تا شخصیت اجتماع را باقی نگهدارند^{۱۶}.

فارابی در جای دیگر نیز لزوم محکم کردن بنیان مادی و جثه اجتماع را بایان دیگری ادا نموده می‌گوید: انسان بسوی کمال نهائی می‌رود و این تحرك در وجود انسان نهفته است و اگر کوشش کند از این مبادی به آن کمال می‌رسد اما کوشش بسوی کمال ممکن نیست مگر از طریق استفاده از موجودات طبیعی بسیار و کار کردن در آن امور طبیعی و در این علم (علم الانسان) بیان می‌شود که هیچ انسانی بی بهره از فزونیها نیست و کم یا زیاد به بخشی از آن می‌رسد و هیچ فردی ممکن نیست به هیچیک از فضیلتها برسد مگر

۱۵ - کتاب المله ص ۵۳ .

۱۶ - کتاب المله ص ۵۳ .

آنکه مردم بسیاری به او کمک کنند بنابراین آفرینش هراسانی بر این است که در آنچه باید برایش کوشش کند با دیگران همبستگی داشته باشد و هر يك از مردم به همین گونه اند و بدین سبب هراسانی در آنچه از کمال باید به او برسد نیازمند به هم جواری با مردم دیگر و گرد آمدن با دیگران است.^{۱۷}

فارابی در جای دیگر می گوید: هر يك از مردم بر آن سرشته شده و می داند که برای درست کردن آن چیزی که برترین کمال و هدف زندگی او است نیازمند به چیزهای بسیاری است که خودش به تنهایی نمی تواند آن ها را فراهم کند بلکه نیازمند به گروهی از مردم است که هر يك چیزی از نیازمندیهایش را بوجود آورند و هر یکی نسبت به دیگری این چنین است به همین سبب انسان نمی تواند به آن کمال طبیعی که آفرینش برایش فراهم کرده برسد مگر بوسیله گروههای بسیار که یکدیگر را کمک کنند و هر کدام برای دیگری پاره ای از نیازمندیهایش را فراهم کند تا همه آن چیزهایی که مورد نیاز یکایک مردم است برای همگی فراهم آید و به هدف نهائی خود برسد و از همین راه افراد انسان بسیار شدند و در قسمت آباد زمین موجود گردیدند و اجتماعات انسانی از ایشان پدید آمده است.^{۱۸}

۱۷ - تحصیل السعاده ص ۱۴ .

۱۸ - آراء اهل المدينة الفاضله ص ۹۶ .

همزیستی و همکاری در ساختن اجتماع آیا هدف ذاتی یا اکتسابی است ؟

شاید بیشتر مردم چنین گمان کنند که تعاون برای رفع نیازمندیهای مادی و یا معنوی انسان است و احتیاج به خوراک و پوشاک و مسکن و رغبت به خوشگذرانی ها انسان را وادار به همنشینی با دیگران می کند و گر نه انسان رغبتی به همزیستی نخواهد داشت اما آنچه به نظر فارابی و هم مسلکانش می رسد این است که خود تعاون و متحد شدن با دیگران در فکر و عمل برای انسان مقصود بالاصاله است و رفع احتیاجات مادی نتیجه ضمنی و از توابع و لوازم آن مقصود اصلی است .

به عقیده این گروه از فلاسفه همه فعالیت های انسان برای بدست آوردن يك حاجت است و آن نیازمندی اصلی که همه غرایز بدان روی آوراست ایجاد هماهنگی فکری و عاطفی مابین خود و دیگران و تعلق یافتن و ترکیب شدن با دیگران یا تشکیل ملت است، زیرا در حقیقت انسان خودش را قطره ای می نگرد که باید با قطره های دیگر و همه قطره ها بهم پیوسته شوند تا رویهم رفته تبدیل بیک دریا گردند بنابراین در نهاد و فطرت انسان این عقیده نهفته است که بقاء جاودانی و ایمنی از زوال خودش را در این می بیند که باید در دیگران مستهلك شود تا در دریای پهناور ملت و اجتماع از خطر زوال در امان بماند .

از سوی دیگر فانی شدن در دیگران و تشکیل يك واحد ملی جز در ضمن فعل و انفعال و مبادلات مفهومی و عاطفی که عامل اصلی همکاری است قابل تحقق نیست و تبادل مفاهیم و ترکیب عواطف باید در ضمن همزیستی و انجام دادن کار مشترک انجام گردد. بنابراین انسانها باید با هم زیست کنند و کارهای بدنی و غیر بدنی با هم انجام بدهند تا در ضمن انجام دادن کارهای مشترك تبادل عاطفی و مفهومی نیز مابینشان بوجود آید اما هدف اصلی از همه فعالیتها خود همکاری است نه نتایج حاصله از آن زیرا همکاری

باتوحد عواطف و ترکیب غرایز و تبادل مفاهیم که مجموعاً ملت را تشکیل می‌دهند جزء به جزء لازم و ملزوم یکدیگرند و نتیجه نهائی از این مقدمات آن شد که انجام شدن حوایج مادی در ضمن انجام دادن کار مشترک مطلوب اصلی نیست بلکه مطلوب اصلی انسان یکسان کردن مفاهیم و عواطف دیگران را با خود است و یا خود را با دیگران منطبق کردن است تا یک اتحاد و توافق کلی با دیگران حاصل گردیده و مجموعاً با هم یک ملت را تشکیل دهند پس تشکیل ملت هدف اصلی و مطلوب بالذات و مقتضای سرشت و غریزه انسان است.

در این مورد مشکل تناقض آمیزی بنظر فارابی رسیده که در صدد حل اشکال و رفع تناقض برآمده است، مشکل تناقض این است که اگر گرایش به همزیستی و ترک خودخواهی بموجب سرشت و غریزه انسان است پس تعلیم و تربیت اصلاً مورد نخواهد داشت و علاوه بر آن هر چیزی که برای بدست آوردنش کوشش و تلاش می‌شود باید قبلاً تصویری از آن شده باشد و آشنائی ذهنی بدان حاصل باشد و بنابراین فطری خواهد بود نه اکتسابی.

فارابی در این زمینه بعد از آنکه بیان نموده که اخلاق فاضله موجب حسن ارتباط با دیگران است آنگاه می‌گوید اول انسان باید در این مورد اخلاق فاضله را بشناسد و بعد شرایط ایجاد آن را در ذهن بداند و سپس آن را بر مرحله تحقق و عمل برساند و بعد از توضیح این مطالب بذکر اعتراضی پرداخته و شرح می‌دهد که اگر خود شخص در نهاد خودش خلق نیک ندارد چگونه می‌تواند آن را تصور کند تا بوجدش آورد و چنانچه آن را در خود دارد پس این مسائل کسب کردنی و آموختنی نخواهد بود و بعد از آن به حل مشکل پرداخته چنین می‌گوید: لیکن سزاوار است توجه گردد به اینکه این فزونی طبیعی چگونه است آیا همانکه طبیعی است عیناً ارادی هم هست یا نه، لیکن شایسته است گفته شود که گرایش به نیکوکاری شبیه به طبیعی است مانند ملکاتی که در حیوانات یافت می‌شود که غیر ناطق هستند آنچنانکه گفته می‌شود که شجاعت در شیر موجود است، فریبندگی چاره جو یانه در روباه، پویه در گرگ، دزدی در کلاغ و مانند اینها.

همانا نشدنی نیست که هر انسانی بر آن آفریده شده باشد که نیروی نفسانی‌اش چنین باشد که بسوی نوعی از کار نیک روی کند یا بدست آوردن ملکه‌ای از ملکات اندکی

بر او آسانتر باشد از جنبش کردن بسوی ضد آن ملکه .

انسان در آغاز تنها بیک سو حرکت می کند و آن سوئی است که جنبش کردن بدان سو بر او آسانتر باشد زمانی که چیز دیگر بر او مشکل نباشد ، پس هرگاه یکی از مردم مثلاً در نهادش چنین باشد که درون چیزهای ترسناک رفتن بیشتر از خودداری کردن از آن باشد پس جز این نیست که بارها آن کار را پی در پی انجام خواهد داد و این ملکه برایش ارادی خواهد گردید و ملکه نخستین همان حالت طبیعی است .

پس هرگاه در میان فزونیهای خلقی کوچک که در خور همراه بودن با فزونیهای فکری کوچک است این چنین باشد در فزونیهای خلقی بزرگ که در خور برخورد کردن با فزونیهای فکری بزرگ است نیز همین گونه خواهد بود .

و چونکه راستی قضیه این است ، بایستی در آفرینش یک فرد انسان بجز دیگران در آفرینش او فزونی کمی وجود داشته باشد همانند نسبت فزونی بزرگ که همراه بانروی فکری طبیعی بزرگ است سپس مراتب دیگر نیز همین گونه اند^{۱۹} .

از این عبارت و جاهای دیگر چنین برآمد که خلاصه نظر فارابی این است که خوی و معلومات در زمان آفرینش در انسان وجود نداشته اند اما زمینه های طبیعی برای بدست آوردن آنها در میان افراد ، جدا از یکدیگر و گوناگون است و کمترین حد استعداد و غبت به همکاری که مشترک مابین همه افراد است این است که راه سهلتر زندگی در آغاز آفرینش افراد گرایش بسوی یک هدف اصلی است که بقاء مطلق باشد اما نبودن شرایط مساعد و پیدا شدن موانع امراض گوناگون اجتماعی هستند که موجب از بین رفتن رغبت به همکاری کلی و انحراف از تمایل به آن هدف اصلی می شوند و امراض اجتماعی که موجب اینگونه انحراف است هنگامی پدید می آید که در ارکان فضیلت های روحی و پامادی اجتماع که ذکر شد خللی روی داده باشد ، آنگاه است که جامعه از هدف اصلی که بقاء دائمی است منحرف خواهد گردید .

بنابر این کسانی که فاقد بصیرت نظری و فضیلت علمی هستند منکر استعداد ذاتی برای گرایش به تعاون و غریزه همکاری می باشند و فارابی فرقه های مختلف این گروه

را به سه دسته تقسیم نموده و برای هر يك از آنها انشعابات آورده است بدین قرار :

- ۱- منکران تحقق همکاری بطور مطلق .
- ۲- طرفداران همکاری یکجانبه بر مبنای اصالت زور و غلبه .
- ۳- همکاریهای دوجانبه مابین دسته‌های مخصوص بواسطه علل معین و اینک ترجمه عبارات او در مورد هر يك از این سه دسته - که به عقیده فارابی ملتهای نادانند - ذکر می‌شود .

متمننان نادان

فارابی گوید : شهرنشینان نادان و گمراه هنگامی فراهم می‌آیند که ملت بر اساس پذیرفتاری اندیشه‌های کهنه و پوسیده بنیان‌گذاری شده باشد :

استدلال منکران تحقق همکاری بطور مطلق

از جمله افکار پوسیده این است که گروهی می‌گویند ماهمه موجوداتی را که می‌بینیم نیست‌کننده یکدیگرند و هر موجودی کوشش می‌کند که موجود دیگر را از میان ببرد و ما هر کدام از آنها را که می‌بینیم وقتی بوجود آمده چیزی به او عطا شده است که خود را از نابودی نگهدارد و نیروئی به او داده شده است که اثر خود را از خود جلوگیری کند و خود را از تأثیر نابود کننده خود نگهداری نماید و آن را نابود کند و بعد از آنکه ضد خود را نابود کرد چیزی از آن بماند خود و از نوع خود بسازد و نیز نیروئی به او داده شده است که بتواند چیزهای دیگر را برای جلب منفعت خود به کارگری درآورد تا خود را کاملتر کند و نگهداری نماید^{۲۰} تا اینجا استدلالی بود که از طرف منکران تحقق همکاری بطور مطلق اظهار شده است و فارابی بعد از ذکر استدلال مشترك آنان یکایک گروهائی را که بر این مبنای مشترك منکر تحقق همکاری و تشکل اجتماع هستند توصیف کرده است.

گروه اول : منکران تحقق همکاری بطور مطلق

فارابی گروه اول از اجتماعات نادان را چنین وصف کرده که مبنای اجتماع انسانی را بر غلبه جوئی دانسته و می گویند هنگامی انسانها دور هم گرد می آیند که گروهی از آنان بر گروه دیگر غالب باشد و همان غلبه آنان را دور هم گرد کرده باشد و گروه غالب مفلوب را بدون آنکه شخصیت انسانی برایش قائل شود آنرا بمانند افزار کار برای انجام مقاصد شخصی بکار بگمارد ، فارابی برای توصیف این گروه می گوید : گروهی عقیده دارند که هیچگونه دوستی و پیوستگی مابین افراد انسان نیست نه بر حسب آفرینش و نه به خواست انسانها بلکه هر فرد انسان خواستار است که فرد دیگر را درهم شکند و هریک از دیگری دوری کند و هیچ دوفری بهم نپیوندند مگر به هنگام ناچاری و مهربانی نکنند مگر در مورد نیاز بنابراین دوفرد که باهم گرد می آیند از آن جهت است که یکی توانا و چیره و دیگری ناتوان و زیر دست است و اگر ناگزیر برای کاری گرد آیند از آن روی است که پیش آمد خارجی، آنان را به گرد آمدن باهم وادار کرده است و هنگامی که آن ناچاری از میان برداشته شد باید که ازهم بگسلند و دوری کنند و این بیماری درندگی از جمله عقیده های انسانها است^{۲۱} .

گروه دوم : طرفداران همکاری یکجانبه

فارابی گروهی را معتدل تر از گروه اول وصف کرده که فراهم شدن اجتماع و همکاری ارادی را چنین میسر می دانند که گروهی زورمند گروه ناتوانی را به بردگی در آورند و آنان را به عنوان يك انسان پست تر از خود بزور بکار وادارند و كمك یکجانبه از آنان بگیرند 'فارابی در مورد توصیف این گروه می گوید : گروه دیگر چونکه پنداشتند که یکفرد تنها نمی تواند نیازمندیهای خود را بر آورد مگر آنکه یاران و همکارانی داشته باشد

که هر کدام از آنها یکی از نیازمندیهایش را فراهم کند و اجتماع به همین سبب فراهم شده است و بس و بعد از آن فارابی می گوید: در میان این گروه اختلاف پیدا شده است پاره ای پنداشتند که باید از راه چیره دستی از دیگران کمک گرفت و دیگران را به بندگی درآورد و ملت چیره دست دیگری که روی کار آمد آن ملت چیره دست را زیر دست و مغلوب خود می کند و به بندگی خود درمی آورد، و خلاصه آنکه همکاری با برابری میسر نیست و باید همکار مغلوب دیگری باشد، یا از لحاظ نیروی بدنی و یا از جهت نیروی سلاح جنگی باید فردی بر فرد دیگر یا ملتی بر ملت دیگر چیره گردند تا همکاری بینشان پدید گردد و سپس این گروه نیز بر گروه دیگر غالب آیند و از آن کمک بگیرند و بترتیب یک گروه نسبت به گروه دیگر باز باید غالب و مغلوب باشند تا طبقات تعاونی فراهم آیند و هنگامی که طبقات برای همکاری گرد می آیند در راه هوسهای یکدیگر آلت دست قرار میگیرند.^{۲۲}

گروه سوم: طرفداران همکاری دوجانبه مابین دسته های مخصوص به علل معین

فارابی در مورد توضیح این مبنای تعاونی می گوید: گروه دیگر گمان دارند پیوستگی ها و دوستی ها و همبستگی های دوجانبه مابین افراد موجود است اما اختلاف در این دارند که علت این همبستگی چیست:

۱- همبستگی نژادی

گروهی این همبستگی را از آن می دانند که از یک پدر بوجود آمده باشند و رابط همان اشتراك در نژاد است، اساس مایت و همبستگی و دوستی و همکاری بر آن است که هر گروه هم نژاد کسانی را که از نژاد خود نیستند مسخر کنند و پایداری کنند که نژاد دیگر بر آنان زبردستی نکند، جدائی و نفرت گروهها نسبت به یکدیگر از جدا بودن

پدران است و هم‌نژادی هر چه در طبقات نزدیکتر و خصوصی‌تر باشد موجب پیوستگیهای بیشتر است و هر چه دورتر باشد سستی پیوستگیها را سبب می‌شود تا به جایی برسد که بکلی از هم دور باشند و هیچ ارتباطی بینشان نباشد و صرفاً از هم دوری کنند مگر به هنگامی که ضرورتی از خارج برایشان وارد آید یا پیش‌آمد بدی آنها را بوحشت اندازد و نتوانند آن را از خود جلوگیری کنند بجز آنکه گروههای دیگری با خود فراهم آورند^{۲۳}

۲- همبستگی پیمانی

گروه دیگر گمان دارند که پیوند ملیت بر اساس پیمان دوستی است بر اینکه هر فردی هر چه را برای خود می‌خواهد بدیگران نیز بدهد و از دیگران دوری نکند و دیگری را خوار نگرداند و همه یکدست باشند تا بر دیگران چیره گردند و نگذارند دیگران بر آنان غالب آیند^{۲۴}.

۳- پیوند ملی بر مبنای اشتراک‌الزبان

و رسوم و عادات

گروه دیگر گمان دارند که پیوند ملی بر اساس مشابهت در خوی و عاداتهای طبیعی و هم‌زبانی و اشتراک در لغت است و جدائی ملتها از یکدیگر بواسطه تفاوت در این چیزها است و هر گروهی که این چنین باشند شایسته است که دوست یکدیگر باشند و از غیر خود دوری کنند و جدائی ملتها از یکدیگر به همین سه چیز است^{۲۵}.

۴- ملیت بر اساس پیوندهای زناشویی

و تناسل

جمع دیگر پیوستگی و همبستگی ملی را از آن می‌دانند که نژادی بانژاد دیگر پیوند

۲۳- آراء اهل المدینه الفاضله ص ۱۲۹.

۲۴- همان کتاب، همان صفحه.

۲۵- همان کتاب همان صفحه.

زناشوئی بسته باشند و از یک فرد وابسته بیک گروه با فردی که عضو گروه دیگر است نسلی بوجود آمده باشد و این گونه پیوند خویشاوندی را اساس ملیت می گیرند .

۵- پیوستگی ملی بواسطه نخستین مؤسس حکومت

گروه دیگر گمان دارند که پیوند ملی و ملیت از آن حاصل می شود که در آغاز یک نفر آنان را گرد کرده و سبب شده باشد که بر دیگران چیره گردند و آرزوئی که داشته اند بوسیله او برآورده شده باشد .^{۳۶}

۶- ملیت بر مبنای اشتراك در منطقه

و قرب مکانی

فارابی می گوید : گروه دیگر همبستگی و پیوند ملی را به اشتراك در منزل (یعنی ناحیه ای که زیست می کنند) می دانند (به عقیده ایشان) پیوستگی نزدیکتر به این است که یکجا سکنی گرفته باشند ، نزدیکترین ، ویژه ترین پیوستگی مابین آنهایی است که مردمی همکینند پس از آن هم کوچه و بعد آنان که در یک محله اند و به همین سبب است که مردم با همسایه برابری برقرار می دارند زیرا همسایه هم در کوچه و هم در محله شرکت دارد ، بعد از آن اشتراك در شهر است و سپس اشتراك در ناحیه ای که شهر در آن است .

پیوستگی های کوچک دیگری نیز بین افراد هست که مابین دسته های کوچک دو نفره یا بیشتر است مانند اشتراك در خوردن و آشامیدن ، اشتراك در صنعت و کار ، اشتراك در دشمن و بدیهائی که با هم برخورد دارند و پاره ای موجب امنیت خاطر دیگران می شوند ، اشتراك در خوشی و خوش گذرانی ، اشتراك در نیازمندیهای همخانگی و همسفری^{۳۷} .

۳۶- آراء اهل المدينة الفاضله ص ۱۲۹ .

۳۷- همان کتاب ص ۱۳۰ .

هدف دوران زوال و پایان ناپذیر درملتهای جاوید و پایدار

فارابی پیوند اصلی ملی و همکاری مشترک درمسئله نظری و عملی را در صورتی پایدار می‌داند که همه افراد ملت در کلیه فعالیت‌های علمی و عملی یک هدف مشترک نهایی داشته باشند و همه هدف‌های صنفی و فردی، مادی و معنوی را که ارکان پیوندهای ملی هستند و انواع همکاری‌ها درمورد آنها تحقق می‌یابد همه را بیک هدف همگانی بالاتر از همه پیوند دهند و همکاری همگانی و اصلی ایشان در همه فعالیت‌های مشترک مادی و معنوی برای توسعه و تقویت یک همکاری جامع اصلی باشد که رکن اساسی پیوند ملی است، زیرا پابرجا ماندن وحدت اراده و تعاون ارادی موکول به پابرجا ماندن هدف است و اگر هدف دائمی باشد اراده و امید مشترک ملی دائمی خواهد بود و امید دائمی موجب تمرکز اراده و اساس بقاء ملت است.

هدف دائمی که ممکن است موجب تمرکز دائمی اراده و امید ملت گردد ممکن نیست که از امور محسوس یا غیر محسوس طبیعی باشد مگر آنکه این چنین هدفی باید موجودی غیر مادی و غیر محسوس باشد تا نابود شدنی نباشد و در این صورت نیروهای متمرکز علمی و عملی و مداوم مانند تمرکز نیروهای ملی موجب دوام و پایداری ملت گردد بنابراین همه افراد ملت باید بیک هدف غیر طبیعی و دور از زوال معتقد باشند و او را تکیه‌گاه امیدها قرار دهند و اراده‌های خود را از جهت نیکی‌خواهی منطبق بر آن کنند و همه اراده‌ها را بر آن هدف یگانه متمرکز و ثابت نگهدارند تا برای همیشه پایدار بمانند فارابی برای توضیح این نکته اساسی می‌گوید: نیکبختی این است که روان انسان بسوی هدفی بگردد که در پابرجا ماندن وجود در آن نقطه به ماده نیاز نداشته باشد و این سعادت بدان محقق می‌شود که به همه چیزهایی روی آور گردد که پالذاز جسمیت باشند و در همه گوهرهای جدا از ماده.

نیکبختی این است که انسان بر این حالت همیشه بجای ماند، جز آنکه مرتبه وجودی اش پائینتر از عقل فعال خواهد بود، و به این درجه از نیکبختی نمی‌توان رسید مگر بوسیله

کارهای ارادی که پاره‌ای از کارهای ارادی فکری و برخی از آن کارهای بدنی هستند و چنین نیست که بهرکاری که پیش‌آید نیکبختی بدست‌آید بلکه بوسیله کارهای محدود و اندازه‌گیری شده‌ای این صفتها و تسلطهای عملی فراهم می‌شود که اندازه‌گیری شده و محدود باشند^{۲۸}.

و باز فارابی در این زمینه می‌گوید: هنگامی که افراد ملتی از امور مادی جدا شدند و از جسم بیرون رفتند در این هنگام حالاتی که عارض بر جسم می‌شود و به جنبه جسمیت پیوستگی دارد از آن افراد برداشته می‌شود، در این هنگام نمی‌توان گفت متحرک یا ساکن هستند و شایسته است در این هنگام سخنانی درباره‌ی ایشان گفته‌شود که شایسته به موجود غیر جسم است و هرگاه صفتی از صفتهای جسم از جهت جسمیت آن بذهن انسان درآید شایسته است که از روانهای جدا شده از چیزهای مادی سلب گردد و تصور رسا به احوال ایشان مشکل و غیر عادی است، و همچنین شایسته است هر حالت و صفتی که از جهت همنشینی با اجسام به روانها دست می‌دهد از آنان برداشته شود و چونکه اینگونه مردمی که بر حسب همت و اندیشه از جسم و ماده جدا شده‌اند روانهایی هستند که در ماده‌های بدنی گوناگون بسر می‌برند و روشن است که صفات روانی از ترکیبات بدنی پیروی می‌کند - پاره‌ای بیشتر و پاره‌ای کمتر - و صفات روانی بر گونه‌ای است که آمیختگی بدنی که در آن است اقتضا دارد، به همین سبب حالت‌های روانی بر حسب تفسیرات بدنی ناگزیر در گوناگونی پذیراست و چونکه تفسیرات بدنی بی‌اندازه و بی‌پایان است تفسیرات روانی نیز بی‌پایان و بدون اندازه است^{۲۹}.

حفظ پیوند طبقاتی و ایدیت بقاء ملت

درعین درگذشت افراد

فارابی نتیجه ناگسستنی شدن پیوندهای ملی و تمرکز نیروهای مادی و معنوی ملت بر یک هدف اصلی را بدانجا کشانیده که ملت استوار همیشه زنده و جاوید است

۲۸- آراء اهل المدينة الفاضله ص ۸۵.

۲۹- همان کتاب ص ۱۱۳.

اگرچه نسلا بمیرند و از میان بروند زیرا هر نسلی که بمیرد وظیفه خود را که نوعی از همکاری همگانی است به نسل جانشین خود وامی گذارد، بنابراین تارکان مادی و معنوی ملت پا برجا باشد و بیماری بدنی یا روانی که قبلاً گذشت بدو روی ندهد چنین ملتی هیچگاه از بین رفتنی و مردنی نخواهد بود همیشه جاوید و همیشه پایدار خواهد ماند، فارابی در این زمینه می گوید: هنگامی که یک گروه درمی گذرند و بدنشان نابود می شود و روانشان از بدن رهایی یافته و نیکبخت می شوند در این هنگام مردم دیگری پس از درگذشت ایشان جانشین آنان می گردند و در جای ایشان پیا می ایستند و کارهای ایشان را انجام می دهند و چونکه این طبقه نیز درگذشتند و هر دسته ای از لحاظ نوع و چندی و چونی بمانند خود پیوست چونکه آن ملت جسم نیستند اجتماع ایشان جسم نیست و هر چه بیشتر شوند جای یکدیگر تنگ نمی کنند و آنچنان نیستند که اجسام جای یکدیگر تنگ می کنند^{۳۰}.

دوام حکومت در ملتهای استوار

فارابی نتیجه بزرگ استواری پیوندهای ملی و پیوستگی همکاریهای همگانی را این می داند که در چنین ملتی یک حکومت فردی همیشه پابرجا و جاوید خواهد ماند اگرچه افراد مسئول حکومت درگذرند و از میان بروند و افراد دیگری جانشین ایشان گردند. فارابی در این زمینه می گوید: پادشاهان شهرهای دارنده فزونی که در زمانهای گوناگون یکی بعد از دیگری پی در پی می آیند همگی ایشان بمانند یک نفرند گوئی یک پادشاه است که در سراسر زمان بجای مانده است^{۳۱}.

وحدت حکومتها در صورت همکاری مشترک

فارابی همچنانکه بعد زمانی را موجب تعدد حکومت نمی داند فاصله های مکانی

را نیز سبب تعدد حکومتها نمی‌شمارد بنابراین اگر دوسازمان حکومتی در دو نقطه از زمین موجود باشند و هر دو برای یک هدف کلی همکاری کنند در حقیقت هر دو یک سازمان حکومتی را تشکیل می‌دهند فارابی در این زمینه می‌گوید: همچنان اگر گروهی از پادشاهان در یک زمان وجود داشته باشند چه در یک شهر یا در شهرهای زیاده‌همه‌شان بمانند یک پادشاهند و روانهای ایشان یکی است و همچنان مردمی که در هر مرتبه باشند هرگاه در زمانهای گوناگون پی‌درپی بیابند همگیشان بمانند بکنفرند که در همه طول زمان به جای مانده‌اند و همچنین اگر در یک زمان گروهی از مردم هر مرتبه در یک شهر باشند یا در شهرهای زیاد روانشان گوئی یک روان است چه در مرتبه سروران یا خدمتگزاران باشند^{۳۲}.

ملتهای ناپایدار زودگذر

دارای هدفهای پست هستند

فارابی ملتهائی را که ارکان مادی و معنوی ملت در آنها کامل نباشد و همکاری همگانی برای یک هدف کلی جامع نکنند ملتهای نادان و ناپایدار خوانده و هر یک از آنان را که برای یک هدف مخصوص فعالیت می‌کنند بر شمرده در پاره‌ای از جاهای کتب خود ایشان را به طبقه‌بندی کوتاه در آورده و در برخی از جاها به تفصیل آنان را شناسانیده است، از جمله جاهائی که به طبقه‌بندی برگزار نموده این است که آنان را در چهار طبقه جاداده است و می‌گوید:

- ۱- ملتهائی که در پی خوشگذرانی هستند.
- ۲- ملتهائی که در جستجوی بزرگی (جاه‌طلبی) هستند.
- ۳- ملتهائی که فراخی مالی و پول زیاد می‌طلبند.
- ۴- آنان که چیزهای دیگری که نفع آنی دارد می‌جویند.

هدف همه این ملتها چیزهایی است که به ظاهر نیک اما در حقیقت بد است^{۳۳} .
 و از جاهائی که فارابی ملتھائی را که نادان و ناپایدار می شناسد توصیف کرده
 آنجا است که می گوید:

هدفهای ملی بر طبق ملتها تقسیم می شوند :

۱- شهرنشینی (ضروریه) بس کردن به ناگزیری ها ، و آن کرانه ای است که مردمش
 به اندازه کم از بایسته های اولیه زندگی خوشنودند از خوردنی ، آشامیدنی ، پوشیدنی
 خانه وزن و همکاری در میان ایشان برای بدست آوردن همین اندازه کم است .

۲- شهرنشینی (بداله) بی جانها در چیزها ، و آنان کسانی هستند که می خواهند
 با کم یکدیگر مال انباشته کنند و بس ، اما از فراخ دستی در هیچ راهی بهره نبرند
 و هدف زندگی در ایشان گرد کردن مال است .

۳- شهرنشینی (خست و شقوت) پستی و بدبختی ، و آن ملتی است که مردمش
 می خواهند از خوشی ها بهره گیری کنند و بس بمانند خوردنی ها ، آشامیدنی ها ، زن ها
 و روبهم خوشی های حسی و تخیلی و برگزینش بیهوده و بازی به هر روی و از هر سوی .

۴- شهرنشینی (کرامت) (بزرگی خواهی و اشرافی طلبی) و آن ملتی است که مردمش
 می خواهند همه به کم یکدیگر بزرگداشت شوند ، ستایش گردند ، نامشان برده شود
 ملتها آنان را بشناسند و در گفتار و کردار بزرگشان بدارند و ارزش و بزرگی داشته
 باشند چه پیش ملت های دیگر و چه پاره ای از ایشان پیش پاره های دیگر و هر فردی
 از ایشان به اندازه ای که بزرگداشت بخواهد یا تاحدی که بتواند در این راه کوشش
 می کند .

۵- شهرنشینی (تغلب) (چیرگی جوئی و زور طلبی) و آن ملتی است که مردمش
 می خواهند بر غیر خود زبان درازی و فرمانروائی کنند و از آن خودداری می کنند که
 دیگری برایشان چیره گردد و خودشان را به سختی می اندازند تا از چیرگی و غلبه لذت
 برند و بس .

۶- شهرنشینی (جماعیه = همگان خواهی) و آن ملتی است که هدفشان آزادی

است و بس و می خواهند هر یکی از ایشان هر چه می خواهد بکند و جلوگیری از دلخواه خود در هیچ چیز و از هیچ روی نشود.^{۳۴}

شرایط پیدایش ملت

و مقدمات و افروع آن

فارابی علمی را که از موضوع ملیت و اقسام و وابستگیها و همکاریهای انسان گفتگو می کند علم مدنی به معنی شهرنشینی و گاهی علم انسان خوانده است و در حقیقت همه علوم و فنون لغوی و ادبی و فلسفی و دینی و غیره را که شرایط وجودی ملیت هستند مندرج در علم شهرنشینی دانسته است، زیرا همه این علوم و مسائل لازم برای پیشرفت همکاریها و وابستگیهای افراد بایکدیگر و مقدمات لازم برای آموختن شهرسازی و شهرنشینی هستند و از روی دیگر نتایج و فروع شهرنشینی نیز بشمار می آیند.

به همین ملاحظه فارابی در هر جا به تحقیق در هر یک از مسائل علمی و منطقی یا فلسفی پرداخته از آن نظر بوده که آنها را در آخر مرتبط به مسائل پیوندهای تعاونی و ملی کرده است.

موضوع علم مدنی ملیت و ارکان مادی و صوری ملیت است علوم طبیعی و طب و فنون صنعتی و اقتصادی و حقوقی مقدمات رشد و تقویت ساختمان مادی اجتماع می باشند و علوم شرعی و فلسفی و لغوی و ادبی و هنری چنانکه خواهد آمد و مسائل لازم برای رشد و تکامل صورت اجتماعند.

از این مسائل آنچه مربوط به رابطه مابین ماده اجتماع با حرفه ها و مشاغل مالی و صنعتی بود به اجمال یادآوری شد و از این پس رابطه لغت و مفاهیم ریاضی و منطقی با پیدایش اجتماع و سپس رابطه فلسفه و علوم نظری با رشد و تکامل صورت اجتماع از سخنان فارابی حکایت خواهد شد، اکنون به عنوان مقدمه برای ورود به اصل مسائل عبارتهائی از فارابی در تعریف علم مدنی و مسائل عمده مندرج در آن ذکر می شود و سپس چگونگی ارتباط یکایک لغت و فلسفه و منطق با ارکان وجودی اجتماع و پیوندهای ملی به اجمال بیان می گردد.

تعریف علم مدنی (دستور شهرنشینی)

فارابی برای تعریف این علم می گوید: علم مدنی شناخت چیزهائی است که مردم شهر از جهت شهرنشینی بر آن هستند.^{۳۵}

در جای دیگر می گوید: علم مدنی بخشی از فلسفه است، در این علم از کارها و رفتارها و تسلط بر کارهای ارادی جستجو می شود، چیزهای دیگری نیز در این علم مورد گفتگو می باشد که آئین های کلی بما می دهد و روش منطبق شدن آئین های کلی را بر موارد جزئی می شناساند که چگونه و به چه چیز و به چند چیز سزاوار است آئین های کلی اندازه گیری شوند اما علم مدنی آیین ها را به طور کنونی بر موارد جزئی منطبق نمی کند زیرا اندازه گیری کنونی به نیروی دیگری بستگی دارد که غیر از فلسفه است.^{۳۶}

بخشهای علم مدنی

از آنچه فارابی در سخنان گوناگون خود آورده چنین بر می آید که علم مدنی نخست بدو بخش می شود: بخش عمومی و بخش خصوصی، بخش عمومی آن مشتمل بر همه علوم ادبی و ریاضی و طبیعی و فلسفی است از جهت ارتباط این علوم با شناخت ماهیت اجتماع و وابستگیهای که بوسیله این علوم مابین افراد حاصل می شود و نقشی که این علوم در گوناگونیهای اجتماع دارند.

بخش خصوصی این علم نیز مشتمل بر دو پاره است: علمی و عملی، و بخش علمی نیز دارای يك قسمت کلی و اصلی و بخشهای فرعی است که عبارتند از:

۱- علوم نظری مربوط به شناخت ماهیات کلی اعمال ارادی انسان از جهت شایستگیها و ناشایستگیها.

۲- علوم عملی مربوط به دستورها و روشهای علمی برای شناخت موارد انطباق

۳۵- تحصیل السعاده ص ۱۶.

۳۶- کتاب المله ص ۵۹.

کلیات و تناسب شایستگیها و ناشایستگیهای کلی و قوانین مربوط به ایجاد شایسته‌ها و بایسته‌ها در جامعه‌های معین و مخصوص به اقتضای شرایط زمانی و مکانی .

این بخش خود مشتمل بر چندین بخش دیگر است و از آنجمله دستورآمارگیریهای گوناگون از عاداتها و رسوم و شیوه‌های علمی و اعتقادی و عاطفی در طبقات گوناگون مردم که فارابی یکایک آنها را به تفصیل توضیح داده است .

بخش عملی علم شهرنشینی نیز مشتمل بر چند بخش است :

۱- دستور تمرینات مربوط به ایجاد اراده‌های صحیح متناسب با اوضاع و احوال مخصوص به جوامع گوناگون .

۲- دستور تمرینات مربوط به متمرکز کردن نیروهای بدنی اجتماع برای انجام کارهای متناسب با بهبود حال اجتماع و قسمتی از عبارتهائی که فارابی در این زمینه آورده این است که در یک جا می‌گوید : این علم مشتمل بر دو بخش است :

۱- بخشی از آن مشتمل بر تعریف نیکبختی است و این بخش نیکبختی حقیقی و از آنچه گمان برده می‌شود که نیکبختی است از هم جدا می‌کند این بخش مشتمل است بر شماره کارها و رفتارها و خوبیهای ارادی کلی که شایسته است در شهرها و ملت‌ها بین مردم پراکنده و بخش گردد و بدو نیک آنها از هم شناخته آید .

۲- بخش دیگر آن مشتمل بر راه و روش به نظم آوردن رفتارهای نیک در شهرها و ملت‌ها است و این بخش نیز مشتمل است بر تعریف کارهایی که از نیروی تسلط بر عمل بدست می‌آید که بوسیله آن نیرو بر رفتارها و کارهای نیک دست‌یابی حاصل می‌شود و در مردم شهرها آن کارها را نظم می‌دهد و بدان وسیله آنچه را در ایشان جایگیر شده نگه‌میدارد^{۳۷} و باز فارابی در جای دیگر می‌گوید : علم مدنی جستجو از نیکبختی ملت‌ها می‌کند در علم مدنی شناسانده می‌شود که نیکبختی دو گونه است :

۱- چیزهائی که بظاهر نیکبختی هستند و حال آنکه برآستی نیکبختی نیستند .

۲- نیکبختی‌های حقیقی که هدفهای اصلی برای ملت‌هایند همیشه طلب می‌شوند نه در زمانهای معین و همه کارهای دیگر بسوی آن هدف اصلی پیش می‌روند و آن هدف

اصلی جنبه‌های مادی زندگی نیست بلکه مربوط بزندگی نهائی و روحانی است که نیکبختی نهائی نامیده می‌شوند .

نیکبختی‌های دروغین عبارتند از : دارائی زیاد ، خوشی ، بزرگی‌های مربوط بزندگانی ظاهری .

۳- بخش دیگر از علم مدنی از کارها ، رفتارها ، خوی‌ها ، شیمه‌ها و تسلط‌های ارادی انسان جستجو می‌کند ، این علوم برای نیکبختی شهرنشینی‌ها لازم است^{۳۸} .
وباز فارابی درجای دیگر بحث‌های علم مدنی را بر طبق آنچه از فصل خاص احصاء العلوم حکایت شد آورده است تا آنجا که به ذکر مطالب بخش عمومی که در آغاز گفته شد پرداخته است و می‌گوید : مسأله دیگری که پس از آن باید روشن شود این است که انجام دادن کار نیک بوسیله نیروی تسلط بر عمل که نخست حاصل گردیده غیر از خود انجام دادن کار است - در این جمله مقصود فارابی این است که یک عمل مشابه ممکن است بطور برخوردی بیک هدف نیک برسد و یا آنکه در اثر تمرین و حاصل شدن تسلط عمدی بر انجام دادن کار نیک بیک هدف نیک پایان یابد - فارابی بدنبال مطالب گذشته می‌گوید : مسأله دیگری که بعد از آن به میان می‌آید شناساندن مراتب چیزهائی است که در عالم هستند و شرح و توضیح مراتب هستی‌ها است و اینکه بطور مداوم هر چه به مراتب مادون برسد بیشتر و ناقص‌ترند و سپس همین تسلسل مراتب را باید در نیروهای نفسانی توضیح داد^{۳۹} .

فارابی درجای دیگر نیز مسائل مندرج در علم مدنی را به تفصیل شماره کرده می‌گوید : در علم مدنی از چیزهائی جستجو می‌شود (که اینها اینند) :

- ۱- اصناف کارها و رفتارهای ارادی .

- ۲- تسلط‌های بر کار و خویها و عاداتهائی که رفتارهای ارادی از آن بوجود می‌آید .

- ۳- هدفهائی که برای آن اینگونه کارها انجام می‌گردد .

- ۴- چگونگی‌های شایسته که باید در انسان باشد .

- ۵- و از چه روی می‌توان آن چگونگی‌ها را در انسان ببار آورد بدانگونه که شایسته

۳۸- کتاب الملة ص ۵۲ .

۳۹- نقل به خلاصه از کتاب الملة ص ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۳ .

به او باشد .

۶- و به چه روی می توان آن چگونگی های شایسته را نگهداری کرد .

۷- و جدا کردن هدفهایی که رفتارها و کارها برای آن باید انجام گردد در این علم بیان می شود .

۸- و روشن می شود که پاره ای از این هدفها برآستی نیکبختی هستند و برخی از آنها به گمان می رسد که نیکبختی باشند بدون آنکه اینچنین باشند .

۹- و توضیح داده می شود که آنچه نیکبختی حقیقی است نشدنی است که به زندگانی این جهانی بستگی داشته باشد بلکه نیکبختی حقیقی در زندگانی نهائی و پس از این خواهد بود ، هدفهایی که بگمان می رسد نیکبختی باشند از اینگونه اند : دارائی ، گرمی بودن ، خوشگذرانی هرگاه که هدف این جهانی و مادی صرف باشند^{۴۰} .

آنچه را فارابی در این عبارت آورده می توان به کلماتی کوتاه و ساده ادا نمود که مسائل مندرج در علم مدنی اینهاست :

۱- طبقه بندی رفتارها و کارهایی که بوسیله انسان انجام می گردد از جهت هدفی که آهنگ شده است .

۲- نیروی بوجود آورنده کارهای مخصوص و تسلط حاصل از تمرین و پی در پی انجام دادن نوع معینی از کارها .

۳- هدفهای کلی برای انجام دادن کارها و نوع آنها .

۴- چگونگی های شایسته و نوع خوی و عادت متناسب به انسان .

۵- راه بدست آوردن خوی و عادت متناسب با زندگانی سالم .

۶- راه نگهداری خوی و عادت متناسب بدست آمده .

۷- جدا کردن هدفهای شایسته از ناشایسته .

۸- توضیح اینکه هدفها بردو گونه اند : شایسته برآستی و شایسته نما .

۹- بیان اینکه هدفهای شایسته مربوط بزندگانی غیرمادی انسان است .

مطالبی که تاکنون یادآوری شد به عنوان مقدمه بود و اکنون به توضیح بحثهای عمومی و خصوصی علم شهرنشینی که مربوط بزندگی انسانی است پرداخته می شود .

۴۰- الفصل الخامس من كتاب احصاء العلوم ضمیمه كتاب الملّه ص ۶۹ .

پیدایش مقدمات ملیت و تکامل تدریجی آن

مطالبی که تاکنون یادآوری شد این بود که ملت عبارت از وابستگی‌ها و پیوندهای تعاونی مابین اصناف و افراد است و تعاون یاد در موضوعات علمی و یا موضوعات عملی انجام می‌گردد.

اکنون باید به این نکته توجه نمود که همکاری یا پیوند تعاونی مابین افراد قابل تحقق نیست جز آنکه انسانها بایکدیگر همسازی فکری و عاطفی و همسانی عملی و حرفه‌ای داشته باشند و یا لااقل در یکی از این سه چیز یکسان باشند تا هدف مشترک و نیازمندیهای مشترک علمی و عاطفی و یا حرفه‌ای پیدا کنند و ترکیب تعاونی مابینشان قابل تحقق باشد زیرا معنی همکاری این است که لحظه به لحظه هریک از طرفین مفهومی از مفاهیم خود یا خواسته‌ای از خواسته‌های خودش را کم کم به دیگری می‌دهد و در مقابل مفاهیم و خواسته‌های تدریجی طرف را از او می‌ستاند و برطبق همان مفاهیم و عواطف متبادله باهم کار انجام می‌دهند.

بنابراین انسان باید چند مرحله را به پیماید تا موفق به همکاریهای عمومی و تشکیل ملت گردد و مراحلی که باید پیموده شود و مقدمات تشکیل ملت هستند عبارتند از:

- ۱- پیداشدن مفاهیم فردی و عواطف شخصی.
- ۲- پیداشدن کار و شغل فردی و نیازهای شخصی.
- ۳- داراشدن وسیله برای شریک کردن دیگران در مفاهیم و عواطف شخصی.
- ۴- انجام مبادله مفاهیم و عواطف شخصی و جانشین شدن مفاهیم عمومی از مفاهیم فردی، و کلی به جای جزئی و بالنتیجه پیداشدن مفاهیم و عواطف مشترک همگانی.
- ۵- بکار بردن مفاهیم و عواطف مشترک در راه تبادل تعاون در نیازمندیهای شخصی.

۶- تبدیل کارها و مشاغل فردی و شخصی به حرفه‌های مشترک همگانی و چونکه این امور تدریجی بوجود آمده‌اند پس ملیت هم کم کم پدید آمده و تکامل یافته‌است و اینک بحث‌های خودمان را به این مسائل می‌کشانیم .

۱- پیدایش مفاهیم حسی فردی

نخستین چیزی که مورد توجه انسان واقع شده و آن را درک کرده موجودات جزئی و حسی بوده‌است و بر طبق آن ادراکات خاطره‌هایی برایش باقی مانده که مفاهیم فردی و غیر مشترک با دیگران است و آن مفاهیم حسی فردی چیزهایی هستند که در اصطلاح فلسفی معقول اول نامیده شده‌اند .

این مفاهیم در ابتدا متعلق به خود موضوعات و اجسام بوده‌است بدون صفات و احوالی که ضمایم و اوصاف آنها می‌باشند و بعدها کم کم مفاهیم دیگری پیداشده که ضمایم و اوصاف موضوعات حسی‌اند و بر آنها حمل می‌شوند و همین ادراکات متعلق به موضوعات حسی در ضمن برخورد افراد با یکدیگر و نشان دادن آنچه درک می‌کرده‌اند بیکدیگر کم کم مبدل به مفاهیم مشترک گردیدند .

فارابی می‌گوید: نخستین چیزی که به ذهن رسیده صورت ذهنی محسوس است و مفاهیم غیر محسوس در آغاز بر ما روشن نبوده‌است زیرا مفهوم حسی مفرد است و مفرد پیش از مرکب است و مفاهیم حسی بعد از آنکه بذهن آمدند از جهت اینکه ذهنی گردیدند ضمایمی بدانها پیوند گردید که جنس و نوع می‌باشند و مفاهیم بتوسط یکدیگر برای ذهن شناسایی شوند^{۴۱} .

بنابر آنچه از گفتار فارابی مفهوم گردید آنچه در آغاز بذهن می‌رسد همان مفهوم جوهر فردی و عینی است نه مفهوم کلی و منطقی که معقول ثانی نام دارد و این همان معنی عرفی و ساده جوهر است که فارابی آنرا بیان کرده‌است فارابی در ضمن معانی گوناگونی که برای جوهر بیان نموده از جمله این معنی است که می‌گوید: نخستین چیزی که بطور مطلق جوهر گفته می‌شود و مردم عادی آنرا می‌شناسند سنگ گران بها است و در فلسفه به چیزی جوهر می‌گویند که بتوان آنرا با حرکت اندام نشان داد و آن چیزی

است که وابسته به چیزی دیگر نباشد^{۴۲} پس آنچه ارلین بار انسان درک کرده همان جسم محسوس جزئی است که با حرکت دست نشان داده می شود بدون اوصاف و حالات و چیزهای متعلق به آن که اعراض حسی جسم باشند.

پیدایش لغات درضمن

تکامل مفاهیم

مهمترین چیزی که وسیله ارتباط مابین افراد است لغت مشترك است و مردم هر قدر به لغت و مفاهیم یکدیگر آشنا تر باشند بهتر می توانند دارای عقاید مشترك و هدف مشترك گردند زیرا بوسیله لغت مشترك می توانند از همدردی و همدردمانی و نیازهای مشترك خود آگاه گردند و تفاهم مشترك و پیوند همکاری مابین افراد بوسیله لغت مشترك حاصل می شود به همین لحاظ فارابی اختلاف لغت را از عوامل کوچک تمایز ملتها شمرده است و می گوید: گروهها از گروهها بدو چیز طبیعی از یکدیگر جدا و مشخص می گردند یکی خوی طبیعی و رفتار طبیعی و به امر سوم وصفی که اندکی درخوی و رفتار طبیعی دخالت دارد و آن زبان است و مقصودم از آن لغتی است که مردم مقاصد خودشان را با آن بیان می کنند و به همین سبب بعضی گروهها بزرگ و پاره ای گروههای کوچک هستند^{۴۳}.

فارابی چگونگی پیدایش لغت را چنین بیان نموده که پس از آنکه انسان به پاره ای از موضوعات حسی توجه پیدا کرد و خواست که دیگران را از آنچه درک کرده بیگاهاند و یا از آنان در حواشی خود کمک بگیرد در آغاز با حرکت دادن عضو آنرا نشان داد و این نخستین مرحله جلب تعاون و شرکت دادن غیر در مفاهیم و عواطف شخصی بود اما برای اینکه توجه غیر را به اشاره کردن خود جلب کند آوازی از خود سرداد و این آواز همان ندابود و بعد از آن آواز دیگری که به اختلاف موارد از او ظاهر می گردید کم کم اسامی برای جوهرهای محسوس و اشیاء جزئی گردید. فارابی می گوید: و هنگامی که انسان نیازمند گردید که آنچه را در خود نهفته دارد بدیگران بشناساند یا هدفی

و اکه دارد بیان نماید، در آغاز نشان دادن را بکاربرد تا آن چیزی را که از کسی می‌خواهد و می‌جوید به او بنمایاند و برای اینکه اشاره‌اش را ببیند نخست آوازی برآورد و نخستین آوازه‌ها خواندن به آواز است (ندا) زیرا که انسان هر که را می‌جوید که چیزی به او بفهماند می‌تواند بوسیله برآوردن آواز بی‌گاهاند نه جز آن و این هنگامی است که در رهبری به چیزهایی که در نهان دارد بتوسط اشاره به محسوسات باشد، پس انسان آوازه‌های گوناگونی را بکار برد که به یک آوازه‌ها یکایک چیزها و حالات محسوس آنها را نشان می‌داد بنابراین برای هر یک از چیزهای معینی که اشاره پذیر است آواز معینی را نشانی نهاد بطوری که این آوازه‌ها در چیز دیگری بکار نرود و همچنین برای هر یک از چیزها یک آواز را نشانی نهاد^{۴۴}.

نخست بوسیله ندا روی آوردن گوش و ذهن آنکسی که خوانده می‌شود بسوی خواننده خواستاری می‌شود تا که او به چیزی چشم داشته باشد که بعد از ندا با او گفتگو خواهد شد.

خود ندا لفظ یکه‌ای است که حرف ندا با آن همراه شده است، حرف ندا یکی از حروف آواز داری است که بتوان بدان فریاد کشید زمانی که از جهت دور بودن فریادکننده یا بواسطه سنگینی گوش شنونده نیاز به کشیدن آواز حاصل شود یا بواسطه اینکه کاری که خود شنونده انجام می‌دهد او را از فریادکننده بی‌خبر گردانیده باشد.

پس نیروی ندا نیروی گفتار تمامی است که بوسیله آن از کسی که آواز گردیده تقاضای شنیدن بگوش و ذهن او می‌شود و بعد از آن روگردانیدن بسوی کسی که او را خوانده است خواستار می‌شود و توجه گوینده به گوش دادن کامل او است.

فریاد کردن بر حسب زمان بیشتر از هر نوع سخنی از انواع گفتگوهای بجز آن است^{۴۵}.

۴۴ - کتاب الحروف ص ۱۳۵

۴۵ - همان کتاب ص ۱۶۲.

چگونگی پیدایش لغات همزمان با مفاهیم

با پیداشدن مفاهیم ، لغات نیز بوجود می آیند زیرا از ادراك هرامر جزئی و مشاهده هرامر تازه ای حالت شگفت یا رغبت و یا نفرتی نسبت به آن چیز حاصل می شود و قهراً شخص وادار می گردد که شگفت یا رغبت و نفرت خود را بدیگران هم بفهماند و بطوری که فارابی بیان می کند برای نشان دادن آنچه بانگی از خود پدید خواهد آورد که بعداً علامت و نشانه برای آن مفهوم وادراك حسی خواهد گردید فارابی در این باره می گوید : حروف گروههای مردم ولفظهایی که از آن حروف فراهم می گردند اینچنین پدید می آید که بطور پیش آمد یکی از آن مردم آواز یا لفظی را در مورد نشان دادن چیزی هنگامی که با دیگری گفتگو دارد بکار می برد پس شنونده آن لفظ را به خاطر می سپارد و هنگامی که با نخستین پدید آورنده همان لفظ گفتگو می کند خود همان لفظ را بکار می برد پس شنونده اول به همان لفظ با او برابری کرده و لفظ نام آن چیز می گردد ، پس این دوشخص بر سر آن لفظ باهم سازواری و هماهنگی و همکاری کرده اند و بعد از آن دیگرانهم به همان لفظ باهم گفت و شنود می کنند تا که آن لفظ پیش گروهی روائی یافته و بعد از آن هرگاه به خاطر یکی از ایشان چیزی بیاید و نیاز پیدا کند که بدیگری از همجواران خود آن را بفهماند آوازی اختراع می کند و بار خود را بدان رهبری می نماید و بارش از او می شنود و هر کدام از آن دو آن را بخاطر می سپارند و آن را آوازی می نهند که نشان دهنده آن چیز باشد و هر یکی بعد از دیگری از مردم آن شهر که پیش آمد کند پی در پی آوازهائی پدید می آورند تا که سرپرست ایشان آوازهائی را که مورد نیاز آن مردم است برای بقیه چیزهائی که آوازهائی دلالت کننده بر چیزهای دیگر که بجای مانده است بسازد و او پایه گذار زبان آن مردم خواهد بود پس پی در پی از آغاز این پیش آمد کار ایشان را سرپرستی می کند تا که لفظهایی برای هر چیزی که در کارهای بایسته به آن نیاز دارند بهنهد^{۴۶} .

گسترش مفاهیم و توسعه لغات

بنا بر آنچه گفته شد الفاظ در آغاز برای موضوعات و خود اجسام محسوس نامگذاری شد و کم کم به حالات و عوارض و صفات اجسام توجه حاصل گردید فارابی می گوید: الفاظ در آغاز برای مفاهیم جزئی حسی و برای چیزهایی که از مفاهیم جزئی ترکیب شده باشد نامگذاری شد و موضوع فن منطق نیز در آغاز همان تصورات جزئی بود^{۴۷}. الفاظ بعد از پیداشدن مفاهیم بوجود آمدند و با معانی اندازه گیری شدند، دقت در الفاظ و اصلاح آنها برای این بود که مفاهیم را درست برسانند و صنفهای گوناگون لفظ دنباله صنف صنف گوناگون مفاهیم پدید آمد تا مفاهیم درست نشان داده شوند، در آغاز لفظ در برابر مفاهیم و تصورات ذهنی است و آنچه در ذهن است نمونه های نشان دهنده چیزهای خارجی می باشد^{۴۸}.

پیدایش مفاهیم کلی و ترکیبات گوناگون صوتی

نامگذاری هنگامی از محسوسات تجاوز کرد که افراد مردم موضوعات مشابه و تصورات شخصی خود را بیکدیگر انتقال گفت و شنید، غیر مشابه را درک کردند و در اثر دادند و مفاهیم مشترک کلی از آنگاه فراهم گردید و دائره لغات بر حسب پیدایش مفاهیم تازه گسترش یافت زیرا برای هر یک از تصورات همگانی مشترک نام و نشان خاصی تعیین شد فارابی می گوید: و چونکه این حروف را هرگاه نخست نشانها بنهند و شماره آنها با اندازه است و برای نشان دادن همه چیزهایی که در نهان همه است رسا نباشد ناچار می شوند که پاره ای از حرفها را با پاره دیگر به پی در پی آوردن حرف برهم آورند پس لفظهایی بوجود می آید از دو حرف یا چند حرف پس آن الفاظ را نیز برای

۴۷- کتاب الحروف ص ۶۶.

۴۸- همان کتاب ص ۷۵ و ۷۶.

چیزهای دیگر نشانها به کار می‌برند، بنابراین حروف والفاظ نخست نشانها برای محسوساتی هستند که می‌توان بسوی آنها اشاره کرد و برای نوعی از تصورات ذهنی که به آن محسوسات نسبت داده می‌شوند و می‌توان بسوی آنها اشاره نمود زیرا که هر تصور ذهنی هرگاه برایش افراد بسیاری باشد بجز افراد تصورات ذهنی دیگر در چنین صورتی آوازهائی بسیار و گوناگون فراهم می‌شود که پاره‌ای نشانها برای محسوساتند و آنهاواژه نامهایند و پاره دیگر زمانی که يك آواز را بعینه بر شخصی که مشارالیه است و بر هر چیزی که در این معقول مانند آن باشد رفت و بازگشت می‌دهند معقولات کلی را نشان می‌دهند و يك معقولات را می‌نمایانند، سپس نیز آواز دیگری را بر فردی که زیر يك معقول دیگر باشد و بر هر چیزی که از جهت اندراج در این معقول مانند آن باشد بکار می‌برند.^{۴۹}

ترتیب و تسلسل پیدایش مفاهیم کلی بعد از جزئی‌ها و نامگذاری آنها

فارابی می‌گوید نامگذاری از اجسام بزرگ آسمانی و چیزهائی آغاز گردید که همیشه مورد توجه همه مردم بود و بعد از آن آثار و چگونگیهائی که از آن اجسام مورد توجه واقع گردید نامها برایشان معین شد و بعد برای جنبش‌های ساده ابتدائی مانند راه رفتن و نشست و برخاست و بعد برای کارهای مخصوصی که عنوانهای معین دارند نامگذاری بعمل آمد ترجمه عبارت فارابی این است: نامگذاری در آغاز برای چیزهای مشترکی بود که به نخستین پیدایش اندیشه، مردم آنها را شناختند و چیزهائی را از آنچه همه آنها را حس می‌کنند و مورد اندیشه است بنظر آوردند مانند آسمان و ستارگان و زمین و آنچه در آن است و پس از آن برای چیزهائی که از محسوسات نخستین درک کردند نام نهادند پس از همه چیزهائی که یاد شد برای کارهائی که از نیروهای خودشان بر حسب آفرینش بوجود می‌آید، و بعد از آن برای ملکاتی که از عادت کردن به کارها حاصل می‌شود که خویها یا زبردستی در کارهایند و برای کارهائی که از عادت کردن به کارها بوجود می‌آید بعد از آنکه ملکه‌هائی از عادت کردن به آن کارها پدید آمده باشد و بعد از آن برای چیزهائی که شناسائی آنها یکی پس از دیگری به تجربه برایشان بوجود می‌آید و برای چیزهائی که از آنچه شناسائیش به تجربه حاصل شده درک می‌گردد از چیزهای مشترکی که برای همه ایشان است، سپس برای چیزهائی که به یک‌یک صنعتهای عملی اختصاص دارد از قبیل ابزارها و جز آنها سپس برای چیزهائی که استخراج می‌شوند و به یک‌یک صنعتها یافت می‌گردند تا آنکه چیزهای مورد نیاز گروه آورده شوند.^{۵۰}

تحلیل موضوعات ذهنی و استخراج مفاهیم وابسته به آن

خلاصه مطالب گذشته و آنچه از عبارت فارابی ذکر شد این بود که نخست صورت موضوعات جزئی و اجسام گوناگون محسوس و موضوعات عینی در ذهن نقش می‌بندد و اکنون به این نکته باید تذکر حاصل نمود که از بر خورده‌های گوناگونی که انسان با اجسام خارجی پیدا می‌کند کم‌کم به جنبه‌های گوناگونی از آنها پی می‌برد و مفاهیم دیگری در ذهنش حاصل می‌شود که وابسته به آن موضوع اصلی هستند و این مفاهیم وابسته به آن از تحلیل اصل موضوع حاصل می‌گردند اما این عمل تحلیل به نوع دیگری از فعالیت ذهنی منتهی می‌شود که عمل ترکیب و عقد قضیه است زیرا همین مفاهیم استخراج شده از تحلیل موضوع، مفاهیمی می‌باشند که بعد از تحلیل دوباره با موضوع اصلی ترکیب می‌شوند و بر شیئی محسوس حمل می‌گردند.

همین مفاهیم وابسته به موضوعات محسوس هستند که تنظیم و طبقه‌بندی شده‌اند و معقولات یعنی محمولات ذهنی یا معقولات ثانی نامیده شده‌اند فارابی می‌گوید: مفاهیم کلی را از این جهت مقولات گفتند که هر یک از آنها مدلول لفظ معینی هستند و برپاره‌ای از محسوسات حمل می‌شوند.^{۵۱}

این مفاهیم یا بدون واسطه وابسته به اشیاء جزئی هستند و بر آنها حمل می‌شوند و یا آنکه با واسطه به محسوسات خارجی ربط پیدا می‌کنند زیرا در مرتبه اول وابستگی به محمولی دارند که آن محمول بدون واسطه به یک محسوس جزئی مرتبط است و محمول ثانی گاهی با یک واسطه و هنگامی با چند واسطه مرتبط بیک محسوس عینی و خارجی می‌شود.

آنچه بدون واسطه مرتبط به موضوعات عینی و مفاهیم حسی و جزئی است محمولات جزئی عرضی می‌باشند که مصادیق ذهنی نه مقوله‌اند و آنها متعلقات جسم و ماده خارجی می‌باشند، و آنچه نخست به مفهوم جزئی ذهنی تعلق یافته و بتوسط آن

مفهوم جزئی ذهنی به اشیاء خارجی ربط پیدا می‌کند مفاهیم کلی انواع واجناس و فصول می‌باشند که خود آنها نمونه خارجی ندارند اما موضوع اصلی آنها که مفهوم جزئی است نمونه عینی و خارجی دارد و اجناس و فصول و انواع اجسام خارجی عبارت از مقوله جوهر و نه مقوله عرض می‌باشند .

و چونکه این مفاهیم کلی بتوسط مفاهیم جزئی به اشیاء خارجی تعلق می‌یابند و از تحلیل صورت حسی بدست می‌آیند آنها را معقولات ثانی می‌گویند .

فارابی در زمینه اینگونه مفاهیم می‌گوید : ضمائم ذهنی که بیک تصور ذهنی پیوسته می‌شوند خودشان تصوراتی هستند اما بیک گونه از تصورات که نمونه از یک محسوس خارجی نیستند (بنابراین) یا به محسوس نسبت داده می‌شوند و یا به معقولات نسبت داده و حمل می‌شوند که موضوعات آنها خارج از ذهن است، اینها را معقولات ثانی می‌گویند^{۵۲} .

اقسام مفاهیم وابسته

به موضوع عینی

بنابر آنچه فارابی گفت مفاهیم انسانی که بر اشیاء خارجی حمل می‌شوند و وابسته به آنهایند بر چهار گونه‌اند :

۱ - پاره از آنها بدون واسطه به اشیاء خارجی و اجسام عینی ربط پیدا می‌کنند و نمونه خارجی دارند و آنها تصورات حسی و جزئی اجسامند که بی واسطه منطبق بر اشیاء خارجی می‌باشند و این تصورات را معقول اول می‌نامند .

۲ - قسم دیگری از تصورات هست که وابسته به تصور حسی و جزئی اجسام می‌باشند و بتوسط تصور خود اجسام به جسم موجود در خارج نسبت داده می‌شوند هر چند که برای خود آنها نیز نمونه خارجی ادراک می‌شود که مصادیق جزئی نه مقوله عرضی می‌باشند و چگونگی‌های اجسام خارجی را نشان می‌دهند .

۳ - مفاهیم دیگری هست که مصادیق آنها فقط در ذهن است اما مصادیق ذهنی آنها دارای مصادیق خارجی است و بنابراین با واسطه به اجسام خارجی نسبت داده

می‌شوند آنها را معقول ثانی می‌گویند .

«مفاهیم طبیعی و مفاهیم منطقی»

معقول ثانی دارای دو رابطه است يك رابطه آن با مفاهیم حسی و جزئی است و بتوسط مفهوم حسی قابل انطباق بر اشیاء خارجی است از این جهت آن را کلی طبیعی می‌گویند .

رابطه دیگر آن با مفاهیم دیگر ذهنی و با الفاظ واسامی است و از جهت این گونه رابطه ذهنی کلی منطقی نام دارد .

فارابی می‌گوید: فرق مابین مفاهیم منطقی با طبیعی این است که: هرگاه تصورات کلی از جهت حالات ذهنی که مدلول الفاظ مخصوص هستند و محدود و موضوع و محمول و اجزاء یکدیگر ملاحظه می‌شوند (از این لحاظ) مفاهیم منطقی می‌باشند .

و هرگاه از لحاظ اینکه تصورات کلی موضوعات خارج از ذهن را نشان می‌دهند (بنظر آیند) کلیات طبیعی هستند .

چون انسان نیاز دارد که با آن مفاهیم آشنا شود ناگزیر است که رابطه تصورات ذهنی را با الفاظ و با مفاهیم دیگر ملاحظه کند و بعد از آنکه این نیاز برطرف گردید و با مفاهیم آشنا شد بعد از آن آنها را از روابط منطقی برهنه خواهد کرد^{۵۳} .

۴ - قسم دیگر از مفاهیم انسانی تصوراتی است که تعلق به رفتار و کردار خود انسانی از جهت تأثیر در حالات نفسانی خود یا از جهت ارتباط با دیگران دارد و آنها را مفاهیم اجتماعی می‌گویند فارابی درباره اینگونه از مفاهیم و تفاوت آن با مفاهیم طبیعی می‌گوید : افراد مقولات بردو گونه‌اند (زیرا) پاره‌ای از موضوعات خارجی مقولات را انسان به‌خواست خود پدید می‌آورد اینگونه مقولات موضوع علم مدنی می‌باشند و قسم دیگر (از موضوعات) به‌خواست انسان موجود نمی‌شوند و علم طبیعی از همین جهت در اینگونه موضوعات نظارت دارد^{۵۴} .

۵۳ - کتاب الحروف ص ۶۶

۵۴ - کتاب الحروف ص ۶۷ .

ساختن لغات تازه برای مفاهیم نوپدید

گفته شد که بیرون کشیدن مفاهیم وابسته به موضوع از مفهوم اصلی جزئی يك عمل تحلیلی است که ذهن آن را انجام می دهد و بعد از آنکه این مفاهیم بدست آمد انسان می خواهد وابستگی آنها را به مفهوم اصلی و آگاهی تازه خود را برای دیگرانهم نمودار کند بنابراین نیازمند به الفاظ تازه می شود و در مورد پیدایش لغات همزمان با مفاهیم جزئی گفته شد که هرگونه مفهوم تازه ای در انسان پدید آید چه مفهوم جزئی یا کلی باشد فوراً می خواهد آن را بدیگرانهم بیاباگاهاند و منتقل به غیر کند بنابراین همیشه پیداشدن مفهوم با ساختن لفظ همراه است .

فارابی می گوید : بعضی از الفاظ دلالت بر چیزی می کنند که نشان داده می شوند و بعضی بر غیر مشار^{۵۴} الیه از مفاهیم ذهنی دلالت می کنند؛ معانی گرفته شده از موضوعات بر حسب زمان بعد از محسوساتی هستند که نشان داده می شوند زیرا محسوساتی که در خارج نشان داده می شوند به این محمولات توصیف می گردند و چونکه محسوس و مشار^{۵۵} الیه خارجی پیچیده در آن مفاهیم است الفاظی که آن مفاهیم کلی را نشان می دهد شایسته است که الفاظی باشند شکل داده شده به شکلهائی که بر آن مفاهیم دلالت کنند ، و از آنجاکه آن مفاهیم بطور مفرد از مشار^{۵۶} الیه محسوس گرفته شده اند باید برای آنها الفاظ دیگری بسازند که بر آن مفاهیم از این جهت دلالت کنند که جسم مشار^{۵۷} الیه بالقوه پیچیده در آن مفاهیم است .

ترکیب مفاهیم و عقد قضیه

گفته شد پس از تصور موضوع محسوس نوبت به تصور ضمایم و مباحثات آن می رسد؛ ضمایم و مباحثات همان محمولاتی هستند که موضوع محسوس پیچیده در آن مفاهیم است و هنگامی که ضمایم و متعلقات را ذهن از تصور موضوع بیرون کشید و از یکدیگر

تحلیل و تجزیه نمود دوباره آنها را بهم پیوند داده و ترکیب می‌کند و مفاهیم مرکبه از آن حاصل می‌شود و برای انتقال دادن این ترکیب ذهنی به مردم دیگر، نیاز به لفظ مرکب حاصل شود.

فارابی می‌گوید: پس هرگاه نیروی ناطقه پاره‌ای از مفاهیم را از بعضی دیگر بیرون کشید بازگشت می‌کند و پاره‌ای را با پاره دیگر ترکیب می‌کند و جوهرهائی از ترکیب بوجود می‌آورد و بوسیله آن ترکیبهائی می‌سازد که نشاندهنده چیزهای موجود در خارج ذهن باشند و قسمتی از ترکیبهای پاره‌ای از الفاظ با پاره‌های دیگر ترکیب قضایا می‌باشند قضایای موجهه و قضایای سالبه.

بعضی ترکیب تقییدی و شرطی و پاره‌ای ترکیب خواستاری مانند فرمان دادن به کار و خواستن ترك آن و غیر آنها از اصناف ترکیبات^{۵۶}.

مفهوم مرکب و لفظ مرکب از اجزا را که مفهوم مرکب را نشان می‌دهد گفتار می‌گویند^{۵۷} فارابی در اینجا علاوه بر دو معنی مذکور هفت معنی دیگر برای قول یا گفتار آورده است.

۵۶ - کتاب الحروف ص ۷۶ .

۵۷ - کتاب الحروف ص ۶۳ .

اقسام گفتگوها وانواع تبادل مفاهیم و عواطف

در گذشته‌ها دانسته شد که پیوند اجتماع بوسیله تبادل عواطف و انتقال دادن مفاهیم است که بوسیله گفتگوها حاصل می‌شوند.

گفتگو یا برای آگاهانیدن دیگری است بوابستگی يك مفهوم به مفهوم دیگر و یا برای آگاهی گرفتن و پرسش از غیر است و اگر گفتگوی انشائی باشد برای ایجاد يك حالت عاطفی در دیگری است.

فارابی در مورد تبادل مفاهیم می‌گوید: بوسیله گفتگوهای علمی یا دانش چیزی خواسته می‌شود و یا دانش چیزی داده می‌شود و گفتگوها دو گونه گفتارند: یا پرسش از چیزی است و یا گفتن چیزی، گفتن چیزی نیز بدو صورت است یا پاسخ از پرسشی است و یا آغاز کردن به سخن گفتن است.

دانشی که باید گفته شود یا از گفتنش باور می‌شود و تصور می‌گردد و معنیش در ذهن پابرجا می‌شود و یا تنها وجودش باور می‌گردد و یا وجودش و سبب وجودش هردو باور می‌شوند و غیر ازین‌ها دانش دیگری نیست.^{۵۸}

- از این عبارت چنین نتیجه حاصل گردید که آگاهی دادن سه گونه است:
- ۱ - آگاهی دادن از مفهوم و تصور چیزی بروش ترکیب مفاهیم بطوری که بیان شد.
 - ۲ - آگاهی دادن از وجود چیزی و آن بردو گونه است:
 - آگاهی دادن عامیانه و بدون دلیل که معرفت سطحی از آن حاصل می‌شود.
 - آگاهی دادن عالمانه و با دلیل که دانش عمقی از آن بدست می‌آید.

چیزهائی که مورد گفتگو واقع می‌شوند و ترتیب پیدایش آنها

دانسته شد که آنچه مورد گفتگو واقع می‌شود امور وابسته به موضوع یا مقولاتند اما این مفاهیم کلی که بوسیله الفاظ مورد گفتگو واقع می‌شوند همه باهم بذهن انسان نیامده‌اند بلکه بابر خوردهای تدریجی افراد بایکدیگر این مفاهیم نیز کم کم گسترش یافته‌اند نخست از ساده‌ترین مفاهیم آغاز گردیده تا به مفاهیم مشکل رسیده است بنابراین ساده‌ترین مفاهیمی که نخست بذهن انسان رسیده و مورد گفتگو قرار گرفته مفهوم شمار است و آن هنگامی در ذهن پدید آمد که انسان جسمهای مانند یکدیگر را باهم دیدن کرد و بعد از آن هنگامی که دو جسم پهلوئی یکدیگر را گاهی هم اندازه و هنگامی ناهمسان در اندازه دید مفهوم کوچکی و بزرگی برایش حاصل گردید و بلافاصله بعد از تصور کوچکی و بزرگی مفهوم گنجایش و جا و بعد و مساحت برایش بدست آمد و بعد از آن نزدیک شدن و دور شدن اجسام را نسبت به یکدیگر ملاحظه نمود و مفهوم جنبش و حرکت در ذهنش تشکیل یافت.

از مقایسه اینکه بعضی از اجسام زودتر باهم دور و نزدیک می‌شوند و بعضی دیرتر و با مقایسه به شب و روز و تاریکی و روشنایی مفهوم زمان برایش پدید آمد و با تفسیراتی که در حواسش از دور و نزدیک شدن اجسام با یکدیگر و نسبت به خود او برایش حاصل گردید مفهوم گرم و سرد و سایر مفاهیم لمسی و شمی و بصری و غیره برایش روی داد، آسان بودن حرکت دادن جسم یا مشکل بودن و خسته شدن از بردن جسم مفهوم سبکی و سنگینی را بوجود آورد.

توجه به امکانات و شرایط وجودی کارهائی که انسان انجام می‌داد و نیازمندیهای روزانه خود را برطرف می‌کرد مفهوم چهار علت را برایش بوجود آورد و آنچه موجب ارتباط افراد با یکدیگر و پیوندهای تعاونی اجتماع است در مورد مبادله همین مفاهیم

و فعالیت در مورد مضادیق عینی آنها حاصل می‌شود و پاسخ و پرسشها در مورد همین مفاهیم و الفاظ است .

فارابی این مطالب را در جاهای بسیاری از کتبش ذکر کرده و از جمله عباراتی که در این مورد آورده این است که می‌گوید : حرف سؤال و انواع آن بسیار است : چه است ، کدام است ، آیا هست ، چرا هست ، چگونه است ، چندانست ، کی است ، کجای است اینها و همه لفظها گاهی بدانگونه بکار می‌روند که نشاندهنده معانی باشند، آن لفظهایی که از آغاز نامگذاری ، برای نشان دادن معانی نام گذارده شده‌اند و بکار بردن آنها در معانی دیگر بر مبنای فراخ گوئی و گمام فرا نهی از اندازه است (و از باب) به عاریت گرفتن لفظ است .

بکار بردن لفظ در غیر معنی و به عاریت بعد از آن است که در نخست برای نشان دادن معانی خود، در آغاز نامگذاری بکار گرفته باشد الفاظی که در خطابه و شعر بکار می‌روند همگی بهر دو نوع می‌باشند اما در فلسفه و جدل و سوفسطائی هیچ لفظی بکار نمی‌رود مگر بر معانی نخست که برای آنها در آغاز نامگذاری شده است^{۵۹} .

پیدایش علوم

بر طبق پیدایش مفاهیم

فارابی پیدایش علوم و طبقه‌بندی آنها را بر حسب طبقه‌بندی مفاهیم و به ترتیب سیر طبیعی ذهن و وابستگی تحلیلی مفاهیم بیکدیگر گرفته است زیرا مفاهیم ساده ابتدائی بدانگونه که ذکر شد زاده از یکدیگرند و از طرفی هر کدام از آنها موضوع علم خاصی قرار گرفته‌اند و چون که این مفاهیم بترتیبی که ذکر شد پایه و اساس یکدیگرند و فهم و درک مفاهیم بعدی همیشه موکول بدرك مفاهیم قبلی است بنابراین تا مفاهیم قبلی و آنچه وابسته به آنست روشن نگردد مفاهیم بعدی که زاده از قبلی‌هایند و موضوع علم دیگر قرار گرفته‌اند قابل فهم و درک نخواهند بود بنابراین تقدم و تأخر علوم

بر اساس وابستگی مفاهیم ابتدائی بیکدیگر است و چونکه شماره ساده‌تر از همه و پیش از همه مفاهیم است و روابط مابین اعداد رابطه تحلیلی و ترکیبی است علم حساب مقدم بر همه است و بعد از آن چنانکه بیان شد مفاهیم سطوح و برآمدگیهای جسم زاده از مفاهیم شماره‌ها است و سطوح و اشکال بوسیله تحلیلات عددی شناخته می‌شوند و روابط مابین اجزاء شکل برطبق روابط عددی است به همین لحاظ هندسه بعد از حساب پیدا شده است و بعد از آن مفاهیم دیگری برطبق آنچه گذشت پدید گردید و بعد از آنکه مفاهیم دیگری برطبق آنچه گذشت پدید گردید و از سوی دیگر نظم مابین اجزاء مفهومی در سایر علوم همانند وابستگیهای اجزاء مفاهیم ریاضی بیکدیگر است بنابراین قوانین ریاضی در همه علوم اجرا شدنی می‌باشد و به همین سبب علوم ریاضی را دانش‌های آموزشی و تعلیمی خواندند و محجمات را تعلیمات گفتند بنابراین ربط مابین علوم همانند ربط مابین مفاهیم بسیطی است که از یکدیگر استخراج و گرفته شده‌اند فارابی در این زمینه می‌گوید: پس نخستین جنس از موجوداتی که در آنها نگریسته می‌شود چیزی است که دست گرفتن آن بر انسان آسانتر باشد و شایسته‌ترین چیزی باشد که نگرانی و پریشانی خاطر در آن روی ندهد، پس نخست آغاز می‌کنیم در شماره‌ها و شماره‌هایی را بدست می‌گیریم که اندازه‌گیری بدان می‌باشد و بوسیله شماره‌ها برآمدگیهای را بدست می‌گیریم که کار اندازه‌گیری آنها باید بوسیله شمار انجام گردد.

در برآمدگیها نیز شکلهای و نهادها و خوب جاگزینیها و استوار کردن فراهم آمدگی و نیکوئی نظم بدست گرفته می‌شود، پس در برآمدگیهای نگریسته می‌شود که شماره‌ها بدان می‌پیوندند، پس هرگاه که شماره‌ها برای خاطر اندازه‌گیری بوسیله شمار و خوبی جای دادن و استوار کردن فراهم آمدگی و نیکوئی نظام به برآمدگیها می‌پیوندد، پس آن برآمدگیها همگی (بوسیله شمار) دست گرفته می‌شوند^{۶۰} و بدینوسیله برای برآمدگیها اندازه‌گیری و خوب جای‌گزینی بدست می‌آید و استواری فراهم آمدگی و نیکوئی نظام از دو روی است یکی ازین روی که خاصیتی از شماره‌ها برای آنست زیرا

که برآمدگی‌ها هستند ولیکن از جهت آنکه شماره‌ها و چیزی هستند که از برآمدگی‌ها نیستند و از این جهت شمار بدان پیوسته می‌گردد و اندازه‌گیری و خوبی ترتیب و استواری فراهم آمدگی و نیکوئی نظام که بدان می‌پیوندند از جهت چیزی است که از آنها برایش هست برای خاطر آنکه برآمدگی‌ها هستند و بس^{۶۱} مقصود فارابی در این قطعه از عبارت این است که کم متصل را از دو جنبه می‌توان بنظر آورد گاهی آن را دارای اجزا تصور می‌کنیم و نسبت مابین اجزا را همانند نسبت مابین عددها می‌بینیم و بوسیله رقمهای شمار رابطه مابین اجزا، اشکال و مساحتها را تعیین می‌کنیم و این بکاربردن کم منفصل در کم متصل است، اما گاهی به خود کم متصل از جهت آنکه اجزا پیوسته بهم است و جزء ندارد ملاحظه می‌کنیم از این جهت دارای خواص و آثاری است که غیر از کم منفصل است.

فارابی در این قسمت از مطالب خود و عبارتی که بعد از این از او حکایت خواهد شد مفاهیم را بر حسب ترکیبات مفهومی و زایش مفاهیم مرکبه از مفاهیم بسیطه مجموعاً مفاهیم را چهار دسته کرده است به ترتیبی که ذهن بر حسب سیر طبیعی خود بترتیب از ساده‌ترین مفاهیم آغاز کرده تا به مفاهیم پیچیده و غامض رسیده است. نقطه آغاز فعالیت ذهن از مفاهیم بسیط مجرد و بعد از آن مفاهیم نزدیک به مجرد و بعد مفاهیم نیمه مجرد و در پایان کار به مفاهیم مادی صرف رسیده و در اینجا سیر نزولی و ترکیبی خود را پایان رسانیده است و طبقات چهارگانه مفاهیم اینهاست که ذکر می‌شود.

۱ - مفاهیم مجرد صرف که شماره‌ها و اندازه‌های ریاضی و مفاهیمی جدا از ماده هستند.

۲ - تصورات پیوسته به مجرد و نزدیک به تصور شماره‌ها و بعدها هستند و آن تصور دوری و فاصله‌های مابین ستارگان است که در عالم هیئت از آنها گفتگو می‌شود و این مفاهیم نزدیک به مفاهیم مجرد هستند.

۳ - مفاهیم نیمه مجرد و آن تصور زیروبمهای صوتی و نسبت ترکیبی مابین اصوات

است که مربوط به فن موسیقی است و تصور سنگینی و ترکیب قوای محرکه که مربوط به علم الحیل یا جراثقال است نیز از مفاهیم نیمه مجرد است .

این مفاهیم از یکسو مربوط به مفهوم حرکت می شود که عارض بر جسم است و نیروهای ماده و جسم در آن دخالت دارند از این جهت به مفاهیم غیر مجرد نزدیکند . اما از سوی دیگر که این مسائل بوسیله مقیاسات علم حساب و هندسه محاسبه و تحقیق می شوند پس این مفاهیم به مفاهیم مجرد نزدیک می گردند بنابراین علوم نیمه مجرد هستند .

۴ - و بعد از آن ذهن به مفاهیم دیگری می رسد که تصورشان بدون ماده دشوار است و یا نشدنی است بمانند تصور گرمی و سردی و سفتی و نرمی و اینها مفاهیم مادی صرف می باشند، بنابراین سیر طبیعی ذهن بدینگونه است که از مفاهیم ساده مجرد آغاز کرده و در مفاهیم غیر مجرد و پیچیده کار خود را پایان داده است و طبقه بندی علوم در نظر فارابی منطبق بر سیر طبیعی ذهن است فارابی درباره مطالبی که یاد شد می گوید : سپس همیشه (ذهن) در چیزی که تصور شمار و برآمدگی بدان پیوسته می شوند بسوی چیزی که در تصور گردیدن آن چیزی که از آن به تصور درمی آید بیشتر نیازمند به ماده است بالا می رود و بسوی جسمهای آسمانی می گزاید ، سپس بسوی موسیقی پس از آن بسوی سنگینی ها و علوم حیل پس در این هنگام ناگزیر می شود که چیزهائی بکار برد که تصور آنها بدون ماده دشوار یا نشدنی می باشد .

در این هنگام غیر از مبادی که - چه چیز است - و از چه چیز ساخته شده است - و چگونه است - ناگزیر مبادی دیگری را وارد کار می کند ، پس ذهن مابین دو جنس از مفاهیم را سیر کرده است یکی آنکه غیر از - چه چیز است - پرسشی ندارد ^{۶۲} جنس دیگر انواعی است که چهار مبدأ برای آنها یافت می شود ^{۶۳} (و چهار پرسش عبارتند از - چه چیز است - بوسیله چه چیز هست شده - از چه چیز هست شده - برای چه چیز

۶۲ - مقصود از آن مفاهیم ریاضی است که وجود خارجی ندارند و مجرد صرف هستند .

۶۳ - چهار مبدأ عبارتند از: علت فاعلی و غایی و مادی و صوری که مربوط به اجسام طبیعی است و ریاضیات از چهار علت فقط دارای علت صوری هستند که شکل و ماهیت آنها است .

هست گردیده) فارابی می‌گوید در این هنگام مبادی طبیعی قسّم اخیر آشکار می‌شوند.^{۶۴}

فارابی بعد از آنکه سیر طبیعی ذهن را از مفاهیم مجرد به مادی کشانیده به این نکته پرداخته که بعد از آن ذهن به مناسبت آنچه در امور مادی مشاهده می‌کند مسیر دیگری را پیش می‌گیرد و از مفاهیم طبیعی به مفاهیم برتر از طبیعت می‌گراید زیرا بعد از آنکه انواع طبیعی را شناخت که مفاهیم پیچیده در مفاهیم مجرد ریاضی هستند آنگاه به جهان‌شناسی می‌پردازد و کنجکاو می‌کند که بداند خود جهان چیست، آن را که ساخته، از چه ساخته، و برای چه ساخته است و اینها مفاهیم فلسفی هستند فارابی این سیر ذهنی را چنین شرح می‌دهد که می‌گوید: در این هنگام سزوار است که دانش موجوداتی آغاز گردد که چهار مبدأ برایشان یافت می‌شود و آن جنس موجوداتی است که شدنی نیست تصور شوند بجز در ماده، زیرا که ماده‌ها طبیعت نامیده می‌شوند.^{۶۵} پس در اجسام و چیزهایی که برای اجسام موجود می‌شوند و در جنسهای اجسام که جهان هستند و چیزهایی که جهان آنها را دربر دارد نگریسته می‌شود و رویهم‌رفته آنها اجناس اجسام محسوس می‌باشند یا چیزهایی هستند که چیزهای محسوس برای آنها یافت می‌شوند و آنها جسمهای آسمانی‌اند بعد زمین و آب و هوا و آنچه همجنس آنها باشد از آتش و بخار و جز آنها سپس ذهن در جسمهایی می‌نگرد که سنگ‌های روی زمین و معدنی‌های موجود در گودی زمین هستند.

سپس گیاه و جاندار غیر گویا و جاندار ناطق و هر کدام از اجناس اینها و در هر يك از انواع هر جنسی در هستی خودش و مبادی هستیش پس همانا در هر يك از آنچه در آن پیچیده شده و اندیشه اینکه چه هست بدست گرفته می‌شود و بوسیله چه چیز است و هستیش چگونه است و از چه چیز هست شده و برای چه چیز هست شده است و در هیچيك از آنها ذهن به مبادی نزدیک بس نمی‌کند بلکه مبادی مبادی آن و مبادی مبادی آن را می‌جوید تا که برسد به دورترین مبادی جسمانی که برای آن است و مبادی

۶۴ - تحصیل السعاده ص ۱۰ و ۱۱.

۶۵ - تحصیل السعاده ص ۱۰.

آموختن در همه آنچه این عالم^{۶۶} بر آن مشتمل است غیر از مبادی هستی می‌باشند^{۶۷}.

فارابی پس از آنکه سیر طبیعی ذهن را از مفاهیم مجرد ریاضی تا مفاهیم درهم پیچیده طبیعی و در آخر به مفاهیم اجتماعی و انسانی کشانیده آنگاه به سیر قهقرائی ذهن و بالا رفتن آن از مفاهیم طبیعی به طبقات مفاهیم مجرد مابعدالطبیعه پرداخته و نقطه نهائی سیر ذهن را یگانه هستی بسیط مطلق که مبدأ همه است قرارداد و بیان کرده است که آنجا دیگر توقفگاه نهائی ذهن است زیرا نقطه بالاتری در تجرد از آن یافت نمی‌شود تا ذهن مسیر خود را ادامه دهد و بداندسو گرایش یابد.

فارابی در مورد مطالب اخیر می‌گوید: «و همین راه را در هر جنسی از جنسهای اجسام محسوس و یکایک نوعها از هر جنسی می‌پیماید (تا به تفکر درباره اجسام آسمانی برسد) و هنگامی که کار به نگرستن در جسمهای آسمانی پایان یافت و از مبادی هستی آنها جستجو کردیم برای نگرستن به مبادی هستی آنها ناگزیر می‌شویم که به مبادی غیر طبیعی بنگریم و آنها موجوداتی هستند که هستیشان کاملتر از طبیعت است و به نگرستن در چیزهای طبیعی که جسم نیستند و در جسم هم نیستند نیازمند می‌شویم از این پس به جستجویی دیگر و دانشی دیگر که نگرستن در موجودات بعد از طبیعت است برایمان نیاز پیدا می‌شود، پس در این هنگام ذهن ما بین دو دانش قرار می‌گیرد یکی علم طبیعت و علم دیگری که در ترتیب جستجوی ذهن و آموختن بدیگران بعد از طبیعت است و در مرتبه وجود بالاتر از طبیعت است»

در این هنگام که کار نگرش ذهن به جستجو از مبادی هستی جانداران می‌رسد ناچار به نگرش در روان می‌شود و از نگرش در روان بر می‌آید و بسوی مبادی آن بالا می‌رود و از آن پس به نگرش در جاندار گویا می‌پردازد و هنگامی که از مبادی هستی آن جستجو نمود به نگرش در این پرسش ناگزیر می‌شود که نفس گویا در چه چیز است و چه چیز است و از چه چیز است.

۶۶ یعنی علم شهرنشینی و مقصود او از اینکه مبادی مسائل اجتماعی غیر از مبادی طبیعت است این

است که موضوع علم الاجتماع مسائل نفسانی است که طبیعی نیستند و جزء موضوعات مجرد اند.

۶۷ تحصیل السعاده ص ۱۱.

پس در این هنگام به هستی خرد پی می‌برد و بر چیزهائی که عقلائی هستند و در این هنگام نیاز حاصل می‌شود که جستجو شود آیا خرد از چه چیز است و چه چیز است و چگونه است و از چه چیز است و برای چه چیز است و جستجو کردن از این چیزها ذهن را ناگزیر می‌کند که از مبادی غیر جسمانی آگاه گردد که نسبت آنها بسوی موجودات زیر اجسام آسمانی بمانند نسبت مبادی غیر جسمانی است که در مورد نگرش در اجسام آسمانی آگاه گردیده و در اینجا ذهن در کار نفس و عقل به مبادی آنها که برای خاطرشان موجود گردیده آگاه می‌شود و از پایانها و کمال برترین که انسان برای خاطر آن پدید گردیده آگاه می‌شود و پی می‌برد که مبادی طبیعی که در انسان و در آموزش است برای اینکه انسان بوسیله آن بسوی کمالی که برای خاطر رسیدن به آن آفریده شده است بس نیست، و روشن می‌شود که انسان در این جستجو نیازمند به چیزهائی می‌شود که مبادی گویائی و خرد هستند و بوسیله همین مبادی بسوی کمال خود کوشش می‌کند در این هنگام برای بیننده جنس دیگری آشکار شده که بجز مابعدالطبیعه و بجز راه انسان است و آنچه این جنس از دانش بر آن مشتمل است و از آن جستجو می‌کند چیزهائی است که نیاز انسان در آن به مبادی عقلیه است پس انسان بوسیله آن مبادی به کمالی می‌رسد که برای شناختش او را بوجود آورده اند^{۶۸}.

«حرکات چهارگانه ذهن»

فارابی پس از آوردن این تفصیل آنچه را در مورد سیر طبیعی ذهن بیان نموده چنین خلاصه می‌کند که ذهن چند مسیر دارد، یکی از مفاهیم ریاضی بسوی مفاهیم طبیعی است، دیگری بازگشت ذهن از مفاهیم طبیعی به مفاهیم مابعدالطبیعه است، و در آخر بازگشت دوباره دیگری برایش پیدا می‌شود و آن از مفاهیم مابعدالطبیعه به مفاهیم طبیعی است و خلاصه را چنین ذکر می‌کند که می‌گوید: سپس در علم طبیعی به آنچه شایسته است که مبادی تعلیم در آن بکار می‌رود و در این جنس مبرهن گردیده

است می‌پردازد^{۶۹} و به آن ترتیبی که گذشت (مبادی تعلیم) در جای خود نهاده شده است تا که بسوی يك يك چیزها از موجوداتی که در این جنس هستند بگردد پس کسی که از آنها جستجو می‌کند روشن می‌کند که شدنی نیست که برای چیزی از آنها اصلاً ماده وجود داشته باشد و جز این نیست که شایسته است در هر يك از آنها چیستی و چگونگی هستیش و از کدام کننده و برای چه چیز هست شده جستجو شود.

پس همیشه پی‌درپی اینچنین جستجو می‌شود تا برسد به موجودی که شدنی نیست برایش اصلاً مبدئی از این مبادی باشد نه چه چیز است و نه از چه چیز هست شده و نه هستیش برای چیست، بلکه او مبدأ نخستین است برای همه هستی‌هایی که در گذشته یاد شد، و اوست که هستش به خود و از خود و برای خود است به گونه‌های آنچه بدان گونه که چیزی مبدأ هستی‌ها می‌باشد، و چونکه کار برای این پایگاه بازایستاد بعد از آن از چیزهایی جستجو می‌شود که هرگاه این موجود، مبدأ هستی‌ها باشد باید از او در وجود پدید آید.

پس آغاز می‌شود از بیشترین مرتبه‌ها در هستی که او نسبت به هستی‌های پس او بیشترین مرتبه هستی است، پس شناسائی هستی‌ها به نهائی‌ترین وسیله رسیده است^{۷۰}.

۶۹ - مقصود فارابی علمی است که آموزشی یعنی ریاضیات در آنها بکار می‌رود.

۷۰ - تحصیل السعاده ص ۱۵.

اختلاف عقاید در وجود مفاهیم و ترکیبات ذهنی

گفته شده که اساس تعاون و تشکل اجتماع و ملتها اشتراك در مفاهیم کلی و اعتقادات ذهنی است زیرا اشتراك در مفاهیم و عقاید سبب توافق در اراده و همکاری می‌شود. گفتگوها و وسیله‌ای است برای هم‌عقیده شدن افراد با یکدیگر و عقیده عبارت است از پیوند دادن ضمایم ذهنی به موضوعات حسی در ذهن و پیوند مابین ضمایم با موضوعات ذهنی نمایشگر وجود ضمایم عینی برای موضوع موجود در خارج از ذهن است اما فارابی متذکر عقاید گروه‌هایی از مردم شده است که پاره‌ای از آنها منکر وجود محمولات و ضمایم عینی و ذهنی هردو شده‌اند، گروه دیگر وجود ضمایم و موضوعات هردو را انکار کرده‌اند و گروه سوم مفاهیم کلی و ماهیات مشترک مابین اجسام خارجی را منکر شده‌اند و به هر صورت قضایا را صرف ترکیبات لفظی دانستند بدون آنکه حکایت از ترکیبات مفهومی یا حالت‌های عینی جسم داشته باشند و بالنتیجه اشتراك در مفاهیم و افکار عامی را منکر شده‌اند و نتیجه‌اش انکار وجود اجتماع و ملت است. فارابی می‌گوید: الفاظ به معقولات ذهنی بیشتر شبیه هستند و به آنچه در خارج از ذهن است کمتر شباهت دارند.

به همین سبب گروهی وجود خارجی مدلولات لفظ و راست بودن وجود آنها را انکار کرده‌اند: مانند سفیدی و سیاهی و درازا.

بلکه گمان دارند که آنچه وجود حقیقی دارد جسم سفید است نه سفیدی و جسم دراز است نه درازا.

بلکه گروه بسیاری از ایشان منکر شده‌اند که ماهیت سفید و دراز و انسان نیز موجود باشد، بلکه موجود را همان انسان فردی این سفید و این دراز تصور کرده‌اند، بلکه بسیاری از مردم منکر شده‌اند که آن چیزی که نشان داده می‌شود و مشارالیه است زیاد نیست بنابراین وجود معقولات (ماهیات ذهنی) را منکر شده‌اند.

جز آنکه این عقیده با محسوس و معارف نخستین (انسان) سازگار نیست و (پذیرفتنش) بیرون شدن از انسانیت است، زیرا درسرشت انسان این است که بوسیله

الفاظ سخن بگوید و در آفرینش اواست که (مفاهیم درونی خود را) نشان بدهد و بیاموزد و براین است که اشیا در ذهن با حالت‌هایی تصور می‌شوند که آن صفت‌ها را دارا هستند.

اشتباه ایشان جز به این آشکار نمی‌شود که گویائی و آموزش دادن و فهماندن بین ما و ایشان نهاده شود و گر نه بین ما و بین گیاه و سنگ جدائی نخواهد بود و چونکه چنین است معقولات بر آنچه ترتیب داده شده‌اند باز می‌گردند.^{۷۱}

پیدایش خط و گردآوری نوشته‌ها

بعد ازلفت عامل بزرگ انتقال مفاهیم از فردی به افراد دیگر یا از یک گروه به گروه‌های دیگر نوشته است و نوشته‌ها نیز مانند گفته‌ها از جمله وسائل پیوندهای اجتماعی و عوامل تعاون در مسائل علمی و عملی است فارابی چگونگی پیدایش آن را چنین شرح می‌دهد که می‌گوید: و پیوسته مردم مفاهیم را از هم فرامی‌گرفتند بوسیله نگه‌داشت ذهنی تا آنکه آنچه را می‌خواستند به خاطرشان بسپارند زیاد شد و بذهن سپردن آنها دشوار گردید و آنان را نیازمند به این گردانید که در چیزی بیندیشند که بذهن سپردن را بر خود آسان کنند پس نوشتن را بیرون آوردند و نوشتن در آغاز کار، آشفته بود تا که کم کم با گذشت زمان درست شد و بوسیله نوشته لفظها را نشان می‌دادند و نوشته را مانند لفظ و نزدیک به آن می‌کردند بیش از آنچه شدنی می‌بود آنچنانکه پیشتر با لفظها کردند به اینکه لفظها را به معنایی مانند ساختند تا حدی که توانائی داشتند که لفظ را به معنی نزدیک کنند و بعد از آنکه نوشتن درست شد آنچه بخاطر سپردنش برایشان دشوار بود در نوشته‌ها گرد کردند و آنچه را در گذشت زمان بیم فراموشی می‌رفت و می‌خواستند آنرا برای کسانی که پس از ایشان خواهند بود برجا بدارند یا می‌خواستند به کسانی که از شهر دیگر یا جای دیگر آهنگ آموختن آن دانستنی‌ها را دارند بیاموزند و آنان را دانا گردانند همه را در نوشته‌ها جادادند.^{۷۲}

۷۱ - کتاب الحروف ص ۷۶ .

۷۲ - همان کتاب ص ۱۴۴ .

علت اختلاف لهجه‌ها و تلفظ‌ها

فارابی نخستین علت اختلاف لهجه‌ها را آسانی بعضی از نحوه‌های تلفظ بر حسب تفاوت آفرینش مخارج صوتی می‌داند بدینگونه که حرکت زبان بسوی بعضی از اندامهای صوتی بر حسب اقتضای عوامل طبیعی خاص آسانتر است از حرکت زبان بسوی جاهای دیگر و عامل بعد از آن را که موجب پایداری و تقویت مقتضیات طبیعت اولیه است عادت حاصل از تمرین و استمرار بر نحوه‌های تلفظ است.

فارابی می‌گوید: و آشکار است که زبان در آغاز بسوی پاره (اندامی) که حرکتش بسوی آن آسانتر است جنبش می‌کند پس آن کسانی که در یک جا آرام گرفته‌اند و بر آفرینش‌هایی که در اندامهای ایشان است بهم نزدیک هستند زبانهای ایشان بر آن آفریده شده است که انواع حرکات زبانها بسوی جزء جزء درون دهان نوعهای یکسان باشند به‌عین یکدیگر، و اینگونه حرکت زبان برایشان آسانتر است از حرکت زبانها بسوی پاره‌های دیگر، و مردم جا و شهر دیگر هرگاه اندامهایشان بر آفرینش‌ها و مزاجها مخالف با آفرینشهای اندامهای ایشان باشد هر دو گروه بر آن آفریده شده‌اند که حرکت زبانهای ایشان بسوی پاره‌ها و پاره‌های درون دهان برایشان آسانتر باشد از حرکت زبانها بسوی پاره‌هایی که زبانهای مردم جای دیگر بسوی آن پاره‌ها حرکت می‌کند.

در این هنگام آوازه‌هایی که نشانیها قرار داده شده‌اند و بوسیله آن آوازه‌ها پاره‌ای از لفظها پاره‌ای از نهفته‌های ذهنی را نشان دهند و نخست محسوسات عینی آنها به حرکت اندامها نشان داده می‌شدند، و این نخست سبب است در گوناگون شدن زبانهای گروه‌ها، زیرا که این آوازه‌های نخست همان حروف بدون صدا هستند.^{۷۳}

انس و عادت به لغات

گفته شد که بعد از عامل طبیعی که یکی از عوامل اختلاف لغات است عامل دوم زیاد بکار بردن لهجه و لغت معین است که موجب انس و عادت و سهولت بیشتر گردش زبان به آن لغت می شود.

فارابی می گوید: پس کسی که در میان مردمی که دارای لغت معینی هستند بوجود آمده بر طبق عادت ایشان بر سخن گفتن به حروف و الفاظ ایشان که از خودشان بوجود آمده و برگفته های ایشان که از لفظهایشان فراهم گردیده بگونه ای می روید که از عادت ایشان تجاوز نمی کند به اینکه هرگاه از چیزی سخن بگوید بجز آنچه آن مردم بر بکار بردنش عادت کرده اند و عادت ذهنی و زبانی ایشان چنان بر آنان تسلط یافته که جز آن را نمی شناسند و این تسلط تاجائی است که زبانهایشان از هر لفظی بجز همان الفاظ و از هر شکل دادنی برای آن الفاظ غیر از شکل دادنی که در میان ایشان بر آن تسلط حاصل شده است خودداری می کند و از هر ترتیب دادن گفتاری جز آنچه عادتشان شده است باز می ایستد و این الفاظ چیزهایی هستند که عادت بر آنها و تسلط آن الفاظ بر زبانها و جایگیری در ذهنشان بواسطه این است که آن لغت را از پیشینیان خودشان گرفته اند و ایشان نیز از کسان در گذشته و آنان نیز از آنها که آن الفاظ را نخست برای خودشان نام نهاده اند و آنچه را نام گذاری شده کامل نموده اند پس این است لفظهای آشکار درست و لغت حقیقی آن گروه و آنچه بر اینگونه نباشد لفظهای گنگ و خطا خواهد بود^{۷۴}.

اصلاح و تکمیل لغت

فارابی می گوید: ملتهای هوشیار که رسائی لغت را در نظر داشته باشند بر لغتهای گذشتگان خود پافشاری نمی کنند بلکه در پی آن هستند که زبان، مقاصدشان را درست برسانند بنابراین در صدد اصلاح لغت بر می آیند و بجای پاره ای از لغتهای نارسا لغتهائی می سازند که خیلی نزدیک به مفاهیم ایشان باشد ترجمه عبارت فارابی این است: پس

اگر آفرینشهای آن گروه بر میانه روی باشد و گروهی باشند روی آورنده بسوی زیرگی و دانش، بر حسب آفرینش خودشان نشان دادن معانی را می جویند بدون آنکه بر آن لفظهایی که برای نشان دادن معانی نهاده شده ایستادگی کنند و از آن پژوهش می کنند که لفظها را از لحاظ شباهت به معانی کنونی نزدیکتر کنند، روان ایشان بر حسب آفرینش میانه ای که دارند جهش می کند تا که بهترین لفظ را بجوید که بر حسب نظم معانی نو به نظم درآمده و بلکه نظم بیشتری در آن رعایت گردد، و کوشش می شود که که چگونگی های لفظها بمانند چگونگیهای معانی باشد و چگونگی های معانی از چگونگیهای لفظ آشکار گردد.

پس اگر پیش بیاید که کسی از خودشان این کار را انجام بدهد سرپرست کارهای ایشان این کار را در لفظهایی که آشکار کرده اند انجام خواهد داد.^{۷۵}

گردآوری لغات و پیدایش علم لغت

بعد از پیدایش و تکامل لغات نوبت به تنظیم و فراهم کردن لغتها می رسد و فارابی چگونگی تنظیم و گردآوری آن را چنین بیان کرده است که می گوید: بعد از آن بنظر می آید که درست شدن علم لغت کم کم پدید آمده باشد به اینکه فردی از انسانها آرزو مند شده باشد که لفظهای تک تک را که معانی را نشان می دهند یاد بگیرد بعد از آنکه شعرها و خطبه ها و گفتارهایی را که از لفظ ترکیب یافته بودند یاد گرفته بود پس شایسته دانست که لفظها را جدا کند بعد از آنکه بهم آمده بود یا می خواست الفاظ درست را به شنیدن از خود گروهها برگیرد و می خواست از کسانی لغتها را گرفته باشد که لفظهای روشنتر را در همه گفتگوهایشان بکار می برند و در اینجهت نامور شده اند و از کسانی که خطبه ها و شعرهای آنان را می خواست بیاموزد یا بتوسط کسانی که از ایشان شنیده اند و از یک یکشان در زمان دراز فرا گرفته اند و می خواست آنچه را از انسان می شنود بنویسد و در یاد نگهدارد.^{۷۶}

۷۵ - کتاب الحروف ص ۱۳۸ و ۱۳۹ .

۷۶ - کتاب الحروف ص ۱۴۵ .

روشهای گوناگون جلب تعاون و تبادل مفاهیم و جلب عواطف

بارها گفته شد که در نظر فارابی اهم مسائل برای تشکیل ملت پایدار تعلیم و تربیت صحیح همگانی است و تعلیم و تربیت صحیح آنست که موجب جلب تعاون و همدردی و همدردمانی افراد با یکدیگر شود اما فارابی تعلیم و تربیت همه طبقات گوناگون اجتماع را بیک روش میسر ندانسته بلکه تعلیم و تربیت هر صنف و طبقه ای را به اختلاف امکانات درک و فهم و عواطف گوناگون مردم نیازمند به روش مخصوصی شمرده است.

توضیح مطلب این است که جلب تعاون و همدردی و همدردمانی کلی که موجب اشتراك در هدفهای کلی و همراهی و همعقیده شدن افراد با یکدیگر در هدفهای اصلی زندگانی است و عضویت ملت از آن حاصل می شود جز به تبادل مفاهیم حاصل نمی گردد و همفکر و همعقیده شدن با دیگران یا به این است که انسان افکار و عقاید دیگران را از ایشان بجوید و بپذیرد و یا بدان است که افکار خود را به دیگران بگوید و بفهماند و بپذیراند و به هر دو صورت روش و وسیله ای برای تبادل مفاهیم و عواطف لازم است.

از جهت دیگر پذیرفتن و پذیراندن افکار و تبادل مفاهیم از دوراه و بدو وسیله حاصل می شود یکی از طریق محاکات و نمایشات عملی و هنری به اقسام گوناگونی که دارد و یا از طریق نشان دادن و فهماندن عملی در ضمن کارهای صنعتی.

و راه دیگر برای پذیرفتن و پذیراندن افکار و عقاید گفتن و شنیدن از راه گوش و زبان است.

از سوی دیگر بر طبق تفصیلی که گذشت آنچه از دیگران پذیرفته می شود یا پذیرانده می گردد که موضوعات فهم و درک است و وابستگی بعضی از مفاهیم به موضوع مورد نظر و تشکیل قضایای علمیه است و وابستگی مفاهیم بیکدیگر را به چند قسم می توان آگاهانید زیرا مردم بر حسب تفاوت سطوح فکری و اختلاف افکار و عواطف براههای گوناگون آشنائی ذهنی دارند برای عوام و مردم قشری مطالب بیک نحو قابل فهم و درک است و برای خواص که بعدها توضیح داده خواهد شد به گونه دیگر و

رویه‌مرفته روشهای فهماندن مقاصد بردوگونه‌اند: **روش مستقیم و غیرمستقیم** و روش مستقیم گاهی نظری و فکری و گاهی عینی و عملی است و رویه‌م چندین گونه روش‌کافی حاصل می‌شوند که هر یک از آنها نیز منشعباتی دارند.

روشهای مستقیم گفت و شنید

۱ - نخستین روش مستقیم نظری این است که خود موضوع مورد نظر را با یکی از متعلقات آن که مقوله‌ای از مقولات است و می‌خواهند پیوستگی و وابستگی آن مقوله را به موضوع مورد نظر آگاهی دهند عیناً ذکر کنند و چگونگی و نوع پیوستگی آن را به موضوع بر طبق قوانین پژوهش علمی بیان نمایند و بدیگران بقبولانند و این روش استدلال نظری صحیح و برهانی است.

۲ - روش مستقیم نظری دیگر این است که به همان گونه موضوع مورد نظر و مقوله وابسته به آن را ذکر کنند اما چگونگی پیوند آن را به دورغ و بر خلاف حقیقت بنمایانند زیرا غلط‌اندازی گاهی به این است که حکم صحیح را از راه غلط و گاهی حکم غلط را از راه نادرست به مردم بقبولانند.

۳ - روش مستقیم دیگر عینی است به اینکه موضوع شخصی و فرد محسوسی را نشان دهند و یا نام ببرند و از راه مشابهت با محسوس دیگر پیوستگی مقوله مورد نظر را به آن موضوع عینی بیان کنند بدون آنکه از راه قوانین ثابت شده کلی این وابستگی را آشکار نمایند و این روش خطابی و یا تمثیلی است.

زیرا در روش خطابی گاهی حکم صحیح و یا حکم غلط را با دلیل مشکوک بیان می‌کنند.

۴ - روش مستقیم نظری دیگر این است که موضوع و محمول حکم را بطور صریح نام ببرند و در صورتی که حکم صحیح باشد کیفیت وابستگی محمول به موضوع را که دلیل حکم است ممکن است گاهی درست و یا نادرست بیان کنند و آن روش جدل است و نتیجه جدل این است که زبان طرف گفتگو را کوتاه کنند بدون آنکه تفسیری در عقیده او حاصل گردد.

روش غیرمستقیم گفت و شنید

روش غیرمستقیم این است که چگونگی ارتباط و وابستگی محمول به موضوع قضیه را هیچ بیان نکنند و گاهی خود موضوع و محمول قضیه را نیز بطور صریح نام نبرند بلکه از راه تحریک عواطف و ایجاد تخیلات معین رغبتی به پذیرفتن حکم مخصوصی را در ذهن شنوندگان یا بینندگان در شکل یا محاکات قولی یا عملی ایجاد کنند و این را روش محاکات شعری و تخیلی یا محاکات هنری می نامند، و متناسب آوردن حروف و حرکات صوتی و هموزن کردن الفاظ، خود یکی از عوامل تحریک عواطف نسبت به موضوعات معین است.

همه این روشها کم به کم و خود به خود در میان جوامع پدید گردید اما در آغاز هیچک از اینها منظم و دستوری نبود تا که بعدها موارد عمل را با یکدیگر تطبیق و مقایسه کردند و آنچه نسبت به دست آورده نتایج نزدیکتر بود انتخاب و تنظیم نمودند و بنامهای معین نامیدند و دستوراتی برای آنها بوجود آوردند.

تحریک عواطف که خاصیت شعراست ممکن است عملی و بدون لفظ یا با ترکیب لفظ و عمل هر دو باشد و روشهای گوناگون نمایشات عملی مانند رقص و آواز و مجسمه سازی و نقاشی و غیره همگی راههای ایجاد عواطف برای پذیراندن نتایج ترکیبات قولی بطور غیر صریح است.

فارابی روشهای گوناگون مستقیم و غیرمستقیم سمعی و بصری را چنین بیان کرده است که می گوید:

- ۱ - نخستین از همه این علوم دانشی است که تصورات ذهنی اشیا را از راه برهان و علائم قطعی بدست می دهد.
- ۲ - دیگری وجود عینی همان معلومات نظری را می گیرد و ذهن بر آن اقدامات ظاهری بس می کند.

۳ - و یا آنکه نمونه های تخیل آنها را فراهم می کند و باور می کند تا از همه این راهها آموزش همه ملتها و مردم شهرها آسان شود زیرا که پاره ای از مردم شهرها و ملتها

خواص و بعضی عوام می‌باشند^{۷۷}.

ایجاد هماهنگی‌های فکری در روشهای گوناگون گفت و شنید

روشهای گوناگون مستقیم و غیرمستقیم گفت و شنید که ذکر شد همگی ضمن گفت و شنید زبانی که مهمترین وسیله تفاهم و اهم وسایل ایجاد پیوندهای ملی و اجتماعی است اجرا می‌شود و گفت و شنید دارای دوجز است: جزء مادی و جزء صوری.

جزء مادی گفت و شنید مفاهیم مفرده‌ای است که باهم ترکیب می‌شوند و آنها مقولات و مفاهیم فرعی وابسته به موضوعات اصلی می‌باشند که قبلاً توضیح داده شد. جزء صوری گفت و شنیدها صورت ترکیب مفاهیم مفرده و علاوه بر آن بیان چگونگی پیوند محمولات به موضوعات قضیه است که قسمتی از مسائل منطق نظری را تشکیل می‌دهد. فارابی نتیجه کوشش انسانی را چنین بیان کرده که انسان می‌خواهد فکر دیگران را تسخیر کند تا از آنان بتواند کمک‌های گوناگون در راههای مختلف زندگی بگیرد.

فارابی راههای تسخیر کردن ذهنهای دیگران و هماهنگ نمودن آنان با خود را چنین بیان نموده است که می‌گوید: صنعت منطق و هرکمال دیگری که انسان کسب می‌کند به این حاصل می‌شود که از همه جنبه‌ها و چیزهایی که بتوان ذهن‌ها را فرمانبردار گردانید که چیزی اینچنین یا آنچنان است، آگاهی حاصل گردد، و یا به حصول آگاهی بر صنفهای فرمانبرداری ذهنها است که چندتا هستند و بر چند روی می‌باشند به آگاه شدن بر اصناف جهت‌ها و اصناف چیزهای صنف صنفی است که بسبب صنف صنف اتقیا دهن می‌شوند، اصناف فرمانبرداری‌های ذهنی بسیارند:

- ۱ - از طریق چیزهای شعری
- ۲ - گفتارهای مشورتی و آنچه از مشورت گرفته می‌شود.
- ۳ - ستایشگری و بدگوئی

- ۴ - گفتارهای دشمنی آمیز و تنیدی کردن ، شکایت و عذرخواهی و آنچه همجنس آن باشد و این صنف پذیراندن و فرمانبردار کردن خطابی است .
- ۵ - فرمانبردار کردن ذهنی از راه غلط اندازیها
- ۶ - از راه جدل
- ۷ - از راه راستی و درستی بدون شك و تردید^{۷۸} .

پیدایش همه روشهای گوناگون تعلیم و تربیت عامل بزرگ استحکام ملت و پیوندهای اجتماعی است

گفته شد که اهم چیزها در نظر فارابی تعلیم و تربیت همگانی است و چون سطوحی فهم و درک در همه مردم یکسان نیست روشهای تعلیم و تربیت نیز گوناگون است و جامعه هنگامی به اوج ترقی خود می رسد که همه روشهای متناسب با تعلیم طبقات مختلف اجتماع موجود باشد فارابی بعد از بیان روشهای گوناگونی که ذکر شد می گوید: در نتیجه پنج صنعت به جای ماند: ۱- ساختن خطابه، ۲- شعر، ۳- نیروی یاد گرفتن خبرها و شعرها و روایتها ۴- ساختن علم درک کردن زبان شعرا و خطباء، ۵- ساختن نویسندگی .

خطابه خوب پذیراندن بیشتر مردم است در چیزهایی که بیشتر مردم همیشه آن را بکار می برند و به اندازه شناختها آن را دارا هستند و بوسیله مقدماتی که در آغاز اندیشه پیش بیشتر مردم مؤثر است و با لفظهایی که در نامگذاری نخست بر گونه ای که بیشتر مردم عادت دارند آن لفظها را بکار برند ،

کار شعرسازی، اندیشه پردازی بوسیله گفتار است نسبت به چیزهای موجود در خارج، کار لغت پردازی شامل لفظهایی می شود که در نامگذاری نخست بر آن معانی عینی دلالت داشتند^{۷۹} .

بعد از کسب کردن این روشها مردم آنها را از یکدیگر می آموزند و پیوسته بکار

۷۸ - الالفاظ المستعملة فی المنطق ص ۹۶ .

۷۹ - کتاب الحروف ص ۱۴۸ .

می‌برند تا که کار بر آنچه در زمان ارسطو پایدار شده بود برجا بماند آنگاه نظر علمی به پایان رسیده و راهنمای آموزش همگی از یکدیگر جدا می‌شود و فلسفه نظری و عامیانه همگانی کامل می‌شود و جایی برای جستجو باقی نمی‌ماند در این هنگام آن صنعتی که خود می‌آموزند یا بدیگران می‌آموزانند همان مسائل همگانی است که بروش خاصان می‌آموزند و آموختن ویژگی بوسیله راههای برهانی است و پس، و تعلیم همگانی که مشترك است از راه جدل و خطابه و شعر انجام می‌گردد.

جز آنکه چیزهایی که عقیده بر آنها استوار گردیده و مسائل نظری و عملی که بوسیله برهان بی‌عیب گردیده برای آموختن اینگونه مسائل به‌بیشتر مردم راه خطابه و شعر شایسته‌ترند که بکار روند.^{۸۰}

موضوعاتی که در هر يك از روشهای آموزشی بکار می‌روند

فارابی موارد بکاربردن هر يك از این روشها را چنین بیان نموده که می‌گوید: و هنگامی که یکی از روشها در اشیاء اشاره‌پذیر از نوع امور ذهنی کار انجام می‌دهد، روش خطابه و شعر است و آنچه اختصاص به این دو دارد. بجز فلسفه و جدل که هر کدام از آنها از چیزی سخن می‌گویند و مخاطب می‌سازند که بوسیله مفاهیم کلی ذهنی از آنچه در مقولات است مقایسه و شناخته می‌شوند. فلسفه و جدل و سوفسطائی همه انواع مقولات را فرامی‌گیرند و تا حد قابل اشاره هم فرود نمی‌آیند.^{۸۱}

جزء مادی گفت و شنیدها

گفته شد که آنچه مورد نظر انسان است و می‌خواهد آن را بدیگران بفهماند و

۸۰ - کتاب الحروف ص ۱۵۱.

۸۱ - کتاب الحروف ص ۷۰.

بقبولاند و اعتراف بگردد همان وابستگی پاره‌ای از مقولات به موضوع مورد نظر است بنابراین وابستگی مقولات بیکدیگر و تنوع رابطه مابین آنها ماده برای صورتهای ترکیبی افکار والفاظ است فارابی می‌گوید: مقولات نیز موضوع برای صنعت جدل و سوفسطائی و روش خطابه و صنعت شعرند و بعد از آن موضوع برای روشهای عملی می‌باشند، درباره‌ای از این روشها چندی و چگونگی، کجا، نهاد (وضع)، اضافه، وقت، آنچه رویه اجسام را فرامی‌گیرد (جده) و آن یفعل و آن ینفعل گاهی دوتای از آنها و گاهی سه‌تا در این علوم بکار می‌روند، زیرا صنعتی که در ذهن یکایک انسانها موجود است جز این نیست که از انواع موضوعات و مقولات (وابسته) به آنها و از انواع چیزهایی که آن موضوع را بوجود می‌آورند و در آن اثر می‌کنند فراهم می‌آید و بس^{۸۲}.

ترتیب تاریخی پیدایش روشهای تبادل مفاهیم

خلاصه بیان فارابی در این مورد آن است که مفاهیم ابتدائی مردم در آغاز عامیانه و کورکورانه بوده‌است و چون مفاهیم حسی و ساده‌ عامیانه با دقت و موشکافی در مسائل، مناسبت نداشت بنابراین نخست مردم بروشهای ساده و غیر تحقیقی گرایش یافتند و آن روش خطابی و همزمان یا بعد از آن روش اندیشه‌سازی و شعر بوده‌است و فلسفه که روش دقت و تحقیق در مسائل است روش خاصگان و بعد از روشهای دیگر است.

فارابی می‌گوید: آشکار شده است که عوام و اکثریت مردم از لحاظ زمان پیشتر از خواص بوده‌اند و معارف همگانی که آراء ابتدائی هستند و رای همه است بر حسب زمان پیشتر از صنعتهای عملی وجود پیدا کرده و آراء ابتدائی پیشتر از معارف اختصاصی که به یک یک صنعتها ربط دارد بوده‌است.

همه اینها معارف عامیانه‌اند و نخستین چیزهایی هستند که عوام بوجود آورده‌اند. گروههای ابتدائی در جاها و شهرهای معین بودند و بر شکلهای و خوبیهای آفریده

شدند که متناسب با بدنهای آنان بود و تنهای ایشان برحالتها و مزاجهای معین بود و روان ایشان آماده و ساخته شده (و متمایل) بسوی معارف و تصورات و تخیلات در اندازههای معین بود از جهت اندازه و چگونگی، بنابراین پذیرفتن آراء عوامانه از غیر آن آراء، برایشان آسانتر بود و پذیرائیهای معین بر گونه و اندازههای محدود و معین بود از لحاظ چگونگی و اندازه، و این پذیرائی محدود برایشان آسانتر بود و اندامهای ایشان برای این آماده شده بود که بسوی جهت مخصوص حرکت کنند و بر گونه‌هائی که بر آنان آسانتر باشد کار کنند و این آسانتر بود از اینکه به سوییهای دیگر و روشهای دیگر جنبش کنند.^{۸۳}

فارابی تناسب افکار عامیانه و توجه به کارهای بدنی و جسمانی جوامع ابتدائی را با روش خطابی و تخیل که در آنها به مفاهیم جزئی و اشیاء محسوس می‌پردازند دلیل بر آن می‌داند که روش خطابی پیش از همه روشها بوجود آمده و بعد از خطابه روش غیر مستقیم تخیلی بوده است فارابی در این باره می‌گوید: و آشکار شد که معانی تصور شده پیش این گروه همگی مرتبط به کارهایند زیرا که همگی در آغاز اندیشه پیدا شده‌اند و پیشگفتارها پیش ایشان و لفظها و گفتارهایشان همگی نخست مربوط به کار و چگونگی (کار محسوس) بوده است، پس آنچه مربوط به کار و چگونگی باشد نخست و پیش از همه است و در گذشت زمان رویدادهائی پدید می‌آید که ایشان را بسوی بیان کردن کار و چگونگی پاره‌هائی از آن نیازمند می‌گرداند و این نیاز پی‌درپی و کم کم پدید می‌آید تا که از صنعتهای قیاسی نخست صنعت خطابه بوجود آید، و همراه با پیدایش خطابه یا بعد از آن بکاربردن نمونه‌های معانی و خیالات آغاز می‌شود که خوب به دريافت می‌رسانند یا به جای آنها، پس معانی شعری بوجود می‌آیند و پی‌درپی و کم کم همان معانی می‌روید تا که کم کم شعر بوجود می‌آید پس از جمله نیکو ساختنهای قیاسی پیشه شعر گوئی است.

زیرا که در آفرینش انسان گرایش به جستجو کردن از بهترین بجای نهادن‌ها و برشته درآوردن همه چیز موجود است پس همانا همسنگ لفظها جایگاه متناسب و نیکو

فراهم آوردن و برشته درآوردنی است متناسب با زمان سخن گفتن. بنابراین درگذشت زمان صنعت شعر نیز حاصل می شود و پس از آن از صنعتهای قیاسی این دوکار که از همه صنعتهای قیاسی همگانی ترند بجای می ماند^{۸۴}.

پیدایش ادبیات برای

بهرشدن خطابه

فارابی می گوید: مردم به خطبه ها و شعرها می پردازند تا که بوسیله این دو کار خبرهای مربوط به امور گذشته و کنونی را که نیامند به آنهایند بوسیله شعر و خطبه ها حکایت کنند.

بنابراین در میان ایشان بازگویان خطبه ها و راویان اشعار و بخاطر سپارندگان خبرهایی که به صورت سرگذشت درآمده بوجود می آیند پس ایشان زبان آوران و رساگویان گروه هستند و نخست استواراندیشان آن ملتند و سرپرستان آنان ایشانند و کسانی می باشند که در زبان به ایشان رجوع می شود.

این گروه نیز کسانی هستند که برای آن ملت الفاظی ترکیب می کنند که پیش از آن ترکیب نشده بوده است و الفاظ خود را همردیف با الفاظ مشهور می سازند و از دگرگونی آنها جلوگیری می کنند و آنها را زیاد می نمایند، پس به الفاظ دور از استعمال شناسا می شوند و پاره ای از ایشان آنها را از پاره دیگر می آموزند و آیندگان ایشان از گذشتگان می گیرند و نیز با این همه بسوی چیزهایی آهنگ می کنند که در یک جنس یا یک نوع هستند و پیش نیامده بوده است که برای آنها نامگذاری کنند و چه بسا چگونگی هائی را می یابند و آنها را دارای نام می گردانند و همچنین چیزهایی را می یابند که نیاز حتمی به آنها حاصل نشده بوده است و به همین سبب پیش نیامده بوده که نامهایی برای آنها تعیین کنند این گروه برای اینگونه چیزها نامهایی ترکیب می کنند و افراد دیگر این ملت که جزایشانند این نامها را نمی شناسند و همه این الفاظ دور از

انس می‌باشند پس ایشان کسانی هستند که در لفظهای این ملت می‌اندیشند و در الفاظ سست دقت می‌کنند و به الفاظی که نخست وضع شده و تلفظ آنها دشوار است توجه می‌کنند و آنها را ساده و آسان می‌گردانند و بسوی لفظهایی که در شنیدن ناخوش آیند هستند می‌نگرند و آنها را در شنیدن خوش آیند می‌گردانند و به چیزهایی که از ترکیب و دشواری تلفظ بدانها روی داده و پیشینیان این دشواری را دریافته بودند و در زمان ایشان روی نداده بوده که آن دشواری را بشناسند یا بد آیند شنوائی را در آن بیابند پس در هر دو چیز همگی چاره‌اندیشی می‌کنند تا که آن را آسان کنند و آن لفظ را در شنیدن خوش آیند نمایند.^{۵۸}



تأسیس ملت برپایگاه فلسفه

فارابی عقیده دارد که ملت محصول فلسفه است زیرا روش فلسفی فهماندن و قبولاندن مسائل به مردم و همفکر و همعقیده کردن افراد با یکدیگر است و ملت جزاین چیز دیگر نیست.

اما فلسفه بر چند گونه است: فلسفه جدلی، فلسفه سوفسطائی که فلسفه های باطل هستند و آنچه فلسفه حقیقی است فلسفه برهانی است.

پیوندهای ابتدائی مردم چنانکه بیان شد در احتیاجات شخصی و فردی بود نخستین مفاهیم ابتدائی معقول اول و مفاهیم حسی و جزئی بود و بنابراین انتقال مفاهیم و ارتباطات ادراکی با روش متناسب با بیان جزئیات صورت می گرفت که روش خطابه و شعر باشند و بنابراین مسائل مربوط به زندگانی محسوس و تمایلات فردی و حسی را بروش شعر و خطابه بیان می کردند و قضایا را به نحو ساده و سطحی ادا می نمودند بدون آنکه به تحقیق علل و اسباب واقعی حوادث بپردازند بنابراین تشکّل ملت و گرد آمدن افراد و همکاری های ابتدائی مابین افراد بسیار کم و جمعیت های کوچک و در مسائل مربوط به خور و خواب و کارهای محسوس بدنی و مادی انجام می گرفت اما کم کم که مفاهیم جزئی بدل به کلی گردید به بیان علل و اسباب حقیقی و چگونگی وقوع حوادث پرداختند اما پژوهش در این مسائل بدون دقت و تحقیق علمی و بی نظم و روش انجام می گرفت و یا برخلاف آنچه که هست بر اساس مفاهیم خرافی و ساختگی های ذهنی بدون دلیل بیان می گردید بنابراین ملت های قبل از فلسفه حقیقی بر اساس پی جوئی های کاذب ساخته می شد و عقاید دینی و تکالیف عملی که به عقیده فارابی از ارکان ملت است نیز بر اساس روش های کاذب و خرافی و بر مبنای افکار پوسیده ابتدائی تنظیم می گردید و از اینجا دانسته می شود که فلسفه مقدمه و وسیله برای تشکیل ملت است و بنابراین فلسفه پیش از پیدایش ملت است اما فلسفه که به معنی پی جوئی مسائل است بر دو گونه است پی جوئی بی اساس و نادرست که بر مبنای سوفسطائی و جدل است و پی جوئی صادق درست که بر مبنای استدلال یقینی و برهانی است و ملت حقیقی آنست که بعد از فلسفه برهانی و بر مبنای استدلال صحیح و درست تشکیل شده باشد فارابی می گوید:

این قضیه آشکار شد که پیدایش هنر گفتگو در مورد عقاید دینی و کارهای عملی دینی (فقه) بعد از تشکیل ملت است و ساخته شدن شکل ملت بعد از فلسفه است و نیروی جدلی و غلط اندازی پیش از فلسفه اند و فلسفه جدلی و فلسفه غلط اندازی پیش از فلسفه برهانی هستند بنابراین فلسفه رویهم رفته پیش از ملت خواهد بود بر حسب نمونه ای که بکار بردن وسیله بر حسب زمان پیش از وجود امور نیازمند به وسیله است و فلسفه جدلی و سفسطه پیش از فلسفه اند بر مثال آنچه گذشت که وجود غذای درخت پیش از میوه است، یا بمانند آنچه گذشت که شکوفه درخت پیش از میوه است و پیدایش گفتگو از عقاید دینی و وظایف عملی دینی (فقه) بر طبق این مثال است که رئیس خدمتگزار خدمتگزار را بکار می‌گمارد یا افزارافزار را بکار می‌گیرد.^{۸۶}

پیدایش فلسفه بعد از روشهای شعر و خطابه و جدل

مقیده فارابی بر این است که گرایش به پی‌جوییهای حقیقی و درست اندیشی برای انسان ساده‌تر و آسانتر از گرایش به نادرست‌کاری و غلط‌اندازی است و هم‌فکر کردن دیگران با خود در راه صحیح و از راه درست آسانتر از راه دروغ و جدل یعنی لفظ‌بازی است، بنابراین گروهی از مردم که پس از گذراندن مراحل به فلسفه حقیقی راه یافتند حق را جستند و روشهای خطابه و شعر و جدل را برای فهماندن حقایق متناسب با فهم و درک مردم بکار بردند.

فارابی می‌گوید: و انسان هرگاه از نخستین چیزی که سرشت می‌گیرد درگذرد از جای می‌جهد و بسوی چیزی جنبش می‌کند که جنبش به آن سو برایش آسانتر است زیرا که راه آفرینش انسان بر این است که به نوعی از چیزها که رفتن بسوی او آسانتر باشد روی بیارد بنابراین روانش بسوی آن می‌جهد که بداند یا فکر کند یا تصور کند یا تخیل نماید یا درست و از راه حقیقی بفهمد بهر اندازه که بر حسب آفرینش آمادگیش شدیدتر و بیشتر باشد زیرا روی آوردن بدانرا بر او آسانتر است و تنش را و اندامهایش را بسوی آن که روانش جنبش کرده است روان می‌کند به همان نوعی که آمادگیش بواسطه آفرینش برای آن نوع شدیدتر و بیشتر و کامل‌تر است زیرا این نیز بر او آسانتر است و نخست چیزی که انجام می‌دهد به نیروئی است که بر حسب آفرینش در او موجود است و بواسطه ملکه طبیعی (کار انجام می‌دهد) نه به عادت که برایش از پیش وجود داشته و نه بواسطه آموختگی کار، و هرگاه کاری را بارهای زیاد پی‌درپی از یک نوع انجام بدهد برایش از عادت کردن، حالت تسلطی بر عمل بوجود می‌آید که یا خوی او باشد و یا ساختگی^{۸۷}.

تا اینجا فارابی بیان نموده که انسان گرایش به درک کردن و قیاس دارد اما از مفاهیم ابتدائی و روشهای علمی عامیانه که شعر و خطابه و جدل است تجاوز نکرده فقط به

محسوسات می‌پردازد و کارهای جزئی بدنی که پیشه ابتدائی بشر است و به کارهای بدنی می‌پردازد تا بعد از پیدا شدن مفاهیم بالاتری حالت گرایش به فلسفه و درک ریشه‌های مسائل برایش پیش بیاید. فارابی می‌گوید: پس هرگاه صنایع عملی تمامی انجام گردید و همچنان صنایع دیگر عامیانه که آنها را یاد کردیم بعد از آن روانها آزمند می‌شوند که دست‌آویزهای موجودات محسوس زمین و چیزهایی که در موجودات روی زمینند و چیزهایی که در موجودات پیرامون زمین هستند بشناسند و رغبت پیدامی‌کنند که چیزهای دیگری که در آسمان دیده می‌شود و آشکار می‌گردد بدانند و گرایش پیدا می‌کنند که از چیزهای بسیاری، که صنایع عملی مربوط به آنها را بیرون کشیده‌اند آگاهی بیابند و آنها عبارتند از شکلهای و شماره‌ها و دیدگاهها در دیدنی‌ها و رنگها و چیزهای دیگر، از این هنگام کسانی بوجود می‌آیند که از غلتهای این چیزها جستجو می‌کنند و در ضمن آموختن بدیگران و هنگام مراجعه به راههای بیان کارها آرائی را بکار می‌برند زیرا این امور راههای قیاسی هستند که نخست آنها را دریافت می‌کنند و بعد از آن جستجو از چیزهای تعالیمی (علوم ریاضی) و جستجو از طبیعت پیدا می‌شود.^{۸۸}

فلسفه‌های نادرست زمینه را برای فلسفه‌های حقیقی فراهم می‌کنند

فارابی می‌گوید: راه بنانهادن ملت فهماندن بمردم است و وسایل فهماندن یا اقناع یا ایجاد تخیل و یا استدلال صحیح است و چون گرایش به استدلال راه طبیعی انسان است استدلال در میان مردم پیدا می‌شود و ملت را بر پایه استدلال تشکیل می‌دهند اما مردم ابتدائی که با استدلال صحیح و پی‌جویی حقیقی هنوز آشنایی پیدا نکرده‌اند ملت خودشان را بر اساس فلسفه‌های نادرست و سست تشکیل می‌دهند اما پیدایش استدلالهای نادرست و پی‌جویی‌های دروغ‌زمینه را برای این فراهم می‌کند که پی‌جوییهای صحیح بعد از آن حاصل نشود و ملت کامل و استوار هنگامی تشکیل می‌شود که فلسفه

صحیح و بی‌جوئی حقیقی کامل درست در مسائل حاصل شده باشد و بعد از آن ملت بر آن اساس بوجود آید و شکل بگیرد. فارابی می‌گوید: چونکه راه دلیل‌جوئی‌ها این است که بوسیله آن و بعد از آن شعور پیدا شود لازم است که نیروهای جدلی و سوفسطائی و فلسفه‌های حاصل از گمان یا فلسفه نابجا و سست فراهم آیند و باید این‌ها بر حسب زمان پیش از فلسفه‌های یقینی که فلسفه برهانی است پدید آمده باشند.

اما هرگاه ملت حقیقی انسانی نهاده شود بر حسب زمان پس از فلسفه است و رویهم رفته هرگاه بخواهند بوسیله فلسفه چیزهای نظری و عملی را که از فلسفه بدست آمده‌اند به اکثریت مردم بیاموزند بر آن روی است که فهم آن مسائل را بوسیله خوشنود کردن ذهن‌ها یا برانگیختن خیال یا هر دوی آنها رویهم در دسترس مردم بگذارند.^{۸۹}

فلسفه یقینی و صحیح اساس ملیت کامل و استوار است

فارابی عقیده دارد که هنگامی ملت، پایدار و استوار بوجود خواهد آمد که هدفهای ملی و ارکان آن بر اساس پی‌جوئیها و استدلال صحیح و کامل تعیین شده باشد و مگر نه اساس ملیت متزلزل و سست خواهد بود اومی‌گوید: پس هرگاه ملت پیرو فلسفه‌ای باشد که کامل گردیده است بعد از آنکه کارهای استدلالی پاره‌ای از پاره دیگر بر روی خود و در جای خود که پیش از این حکایت کردیم جدا گردیده است این هنگام ملتی درست و در نهایت خوبی وجود خواهد داشت، اما هرگاه فلسفه به خوبی یقینی و بانشانیهای درست آشکار نگردیده باشد بلکه رایهای مردم بوسیله خوشنود شدن ذهن و گفت‌وشنید یا غلط‌اندازی تصحیح شده باشد، نشدنی خواهد بود که در پاره‌ای از عقاید ایشان یا همه عقایدشان یا در میان همه یا بیشتر رایها دروغ نباشد که نادرستی آنرا در نیافته باشند، در این هنگام فلسفه از روی گمان و یاسست است پس هرگاه ملتی بعد از این بوجود آید که پیرو چنین فلسفه‌ای باشد اندیشه‌های دروغ در

میان ایشان بسیار خواهد بود پس هرگاه بسیاری از آن عقیده‌های دروغ گرفته شوند و نمونه‌های آن دروغ‌ها را به جای اصل بگیرند آنچنانکه در چیزهائی که مشکل است و تصورش بر اکثریت دشوار است کار ملت همین است، در این حال عقاید ملت بیشتر دوزخ حقیقت خواهد بود و آن ملت فاسدی می‌باشد که از تباهی خود آگاه نیست و فساد شدیدتر از آن این است که بعد از آن قانون‌گذاری بیاید که عقاید رایج در ملت خودش را از فلسفه‌ای که در زمان خودش پیش می‌آید نمی‌گیرد بلکه عقایدی را می‌گیرد که در ملت پیشین نهاده شده باشد بر اینکه آنها حقند پس آن عقاید (کهنه) را بدست می‌آورد و نمونه‌های آنها را می‌گیرد و به اکثریت مردم می‌آموزد و چنانچه بعد از او قانونگذار دیگری بیاید و دومی را پیروی کند بیشتر از همه فاسد خواهد بود.

بنابراین ملت درست در میان گروه هنگامی پدید می‌آید که بر جهت نخست حاصل شده باشد و ملت تباه هنگامی بوجود می‌آید که بر جهت دوم پدید گردد، چنانکه ملت بر هر دو روی بعد از فلسفه پدید می‌آید یا بعد از فلسفه یقینی که بر اوستی فلسفه است و یا بعد از فلسفه تخمینی که به گمان رسیده که فلسفه است بدون آنکه در حقیقت فلسفه باشد و این زمانی است که پیدایش آن در میان ایشان از قریحه‌ها و طبیعت مردم و سرشتهایشان و از خود ایشان باشد.^{۹۰}

لزوم تعلیم و تربیت همگانی برای استحکام ملت

در گذشته‌ها بیان شد و هم در آینده خواهد آمد که عقیده فارابی بر این است که وقتی ممکن است ملت به حد کمال و فضیلت برسد که تعلیم و تربیت در مورد همه افراد انجام گردد و هر کسی در هر طبقه که باشد تا حدودی آزمائش‌های نظری و تمرین عملی درخور طبقه و کار خود برخوردار باشد و همه عادت داده شده باشند که کارها و وظایف خود را خوب انجام بدهند تا علاوه بر فضیلت نظری فضیلت عملی هم در ایشان به حد کمال رسیده باشد.

چیزی که هست فارابی همه جا متذکر این نکته گردیده که مسائل علمی و یادگرفتنی گوناگون است و همه مردم نمی‌توانند در هر چیزی تخصص علمی و عملی داشته باشند و به همین سبب ناگزیر هر دسته‌ای از مردم در رشته‌های گوناگون علمی بعضی عوام و بعضی خواص خواهند بود زیرا هر کسی دارای حرفه و شغل معینی است و فرصت کافی برای این ندارد که از همه علوم نظری و عملی که مفید به جامعه است برخوردار گردد.

ثانیاً روش تعلیم برای همه افراد یکسان نیست زیرا آنان که تا حدودی از رشته معینی از علوم بهره کافی دارند و می‌خواهند تخصص علمی در آن رشته بدست آورند و آن علم را به حد کمال برسانند نیازمند به نوعی از روشهای تعلیم و تمرین عملی می‌باشند و کسانی که در صدد آموختن مقدار کمی از علوم هستند روش دیگری لازم دارند.

بنابراین تحصیلات علمی بر دو گونه است: تحصیلات سطحی عامیانه و تحصیلات عمقی متخصصانه، تحصیل سطحی درخور اکثریت مردم است و تحصیلات تخصصی عمیق ویژه خواص از مردم است از جمله توضیحاتی که فارابی برای بیان این نکته آورده این است که می‌گوید: کمال و نیکی بخشی ملت از دوراه آغاز می‌گردد: آموختن و ادب کردن، آموختن بوجود آوردن فزونی نظری در ملتها و شهرها است به اینکه خوبی‌ها را به مردم بشناسانند و آن از راه گفتار حاصل می‌شود و بس.

ادب کردن راه ایجاد فضیلت‌های خلقی و تسلط‌های علمی در میان ملت‌هاست و آن عادت دادن ملت‌ها و شهرنشینان است به کارهایی که از تسلط علمی حاصل گردیده است به اینکه اراده قطعی آنها را بسوی انجام دادن کار برانگیزانند بطوری که انجام دادن کار بر روان آنان مسلط گردد و بمانند شیفتگان کارها شوند و برانگیختن دلبستگی‌ها بسوی انجام دادن کار گاهی به گفتن است و گاهی به کارآزمودن^{۹۱}.

متخصصان و غیرمتخصصان

نکته دیگر این است که همه افراد دارای دو گونه از وظایف اجتماعی هستند: وظایف عمومی و وظایف خصوصی بنابراین همه مردم باید از همه علوم بهره کمی داشته باشند که در سطح همگانی باشد و علاوه بر آن در رشته مربوط به وظیفه اختصاصی خود باید بهره کافی و تخصص علمی داشته باشند تا از عهده کار اختصاصی خود خوب برآیند فارابی در مورد بیان اختلاف طبقات در سطح معلومات و وظایف اختصاصی و همگانی می‌گوید: کارهایی که مردم گردآمده و ملت فزون انجام می‌دهند بر دو گونه است:

۱- کارهای مشترک که همه با هم آن را انجام می‌دهند. ۲- کارهای اختصاصی علمی و عملی که طبقات و مرتبه‌های مخصوص باید آنرا انجام بدهند و این هر دو قسم مربوط به پیشرفت سعادت افراد است^{۹۲}.

فارابی در مورد تعلیمات مشترک همگانی و تعلیمات اختصاصی مربوط به متخصصان فنی در رشته‌های معین می‌گوید: مردم بر دو گونه اند: عوام و خواص، عوام کسانی هستند که در معلومات نظری به همان مقدار ضروری و لازم ابتدائی و همگانی بس می‌کنند و با روش ایشان اکتفا کردن به همین اندازه است.

مردم ویژه آنهایند که در هیچیک از معلومات خود به مقدار لازم ضروری همگانی اکتفا نکرده بلکه آنچه را عقیده دارند یا انجام می‌دهند از مقدماتی دنبال‌گیری کرده‌اند و دنبال‌گیری را به آخر رسانده‌اند^{۹۳}.

۹۱ - تحصیل السعاده ص ۲۹.

۹۲ - آراء اهل المدينه الفاضله ص ۱۱۲.

۹۳ - تحصیل السعاده ص ۳۶.

به همین سبب هرکسی که درباره خود گمان می برد که بر آنچه عقیده ابتدائی همگانی در مورد نظر است اکتفا نکرده ، چنین کسی خودش را از ویژگیان در آن موضوع می داند و دیگران را عامی گمان می برد و به همین روی شخص هوشیار و بینا در هر کاری خاصی نامیده می شود و این می فهماند که چنین شخصی از امور مربوط به آن کار به آنچه عقیده ابتدائی اقتضا نموده اکتفا نکرده بلکه آن را به پایان رسانیده و دنبال کرده و تا به آخر پی جوئی نموده است .

و نیز عامی به کسی گفته می شود که اندك حكمفرمائی بر شهر داشته باشد و صنعتی نداشته باشد که برایش بوسیله آن صنعت ریاست شهر بر او بدو بلکه یا هیچ صنعت نداشته باشد و یا آنکه صنعت او فقط خدمتگزاری در شهر باشد و خاصی هرکسی است که در شهر يك گونه ریاست شهری داشته یا هرکسی که صنعتی داشته و بواسطه دارا بودن صنعت در کمین نوعی ریاست در شهر باشد .

همچنین هرکسی که داشتن صنعتی و دارا بودن آن شایستگی را به خود گمان می برد که نحوه ای از حکومت شهر را به عهده بگیرد یا گمان کند که صفتی را و شایستگی ریاستی را بدان صفت بداند خود را خاصی می شناسد مانند حساب دانان و بسیاری از ثروتمندان بزرگ و هرکسی را که صنعت کاملتری داشته باشد در اینکه ریاست را برگردن بگیرد من او را از خواص می دانم ^{۹۴} .

تخصص های مافوق و مادون

پیش از این گفته شد تخصص حقیقی برای هرکسی هنگامی حاصل می شود که روش فلسفی را پیش بگیرد به این معنی که مسائل را بطور مستقیم و به نحو دقیق بنظر آورد و پی جوئی از صحت ادله را به آخر رساند و بوسیله دلیلهای نظری دور از شک و یقین آور کامل بدست آورد و آن روش استدلال برهانی است .

فسارابی در مورد بیان اختلاف طبقات و کسانی که بروشهای سطحی و بدون کنجکاوی کامل به تحقیق مسائل می پردازند می گوید : سزاوار نیست که هیچیک از چنین مردمی

خواص نامیده شوند مگر به نحو عاریه گرفتن لفظ، در مرتبه اول باید فلاسفه را به خوبی و بطور مطلق خواص خواند و بعد از ایشان کسانی که به گفتگو و بحث می پردازند (جدلیان) و نیز غلط اندازان در مسائل خواص بشمار می آیند.

سپس سخن گویان در عقاید دینی و بعد فقیهانند و غیر ایشان که بیشتر مردمند عوام می باشند، اینان کسانی هستند که بر شمردیم و شناساندیم و در میان ایشان کسی هست که ریاست شهر را به عهده می گیرد و او یاشایستگی دارد که این کار را به عهده بگیرد و یا ندارد^{۹۵}.

فارابی همه این گروهها را از این جهت خواص خوانده که این روشنها را پیشه اختصاصی خود قرار داده و تاحدنهایی در کار خود به کنجاوی پرداخته اند اما تخصص حقیقی را از آن کسانی دانسته که کنجاوی حقیقی در مسائل داشته باشند.

روشهای تعلیم در مسائل تخصصی و غیرتخصصی

گفته شد متخصصان حقیقی آنهاست که موضوعات علمی را بطور مستقیم مورد پژوهش علمی قرار دهند و پیروان روشهای سطحی عامیانه آنانند که صفات ظاهری و مشابهتهای سطحی را ملاک و سند تحقیق خود قرار داده به تشبیه و تمثیل می پردازند. بنابراین متخصصان بروش فلسفی که پژوهش عمقی است می پردازند و روش تعلیمات عمومی خطابه و شعر خواهد بود. فارابی می گوید: روشهای اقصای و تخیلی در مورد آموختن همگان و بیشتر گروهها و شهرنشینان بکار می رود و راههای برهان یقینی در موردی کار برده می شوند که خود موجودات بنده آورده شوند و این روش در مورد کسانی بکار می رود که راه متخصصان در آن علم را می بینایند.

دانشی که از این روش حاصل می شود پیش از همه علوم و کاملتر از همه و حکمفرما بر همه است و علوم دیگری که بر سایر علوم حکومت می کنند زیر فرمان این علم هستند، مقصودم از علوم رئیسه دوم و سوم است که از آن دو انتزاع می گردند.^{۹۶}

و باز می گوید: فن مجادله که موجب تقویت گمان می شود و فن خطابه که خوشنود کننده افکار مردم عادی و بیشتر مردم است باید برای ایشان این دو فن را بکار برد. زیرا که مردم عادی یا طبعاً کوتاه فکرند و یا به مشاغل دیگر می پردازند و با بکاربردن این روش، آراء ملت تصحیح می گردد و گنه کاران به نیکی گرایش پیدا می کنند و به نیکوکاری خوی می گیرند و از غلط اندازی و شبهه کاری گمراه کنندگان نگهداری می شوند.^{۹۷}

و باز می گوید: ملت خدای را از روی نمونه های جسمانی اندیشه پردازی می کنند و بوسیله ماندها و نمونه های جسمانی از مبادی شهر خدا را نمایش می دهند و کارهای خدائی را بوسیله کارهای مبادی شهر نشان می دهند و کابر نیروها و مبادی طبیعی را به مشابهاات آنها از نیروها و تسلطهای عملی و صنعتهای ارادی می نمایانند همچنانکه

۹۶ - تحصیل السعاده ص ۲۸

۹۷ - کتاب الملله ص ۴۷

افلاطون در طیماوس کرده است، افلاطون موجودات برتر از ماده را به مشابهات آنها از محسوسات نشان می‌دهد آنچنانکه ماده را مفاك یا تاریکی یا آب و یا نیستی را به تاریکی نشان می‌دهد.

اصناف نیکبختی‌های برتر را که هدفها از کارهای نیک انسانند به مشابهات آنها از نیکی‌هایی که گمان می‌رود سعادت هستند نشان می‌دهد و مراتب وجود را به مشابهات آنها از موجودات هست و نیست شونده و مراتب زمانی نشان می‌دهد و چنین درمی‌گذرد که نزدیک به چیزهایی باشند که از راه ذوات مراتب موجودات حکایت می‌کنند و هر دانشی که فلسفه و برهان یقینی بدست می‌دهد ملت برای آن دانش دلیلهای اقناعی می‌آورد.^{۹۸}

فارابی در مورد بکار رفتن شعر و خطابه در تعلیمات همگانی و غیر تخصصی می‌گوید: پس از همه اینها نیازمندی به گذراندن قوانین و آموختن دانستی‌هایی که از مسائل نظری برآورده شده و پرداخته گردیده به مردم عادی و اکثریت حاصل می‌شود و نیز به آموختن مسائل عملی و تسلط بر قانون‌گذاری که به نیروی عقل برآورده شده نیاز حاصل می‌شود و تسلط بر قانون‌گذاری بوسیله خوب تخیل کردن علوم نظری است که تصورشان بر بیشتر مردم دشوار است و باز تسلط بر قانون‌گذاری بواسطه توانایی بر خوب برآوردن يك كازهای شهر است که در راه رسیدن به نیکبختی سودمند باشند و توانایی بر خوب قانع کردن مسائل فکری و عملی که در راه آموختن به اکثریت باشند از همه راههای خوشنود کردن ذهنها حاصل می‌شود.

پس هرگاه قانونها در این دو صنعت (شعر و خطابه) گذارده شدند و راههایی که برای خوشنود کردن ذهن در آموزش مردم بکار برده شد و بیشتر مردم بوسیله آن کارها رفتار خوب آموختند پس در این هنگام ملتی فراهم گردیده است که بتوسط آن راهها اکثریت مردم آن ملت آموخته شده و به رفتار خوب آزموده شده‌اند و آنچه بدان به نیکبختی می‌توان رسید همراه اکثریت مردم فرا گرفته‌اند.^{۹۹}

۹۸ - تحصیل السعاده ص ۴۱ .

۹۹ - کتاب الحروف ص ۲۵۲ .

مقدسات ملی

نتایج استدالات صحیح فلسفی است

گفته شد که فلسفه ترکیب کردن مقولات و مفاهیم تجرید شده منطقی برای کنجکاوی در مسائل جهانشناسی است، اما دقت در مفاهیم منطقی و مقولات که مربوط به مسائل جهانی هستند ذهن را به مسائل بالاتر از مقولات رهبری می کند و آنها مسائل ایمانی و هدفهای ملی هستند که قبلاً توضیح داده شد و نیز خواهد آمد که اشتراك در مسائل ایمانی رکن اصلی و مهمترین پیوندهای ملی است. فارابی می گوید: سزاوارست بعد از مفاهیم طبیعی بوسیله روش نظری دیگری به چیزهایی توجه شود که از مقولات بیروند و آن دانش چیزهای بعد از طبیعت است بدین گونه که به مفاهیم از آن نظر توجه شود و شناسائی آنها از آن نسبت به حد کمال نهائی برسد که به چیزهای مندرج در مقوله ها از آن جهت توجه بشود که آنچه خارج از مقوله است وسیله رابطه برای وجود چیزهای مندرج در مقوله ها می باشند و حتی در مسائل آموزشی که به آن مفاهیم توجه می کنند از همین جهت باشد و دانش مربوط به شهرنشینی و هر چه را علم شهرنشینی فرا گرفته است که صنعتهای عملی می باشند اینچنین باشد در اینجا است که دانشهای نظری پایان می یابد.^{۱۰۰}

روش دفاع از مقدسات ملی

یا علم کلام

دانسته شد که بنظر فارابی معتقدات دینی نتیجه حاصل از ترکیب مقولات و مفاهیم منطقی بروش فلسفی است که شعار ملتی قرار داده می شود و علم کلام در حقیقت وسیله دفاعیه و آلتی است برای جوابگویی دشمنان مات درجائی که اعتراضاتی بر معتقدات ملت وارد می آورند و رویهمرفته سلاحی برای حمایت از مقدسات ملی است

فارابی در تعریف علم کلام می‌گوید: هر کلام حالت پایداری است که انسان می‌تواند بوسیله آن رایها و کارهای معینی را که بنیان‌گذار ملت آنها را آشکار گفته است یاری کند و آنچه برخلاف آن عقیده‌ها و کارها گفته می‌شود ناروا نشاندهد.^{۱۰۱}

فارابی جای دیگر می‌گوید: و اگر پیش بیاید که در آنجا گروهی باشند که بخواهند ملتی را از میان ببرند اهل کلام به نیروئی نیازمند می‌شوند که بدانوسیله ملت را یاری کنند و کسانی را که با آن ملت مخالفند درهم شکنند و غلط اندازیهای را که در ملت آشکار گفته شده است بدانوسیله می‌خواهند ملت را درهم شکنند ازین ببرند در این هنگام پیشه کلام بواسطه همین کامل شده است پس پیشه‌سازی این دو نیرو حاصل شده است و آشکار شد که نیروی کلام پدید نمی‌آید بجز از راه همگانی که راههای خطایی هستند.^{۱۰۳}

معتقدات و شعایر ملی قبلاً باید از راه استدلال صحیح فلسفی ثابت شده باشند

گذشت که به عقیده فارابی اصل معتقدات دینی که شعایر ملی و پیوندهای اساسی ملت هستند باید بوسیله فلسفه و بر طبق اصول قطعی ثابت شده در فلسفه بدست آیند و بعد از آن متکلمان کسانی هستند که عقاید تصحیح شده فلاسفه را از راه خطابه و جدل بمردم می‌قبولانند و نشر می‌دهند اما خود آن مسائل اگر در اصل بوسیله تحقیقات فلسفی و استدلال یقینی بدست نیامده باشد قابل آموختن به مردم نیست و روشهای دیگر فلسفی برای اثبات مسائل اعتقادی کافی نیست فارابی می‌گوید: صنعت کلام و فقه بر حسب زمان دیرتر از فلسفه بوجود آمده و پیرو فلسفه‌اند پس اگر ملتی پیرو فلسفه کهنه‌ای باشند که آن فلسفه باگمان فراهم آمده یا از فلسفه‌های آمیخته بادروغ پیروی کنند کلام و فقه بر حسب این قاعده پیرو همان فلسفه و بلکه از آن پست‌تر خواهند بود، و بخصوص هرگاه چیزهایی که ملت آنها را از فقه و کلام یا یکی از این دو گرفته‌اند در آنان نفوذ کند و در جای خود فقه و کلام خیالها و نمونه‌هایی از آن دو علم در ملت جاگیر

شده باشد و پیشه کلام آن نمونه ها و خیالات را به عنوان اینکه خود حقیقت است پذیرفته باشد و بخواهد آنها را با گفت و شنید درست کند و تا آخر عبارت فارابی از این مطالب نتیجه گرفته که اگر مصححان عقاید ملی اهل تحقیق فلسفی^{۱۰۳} نباشند عقایدی را که ایشان ثابت و درست می کنند در سطح افکار عوامانه خواهد بود فارابی می گوید: هرگاه ملت مسائل نظری را از راه تخیل و خشنود کردن ذهن آموخته باشد و پیروان این علم از راه های مخصوص آموزشی آن را نیاموخته باشند، در این صورت آشکار و مسلم است که پیشه کلام که از ملت پیروی می کند غیر از سخنان قانع کننده از چیز دیگر آگاه نمی گردد و هیچ چیز از مشکلات آنها را درست نمی کند مگر بر راه های خشنودی بخش و سخنان خشنود کننده و خصوصاً اگر خواسته باشند که نمونه های راستی را طوری درست کنند که آنها را حق بنمایانند و اقناع جز آن نیست که مقدماتی فراهم آید که در آراء ابتدائی مؤثر و مشهور بوده است و بوسیله امور پوشیده و تمثیلات مطالبی ادا گردد و رویهم از راه های خطابی انجام گیرد چه گفتارها یا چیزهایی غیر از گفتار باشند، بنابراین متکلم از چنین حالتی در مسائل نظری که تصحیح می کند به همان معلومات ابتدائی که همه در آن شرکت دارند بس می کند و کسی که اصلاح کننده عقاید کلامی است با اکثریت مردم در همان مسائل همگانی شریک می باشد و شاید که گاهی همان مسائل ابتدائی را دنبال کند و نهایت مرتبه ای که از استوار کردن مطالب برسد این است که مسأله را بطور جدلی در تقیض می نهد پس او از این جهت از مردم عادی و اکثریت مردم اندکی جدا شده است و نیز چنین کسی هدفش را سود زندگی قرار داده و بس، پس او نیز از اکثریت به همین جدائی حاصل کرده است و چنین شخصی چونکه خدمتگزار ملت است و حال آنکه ملت در چنین قرارگاهی جا گرفته است و در چنین حالتی نسبت مابین کلام و فلسفه نیز این است که فلسفه بتوسط ملت خدمتگزار کلام است زیرا که فلسفه بوسیله علم کلام یاری شده بود و درست کردن عقایدی که قبلاً بابراهین تصحیح شده است اکنون بوسیله افکار فاش شده همگانی ابتدائی تصحیح می شود تا که به همه مردم آموخته گردد^{۱۰۴}.

تعیین استعدادات خاص و افراد مخصوص برای انواع آموزشها

گذشت که به عقیده فارابی همه افراد ملت باید دارای معلومات مشترك عمومی باشند اما افرادی که متصدی مسئولیتهای خاص و مشاغل مخصوص می شوند باید در علوم مربوط به کار صنفی خود دارای تخصص باشند بنابراین باید افراد را آزمایش و آمارگیری نمود و هر گروهی را به تناسب استعداد و سوابق ذهنی و عملی آنان برای رشته های مخصوص باید انتخاب کرد فارابی می گوید: بعد از آن باید صنف صنف اجتماعات و يك يك گروهها را ملاحظه نمود و مورد دقت قرارداد تا آنکه همه گروهها و بیشتر افراد مورد رسیدگی واقع گردند و بدست آید که از لحاظ طبع مشترك انسانی کدام گروه از ملکات و کارهای انسانی در آن جاگزین شده است و باید توجه یافت که راه مشترك بر حسب طبیعت انسانی که شامل همه افراد است چیست

بعد از آن باید ملاحظه نمود که هر گروه از هر ملتی به کدام راه از روشهای آموختن اختصاص و تناسب دارد و آنچه را که يك يك ملتها می توانند آن کارها را انجام دهند و آن ملکات مخصوص عملی را دارا شوند و در آن تسلط یابند باید تعیین کرد و باید از راه شماره تقریبی بدست آورد که کدام صنف به تعلیمات سطحی و عامیانه اقناعی شایسته تر است که در مورد ایشان بکار رود چه نسبت به فزونیهای فکری یا فزونیهای عملی باشد و بعد از آن که آنچه هر گروهی بدان شایسته است بدست آمد و بعد از آنکه گروهها از هم جدا گردیدند باید دوباره هر گروهی را بخش کرد و ملاحظه نمود:

- ۱- کدام پاره از ایشان نگهدارنده علوم فکری مستدل هستند.
 - ۲- کدام دسته از ایشان نگهدارنده علوم فکری غیر مستدل می باشند.
 - ۳- کدام دسته از ایشان نگهدارنده علوم فکری تخیلی می باشند.
- چنانچه همه این گروهها که شایستگی هر يك از روشهای نامبرده را داشته باشند وجود داشت چهارگونه دانش و بصیرت می توان (بدین شرح) در ایشان بوجود آورد:
- ۱- شناخت فکری نسبت به اشیا از راه استدلال درست و یقینی ذهنی.

۲- شناخت وجود عینی اشیا از راههای خوشنود کننده ذهن .

۳- شناخت اشیا از راهی که نمونه‌های عینی برای تصورات ذهنی اشیا بکار برده شود بطوری که از روشهای اقناعی آن مسائل باور گردند .

۴- بعد از آن از یکایک این دانشهای بدست آمده از سه روش (نامبرده) باید دانشهایی برای یکایک گروهها بیرون کشید .

در این صورت نتیجه کار حاصل از سه شماره فرآورده‌ها خواهد بود و هر یک از آن دانشها مشتمل بر همه چیزهایی خواهد بود که مجموعاً آن ملت کامل شوند و نیکبخت گردند ۱۰۰ .



آموزش ضمن عمل و تخصیصهای لازم در آموزش دهندگان

فارابی بعد از آنکه بیان نمود که روشهای تعلیم باید با استعداد آموزش گیرندگان متناسب باشد آنگاه به توضیح این نکته پرداخته که فرد مسئول تعلیم و تربیت مردم باید کسانی را برای تعلیم در اختیار بگیرد که پاره‌ای از گروههای مردم را از راه تشویق به فرا گرفتن آموزش نظری در ضمن عمل وادار کنند و گروه دیگر از معلمان به تعلیم افرادی گماشته شوند که مردم را از راه تنبیه و اجبار به گرفتن آموزش وادارند و برای آموختن به هر یک از این گروهها افراد مخصوصی لازم است که تخصص در آن کار داشته باشند عبارت فارابی در این مورد است: روش هر کسی که آموزش عملی نسبت به هر یک از این گروهها به او واگذار گردیده باید آن باشد که گروهی در اختیار داشته باشد تا آنان را در آموختن ضمن عمل بکار برد چه بر غبت یا بسختی باشد و کسانی را که او بکار می‌گمارد باید آنان را نیز دودسته کند: (گروهی را که از راه تشویق افراد را به گرفتن آموزش وامی‌دارند و پاره‌ای که به اکراه و سختی مردم را به گرفتن آموزش وادار می‌کنند) یا یک گروه باشند که بر هر دو کار تسلط داشته باشند بعد از آن باید آن یک گروه یا دو گروه را بخش بخش کنند و هر یک را نیز تقسیم نمایند تا به پاره‌هایی برسند که از همه در فن آموختن عملی ناتوانترند.^{۱۰۶}

فارابی بعد از آنکه لزوم در نظر گرفتن تناسب استعدادات آموزش گیرندگان را با نحوه تسلط آموزندگی در آموزش دهندگان نموده آنگاه بیان نحوه تسلط آنان را بر آموزندگی یادآور شده است و می‌گوید: مراتب مربیان و معلمان که یادآوری شد هر یک از طبقات نامبرده را باید بر حسب قدرت بر تفکر تنظیم کرد که:

۱- آیا فزونی اندیشه را در بخشها بکار می‌برند.

۲- آیا فزونی اندیشه را در مورد های دیگر بکار می‌برند.

و در نتیجه یا به این نزدیکترند و یا بدان و ماده هردو بر حسب نیرو یکی است و آن نیروی فزونی اندیشه است، هنگامی که این هردو گروه در هر ملتی یا شهری وجود

پیدا کنند پاره‌های دیگر نیز از این گروهها تنظیم می‌گردند و این‌ها راه و روش‌هایی است که بتوسط آنها درملتها و شهرها چهارچیز که مربوط به انسانیت است پیدا می‌شود و بتوسط این چهارچیز مردم به نیکبختی نهائی می‌رسند^{۱۰۷} چهارچیز را خود فارابی پیش از این قسمت بیان نموده است آنجا که می‌گوید: بعد از آنکه این دستورها اجرا گردید نتیجه حاصل از آن این است که هیچگونه نقص و ناتمامی در ملت باقی نخواهد ماند و همه فزونیهای علمی و عملی در جامعه وجود خواهد داشت زیرا که:

۱ - يك دسته دارای بصیرت^۲ قاطع یقینی در کارها می‌گردند .

۲ - گروه مادون دارای بصیرت علمی از راه خوشنودشدن ذهن می‌شوند .

۳ - دسته دیگر از راه (روشهای نمایشی) تشبیه و تمثیل مسائل نظری را بساور می‌کنند .

۴ - و در نتیجه برای همه افراد يك نیروی علمی و عملی حاصل می‌شود که همه را باهم بسوی يك هدف اصلی همگانی که بقاء و استحکام جامعه بدان است برمی‌انگیزاند^{۱۰۸} تا اینجا از نوشته‌های پراکنده فارابی مقدمات پیدایش و علل رشد و تکامل ملت توضیح داده شد و اکنون می‌رسد به آنکه محصول آن مقدمات که پیش از ملت پدید گردیده کدام است و ارکان حاصل از آن مقدمات که پایداری ملت بدان بستگی دارد چه چیزهايند .

رکن اول ملت : بینش نظری

در آغاز گفته شد که ملت دارای صورت و دارای ماده‌ای است صورت ملت یا روان گروه دارای چهار رکن است که روانهای فردی بواسطه این چهار رکن با یکدیگر پیوند یافته و مجموعاً يك روان دسته‌جمعی را تشکیل می‌دهند .

رکن اول این پیوند اشتراك همه افراد در پاره‌ای از دانشهای نظری درست و خالص است که از مسائل ذهنی خالص گفتگو می‌کند، رکن دوم قوه تشخیص مصادیق

۱۰۷ - تحصیل السعاده ص ۳۶ .

۱۰۸ - تحصیل السعاده ص ۳۵ و ۳۶ .

و جزئیات مسائل کلی و موارد متناسب با اوضاع و احوال زمانی و مکانی برای اجرای قوانین نظری است و قوه این تشخیص هوش و فراستی است که از تسلط بر علوم نظری و کثرت تجربه حاصل می‌شود، رکن سوم تربیت روانی مشترك برای اشتراك همه افراد در يك هدف مشترك و اراده کردن دسته‌جمعی به انجام کارهایی است که همه آنها را به آن هدف مشترك برساند، رکن چهارم که موضوع علم مستقل دیگری است پرورش دادن نیروهای بدنی و متمرکز کردن همه نیروهای فردی برای انجام کارهای مشترکی است که جمع را به آن هدف مشترك برساند و این تمرکز نیروهای بدنی بر يك کار بواسطه تمرینات عملی دسته‌جمعی حاصل می‌شود دو رکن اول که هردو مربوط به مسائل ذهنی و نظری هستند فارابی یکی را فزونی علمی (فضیلت نظری) و دیگری را فزونی اندیشه (فضیلت فکری) خوانده است و این دو گرچه از لحاظ موضوع مختلف هستند زیرا موضوع اولی امور کلی و موضوع دومی افراد و مصادیق آن کلیات است جز آنکه هردو کمک و متمم یکدیگر می‌باشند و توضیح بیشتر در مورد هریک از این دو قسم خواهد آمد.

وابستگی این چهار رکن

یکدیگر و اهمیت فزونی علمی

در گذشته‌ها بیان شد که فارابی اجتماع را به‌خانه تشبیه کرد و گفت همچنانکه ساختن خانه به‌هندسه نظری و عملی نیاز دارد تشکیل دادن اجتماع نیز به پاره از علوم نظری و دستورات اجرائی آن علوم کلی نیازمند است بنابراین فارابی به‌وجود معارف کلی در اجتماع آنقدر اهمیت می‌دهد که ملتهای فاقد آن را از اصل فاقد ملیت می‌شمارد او در این باب می‌گوید: از چیزهایی که در علم مدنی بیان می‌شود این است که در ملتهایی که نیروی نادانی برایشان حکومت می‌کند نباید از اصل حکومتشان را پادشاهی و حکومت خواند، ایشان در هیچیک از چگونگی‌ها و کارها و مصلحت‌اندیشی‌هایشان نیاز به فلسفه ندارند نه فلسفه نظری و نه عملی، بلکه هریک از ایشان در شهر شهر و در گروهی که زیر فرمان این حکومت هستند بوسیله نیروی تجربی بسوی هدف خود

می‌گیرند و به این نیرو از، پی‌درپی انجام دادن نوع کارهایی که به آن هدف می‌رسد دست‌رسی حاصل کرده و به خوبی‌ها می‌رسند.

زمانی که نیروی هوش پلید پیش بیاید که خوب به مقصود رهبری می‌کند آنچه هدف ملت است از لذت و گرامی‌شدن و جز آن را می‌نمایاند و علاوه بر آن پیروی خوب از گذشتگان که همین مقصود را داشته‌اند بر آن افزوده می‌گردد^{۱۰۹}.

فارابی برای توضیح لزوم بینش نظری می‌گوید: و چونکه کمالاتی که همه ممکنات استعداد پذیرش آن را داشتند (که فزونیهای معدنی و گیاهی و حیوانی باشد) همه اینها به انسان داده شده است شایسته است گفته شود که انسان به نحو امکان بسوی نیکی‌بخشی برتری روی آور است اما این امکان در صورتی است که مفاهیم همگانی را که معارف ابتدائی هستند عقل فعال به آنان داده باشد^{۱۱۰} و مقصود فارابی از این عبارت این است که سعادت ملت بستگی به این دارد که همه افراد ملت دارای افکار صریح و روشن و قطعی باشند و معلومات ابتدائی ایشان که پایه و اساس علوم بعدی آنان است از مبادی غیبی به ایشان تلقین شده باشد در این صورت افکار بعدی آنان بر پایه‌های صریح و روشن استوار گردیده است و بصیرت نظری آنان را به سعادت حقیقی می‌کشاند.

در جای دیگر برای توضیح اینکه بینش نظری اصل و اساس همه فضیلتها است می‌گوید: کلمه فیلسوف بر فضیلت نظری دلالت دارد اما اگر فضیلت نظری باید به حد نهائی برسد و از هر حیث کامل شود باید که نیروی عملی در آن یافته شود، کلمه قانون‌گذار بر آن دلالت می‌کند که:

۱ - شرایط ایجاد معقولات و کلیات عملی را بداند

۲ - و بتواند آن شرایط را استخراج کند.

۳ - و بتواند آن را در گروه‌ها و مردم شهرنشین ایجاد نماید.

اگر فضیلت باید از روی دانش بوجود آید باید که پیش از آن فضیلت نظری وجود داشته باشد زیرا که شرط وجود آنچه پس از چیز دیگر است پیداشدن آن دیگری پیش از آن است^{۱۱۱}.

۱۰۹ - احصاء العلوم ضمیمه کتاب الملة ص ۷۳ . ۱۱۰ - سیاسات المدنیة ص ۴۴ .

۱۱۱ - تحصیل السعاده ص ۴۲ .

اقسام فضیلت نظری

دانستیهای کلی و همچنین تشخیص جزئیات و موارد گوناگون آن که فضیلت نظری و فضیلت فکری می‌باشند هر یک بردوگونه‌اند :

۱ - دانستی‌های کلی و نیروی فکری و تشخیص جزئیات و مصادیق آنها در امور طبیعی که مربوط به موجودات مادی است .

۲ - دانستی‌های کلی و روش تشخیص جزئیات و مصادیق آنها که در نوع کارهای خود انسانی است و به خواست خود آنها را انجام می‌دهد .

کارهایی که انسان به خواست و اراده خود انجام می‌دهد دارای دونوع از اثر است یکی اثری است که در طبیعت از عمل انسان حاصل می‌گردد مانند صنایع مادی او که نتیجه آنها عاید جنبه‌های مادی و بدن انسان می‌شود .

اثر دیگر که از عمل انسان باقی می‌ماند دگرگونی‌هایی است که در نیروهای روانی و علوم و عوطف انسانها حاصل می‌شود و مربوط به نحوه‌های روابط انسان با دیگران است و این دوگونه از اثر در همه فعالیت‌های انسان کم و بیش لازم و مأزوم یکدیگرند .

بنابر این کوششها و فعالیت‌های انسان از جهت آثار طبیعی و مادی نتیجه علوم طبیعی و ریاضی است که دستور منطبق کردن نوع کار را با نتایج طبیعی آن بیان می‌کند، و از جهت اینکه فعالیتها و کوششهای انسانی در روابط مابین افراد و نوع عوطف و افکار اثر دارد همان فعالیت‌های طبیعی موضوع علم شهرنشینی و انسانی است که در گذشته‌ها به تفصیل نامبرده شد .

بنابر آنچه گفته شد فضیلت نظری و فزونی اندیشه که شناختن موضوعات کلی و مصادیق کلیات است شامل مصنوعات مادی و مصنوعات روانی انسان هردو می‌شود اما به قول فارابی آنچه در علم مدنی یا علم انسانی از آن گفتگو می‌شود همان مصنوعات روانی و تصرفاتی است که انسان در نیروهای درونی یا عوطف و افکار خود و دیگران انجام می‌دهد و از این جهت کارها و صفات انسان به نیکی و بدی یا زشتی و زیبایی موصوف می‌گردند .

علوم مربوط به ساختن روان اجتماع یا مصنوعات درونی و روانی نیز بردوگونه اند:

۱ - معارف همگانی. ۲ - علوم تخصصی و تفصیل و توضیح این دو قسمت از علوم قبلا گذشت و گفته شد که 'فارابی چون وظایف افراد ملت را بردوگونه شمرد یکی کارهای مشترک که همه مردم آن وظایف را باید انجام بدهند و دیگری وظایف اختصاصی که به طبقات مخصوص اجتماع منحصر است .

بنابراین چون وظایف بردوگونه است علوم نظری و عملی که مردم باید آنها را فراگیرند نیز بردوگونه می باشد پاره ای از علوم نظری و تعلیمات عملی را همه افراد ملت باید فراگیرند و بخشی از علوم نظری و عملی اختصاص به طبقات معین دارد و آنچه در اینجا مورد بحث است پاره ای است که همه افراد ملت باید آن را فراگیرند .

مسائل علم نظری همگانی

بخش اول : شناسائی ملت

به عقیده فارابی اهم مسائل نظری که همه مردم باید آن را بشناسند ماهیت ملت و چگونگی همکاریها و تعاونهای همگانی مابین افراد واصناف مردم است، اما وحدت ملی و پیوندهای تعاونی مابین طبقات وافراد مردم قابل شناسائی نیست مگر آنکه نخست باید طبقات موجودات عالم را بشناسند و به پیوندهای تعاونی که مابین اجزاء عالم موجود است پی ببرند تا از پیوندهای تعاونی مابین طبقات انسانها که همانند پیوندهای اجزاء عالم با یکدیگر است آگاه گردند بنابراین همه مردم به حد امکان باید علوم نظری مربوط به جهانشناسی را بیاموزند تا به نتیجه و ثمر آن علوم که پی بردن به پیوندهای ملی و تعاونهای اجتماعی است عایدشان گردد فارابی می گوید: آراء و عقایدی که سازمان ملت را تشکیل می دهد بردوگونه اند :

۱ - مسائل مربوط به موضوعات نظری .

۲ - مسائل مربوط به موضوعات عملی .

مسائل فکری که داشتن آنها برای تشکیل ملت لازم است اول باورکردن وجود خدا و درجات و مراتب موجودات روحانی که برتر از عالم اجسامند پس از آن جهان شناسی و شناسائی اجزاء عالم و چگونگی وابستگی اجزاء با یکدیگر لازم است و بعد از آن

شناخت جرم و عناصر عالم و چگونگی تحولاتی که در نظام عالم حاصل می‌شود و رابطه‌ای که با آفریننده خود دارند نیز لازم است^{۱۱۲}.

فارابی جستجو کردن از همه این روابط وجودی را مقدمه برای شناخت اجتماع دانسته و بعد از آن پیوندهای تعاونی مابین نیروهای نفسانی و بدنی انسان را به عنوان نمونه مقدمه برای شناخت پیوندهای اجتماعی لازم دانسته است و می‌گوید: و بعد از آن انسان‌شناسی و آگاهی از چگونگی پیدایش آثار نفسانی و فکر و هوش و اینکه انسان چه رابطه‌ای با جهان محسوس دارد و رابطه‌اش با جهان نامرئی چیست لازم است و بعد از آن شناختن ماهیت پیمبری و چگونگی وحی، شناخت مرکز زندگی و هدف از آفرینش انسان و انحراف از هدف حقیقی همه اینها علوم لازم برای تشکیل يك ملت دانا است^{۱۱۳}.

فارابی جای دیگر نیز می‌گوید: پس از آنکه از بدست آوردن علوم مربوط به مفاهیم مجرد و اشکال هندسی و علم مناظر و اکس و علم به موجودات روحانی و علل چهارگانه وجود و از شناخت طبیعت و موجودات زنده و از شناخت وجود خود انسان در گذشته و دانستیم که چگونه وابستگی‌هایی مابین اعداد و اشکال موجود است و چگونه اجزا نسبت بیکدیگر واقع شده و متحد بهم هستند آنگاه نوبت به علم انسان می‌رسد زیرا همه علوم مبادی این علم می‌باشند، در علم انسان جستجو از آن آغاز می‌گردد که انسان برای چه آفریده شده و آنچه‌ای که انسان باید بدان برسد چیست و چگونه است.

آنچه انسان باید آن را بوجود آورد خوبی‌ها و فزونی‌ها و زیبایی است که انسان باید آنها را از چیزهایی که مانع از وصول به این کمال می‌شوند فرق بگذارد و کم‌بودها و گناهان را بشناسد و بداند که آنها چه هستند و چگونه‌اند، وجود انسان از چه و برای چه است و باید در جستجو باشد تا همه آنها را معلوم گرداند این علم، علم شهرنشینی است علم مدنی از چیزهایی گفتگو می‌کند که مردم شهرنشین از راه گرد آمدن در شهر آن را دارا شده‌اند، هر يك از مردم شهرنشین تا حد آمادگی وجودی از مزایای شهرنشینی بهره می‌گیرند، در اثر شهرنشینی برای انسان روشن می‌شود که گروه

۱۱۲ - كتاب الملة ص ۴۴ .

۱۱۳ - كتاب همان كتاب ، همان صفحه .

شهرنشین و بهره‌هائی که از گردآمدن شهرنشینان در شهر حاصل می‌شود. همانند گردآمدن همه اجسام در عالم است و باز برایش روشن می‌شود که همه آنچه شهر فرا گرفته و گروه مردم همانند همه جهان است.^{۱۱۴}

بخش دوم: از معارف لازم علوم اجرایی و دستور ایجاد نیروی پایداری ملت است

فارابی بر آنست که بعد از آنکه مردم معنی ملت را دانستند و ارکان آن را شناختند باید علومی را بیاموزند که آنان را به فعالیتهای اجرایی و نحوه ایجاد تعاون مابین طبقات هدایت کند و به علل پیدایش اجتماع و رشد و پستی و مرگ اجتماع پی ببرند او در این باره می‌گوید: از علوم لازم برای پایداری ملت جستجو درباره روش و رفتار، خوی و تسلطهای پادار بر کارهائی است که آبادی نشیمن جایها و آسایش عموم در زندگی مادی از آن ببار آید و سعادت نهائی که ایمنی از زوال است نصیب ملت گردد.

در این قسمت از مسائل باید روش رفتار و خوی و عادت ارادی برتر که خوبها در آن جمع است با آن شیوه‌ها که آفتها از آن ببار می‌آید از یکدیگر مشخص و روشن گردد و بیان شود که این خوبها و روشهای همگانی باید پادار باشد.^{۱۱۵}

بعد از آن باید رفتار و تسلط بر کارهائی را مشخص نمود که موجب آبادانی شهر و دسترسی به خوبی‌های سودآور نسبت به زندگانی این جهانی شود تا نیکبختی نهائی و زندگی برتر از زندگی مادی از آن حاصل گردد.

باید اینگونه زندگانی را از زندگیهای دیگر جدا کرد زیرا آن رفتارها و خوبها و تسلطهای ارادی عملی که به نیکبختی نهائی می‌رسانند بتهائی فزون هستند، خوبها همین‌ها نیستند بلکه براستی کار زیبایند، کارهای دیگر اگر بظاهر زیبا و نیکند در حقیقت نیک نیستند.^{۱۱۶}

۱۱۴ - تحصیل السعادة ص ۱۵ .

۱۱۵ و ۱۱۶ - کتاب الملة ص ۵۴ .

دکن دوم : فزونی اندیشه (علوم عملی)

چنانکه دانسته شد فضیلت فکری هوش و توانائی ذهنی بر منطبق کردن قوانین کلی بر موارد عمل است و چیزی که موجب این تسلط می شود اطلاع کامل بر اوضاع و احوال و زمینه های گوناگون در زمانها و مکانهای بسیار و متفاوت است و به عبارت دیگر این توانائی فکری از تمرین و تجربه های زیاد در زمینه های متفاوت حاصل می شود فارابی می گوید: پیش آمدها یا طبیعی و یا ارادی است و علم نظری هیچیک از آنها را فرا نمی گیرد زیرا علم نظری جز امور کلی پایدار که هیچ دگرگون نمی شود چیز دیگر را فرا نمی گیرد بنابراین چاره جوئی در مسائل جزئی نیازی ندارد که نیروی ادراک کننده کلیات حکم آنها را تعیین کند زیرا اینگونه امور مربوط به زمانها و مکانها و پیش آمدهای معین هستند و فقط نیروی اندیشه است که می تواند وسائل ایجاد هدفهای کلی ارادی را در زمان و مکان و پیش آمدهای معین را بطور متناسب فراهم نماید چه نسبت بزمان کمتر یا بیشتر و در جای بزرگ یا کوچک باشد^{۱۱۷} و باز می گوید: فزونی اندیشه پیش آمدهای پدید آینده در مدت کم را بدست می دهد و نیروی چاره اندیشی در رویدادهای پی در پی زمانی است که برای گروهها یا یک گروه یا مردم یک شهر پیش می آید و رویدادهای مردم یک شهر از پیش آمدهای گروههای بزرگ پیروی می کند^{۱۱۸}.

بنابر آنچه از گذشته ها برآمد فزونی اندیشه می تواند راه انجام دادن کارها و خصوصیت موارد آن را مشخص کند و اراده را به نحوه معینی از کار بگمارد. فارابی می گوید: و آن فزونی که بوسیله اراده موجود می شود فزونی انسانیست، آنچنان فضیلتی که هرگاه برای انسان حاصل شود برایی باشد که چیزهای ارادی بوسیله آن بدست آید در این هنگام فزونی اندیشه انسانی حاصل خواهد بود^{۱۱۹}.

در جای دیگر می گوید در علم مدنی روشن می شود که انجام دادن کار بوسیله نیروئی که حاکم و فزون و بهتر است کار را سازوار و استوار می گرداند و نیروی فرمانده

۱۱۷ - تحصیل السعاده ص ۲۸ .

۱۱۸ - تحصیل السعاده ص ۲۰ .

۱۱۹ - تحصیل السعاده ص ۲۲ .

دو است :

۱ - یکی از آن دو ، نیروی دانستن قوانین کلی است .

۲ - دیگری نیروی حاصل از آزمایش است به اینکه انسان کاری را زمان درازی انجام دهد و در مورد کارهای شهرمدتها پی در پی در یکایک موارد و اشخاص در شهرهای کوچک کار انجام داده باشد .

آموزش عملی که از تجربه و دیدن موارد در زمانهای دراز حاصل می شود بمانند نتایج حاصل از آزمایشات پزشکی است زیرا پزشک با دو نیرو بهبودی بخش کامل می شود :

۱ - یکی نیروی تسلط بر کلیات عملی و قانون هائی است که از کتابهای پزشکی بدست آمده (طب نظری) .

۲ - دیگر نیروئی است که از انجام دادن کار طبی در زمانهای دراز در مورد بیماران بدست می آید و معرفت عینی بر کارهای پزشکی در مورد بیماران بواسطه آزمایشات دراز و باریک بینی بدنهای یکایک بیماران حاصل می گردد و با این نیروی تجربی پزشک توانا می شود که دواها را با بهبود دادن بیمار در مورد يك يك بدنها در یکایک چگونگیها برابری دهد طب عملی .

انجام دادن کار زیر فرمان نیروی تسلط بر عمل نیز جز این نیست که آن نیرو را توانا می کند که کارها را اندازه گیری کند و با يك يك رویدادها و یکایک چگونگیها و يك يك شهرها در يك يك زمانها بوسیله همین نیرو مطابق بیاورد و آن نیروی حاصل از تجربه است ۱۲۰ .

اهمیت فزونی اندیشه

فارابی می گوید : آشکار شد که فزونی اندیشه که براستی حکمران است شدنی نیست که پیرو فزونی دانش نظری باشد زیرا که فزونی اندیشه آن حالاتی را که وابسته بدانستنی های کلی است که فزونی دانش نظری آن را بوجود آورده از هم جدا می کند

بدون آنکه این حالات قرین آن دانستنی‌های کلی باشند، پس اگر حتمی است که دارنده فزونی اندیشه حالات جابجاشونده دانستنی‌های کلی را که شناسائی این نیرو نسبت به آنها بینائی خود شیئی است فقط استنباط می‌کند و خود آن چیز را می‌داند تا که چنین نباشد که آنچه را استنباط می‌کند در چیزی استنباط کرده باشد که نزدیک بدرستی نباشد، پس چنین خواهد بود که فزونی اندیشه از فزونی دانش نظری جداشدنی نمی‌باشد.

بنابراین فزونی دانش نظری و فزونی اندیشه که هر دو فرمانده هستند با فزونی خلقی که آنها حکم فرما است و نیروی انجام دادن کارها که آنها حکم فرما است هیچیک از دیگری جداشدنی نیستند و گر نه آنکه پسین همه است سست و تباه خواهد ماند و کامل نخواهد شد و نه هدف از حکمفرمائی آن به جائی خواهد رسید^{۱۲۱}.

فزونی اندیشه و چاره‌جوییها در کارهای اجتماعی

فارابی می‌گوید: هدف پیش همه مردم مشخص است، کارهایی که راه بهره‌گیری از نیروی اندیشه به تنهایی است جز این نیست که جستجوی درست از چیزهایی بکند که آن هدف از آن چیزها بوجود آید.

کارهایی که راه بیرون کشیدنشان از قواعد علمی با نیروی اندیشه است، جز این نیست که بر آن روی بیرون کشیده می‌شوند که سود آورنده در این که هنری را بدست می‌دهند و هدف شخص بیرون کشنده دستور کارها از علوم کلی جز این نیست که هدف خودش را برپا بدارد و آن را نخست در ذهن پیش بیاورد آنگاه از چیزهایی جستجو کند که آن هدف بوسیله آن چیزها بدست می‌آید^{۱۲۲}.

فزونی اندیشه هر اندازه بیشتر گسترش داشته باشد و بتواند مقدماتی را برای رسیدن به هدفهای درست برای ملتها فراهم کند یا برای يك ملت یا يك شهر در

۱۲۱ - تحصیل السعاده ص ۲۶ .

۱۲۲ - تحصیل السعاده ص ۲۰ .

هنگامی که يك پيش آمد مشترك برای همه شده باشد، آن فکری که در پيش آمد مشترك به مردم شهر سودبخش است یا مفید يك ملت یا ملتهای بسيار است و آن فکری که نتیجه اش در زمانهای دراز سودبخش باشد چنین فکری به تنهایی ارزش اجتماعی دارد، و آن اندیشه هائی که نسبت به هدفهای يك ملت یا ملتهای زیاد در زمانهای دراز و نسلها سودبخش باشد توانائی قانون گذاری دارد.^{۱۲۳}

فزونی اندیشه و توانائی

بر انجام کار

فارابی می گوید: فیلسوفی که فزونیهای علمی فراهم کرده هرگاه برای جاد آن فزونی بوجه ممکن در دیگران توانا نباشد آنچه را فراهم کرده است ناچیز است. فزونی عملی توانائی برای جاد فزونی علمی در غیر است بیرون کشیدن دانستنی هائی که به خواست خود می توان آنها را بوجود آورد و شرایط و چگونگیهایش بدون فزونی عملی ممکن نیست بینا کردن همه مردم بوجه ممکن به فزونیهای علمی مربوط به عمل است و آن بجز از دوراه ممکن نیست:

۱ - توانائی برخشنود کردن ذهن مردم بر آن دانستنی ها به خوبی

۲ - توانائی برای جاد تخیل نیکو

بخشهای فزونی اندیشه

(دانش علمی)

فارابی مسائلی را که برای فزونی اندیشه و دانش عملی ضروری دانسته مانند تاریخ و شرح احوال و غیره آنها را در جاهای دیگر بشمار آورده و از آن جمله است که می گوید: قسّم دیگر از علوم لازم برای يك ملت برتر مسائل عملی است که عبارتند از: شناخت صفات پیمبران، پادشاهان برجسته، سروران نیکوکار، پیشوایان راست گو که در زمانهای گذشته برستی و درستی مردم را رهبری کرده اند و داستانهای همگانی و مختص به هر يك از آنها و نتایج خوبی هائی که از کارهای ایشان عاید ملتها شده است.

در برابر ایشان شناخت پیشوایان گمراه که چه کرده‌اند و سرگذشت‌های مشترک ایشان و سرگذشت‌های ویژه ایشان چه بوده است و چه نتایج شومی از ایشان به ملت خود ایشان و ملت‌های دیگر رسیده است و شناخت پادشاهان کنونی: آنانکه نیکوکارند و آنانکه بدکارند و نتایجی که از هر کدام ایشان دستگیر ملت خودشان و ملت‌های دیگر می‌شود.^{۱۲۴}

ارزشیابی اندیشه‌ها

فارابی چاره‌جویی‌های عملی و فزونی اندیشه‌ها را بر حسب اختلاف نتایج و آثار ارزشیابی کرده است و خلاصه گفتارش در این مورد این است که اندیشه‌های همگانی و جهانی و همیشگی فزون‌ترین اندیشه‌ها نیستند اما اگر نتایج خوب اندیشه‌ها دستگیر یک گروه یا مردم یک شهر یا مردم یک خانه گردد ارزش آن اندیشه مطلق نیست بلکه ارزش محلی و ناحیه‌ای و خانگی دارد و یا مربوط به کوشش‌های معینی است. این ارزش‌های محلی و خانگی نیز باهم تفاوت دارند زیرا پاره‌ای از آن اندیشه‌ها در زمان‌های دراز نتیجه‌بخش می‌باشند و نتیجه بعضی از آنها محدود بزمان‌های کوتاه است.^{۱۲۵} گاهی هم اندیشه‌ها بخش‌های کوچکی از فزونی دارند مانند اندیشه درموردی که هم سود و هم زیبایی باهم در یک هدف صنعتی یا در یک‌ایک چگونگی‌هایی که در یک زمان معین روی می‌دهند بنابراین بخش‌های فزونی اندیشه‌ها به اندازه شمار بخش‌های صنعتی و به شمار پیشه‌ها می‌گردند.^{۱۲۶}

پس از آن فزونی اندیشه‌هایی پیش می‌آیند که به پاره‌هایی کوچک از شهر یا پاره‌های کوچکی از کوشش‌ها یا کارهای کوچک مالی یا یک‌یک پاره‌های کارهای دیگر اختصاص دارند.

بنابراین فزونی خوبی در این فزونی‌های اندیشه برابر با آنهاست تا که برسد به فزونی اندیشه‌ها که همراه یک صنعت و کار برابر با هدفی باشد که از آن کار برای خانه‌خانه

۱۲۴ - تحصیل السعاده ص ۴۴ و ۴۵ .

۱۲۶ - تحصیل السعاده ص ۲۱ و ۲۲ .

۱۲۵ - تحصیل السعاده ص ۲۱ و ۲۲ .

یا فرد فرد انسان درخانه خانه است، در چیزهایی که اختصاص به همان فرد یا آن خانه دارد در یک پیش آمد ساعت به ساعت یا روز بروز زیرا که آن فزونی که قرین اندیشه است برابر با چیزهایی است که مورد اندیشه اند^{۱۲۷}.

رکن سوم ملت : اراده مشترک

چیزی که بر انگیزاننده بسوی عمل است خواستن انجام کار معین و اراده آنست اراده دنباله باور کردن درستی چیزهایی است که از فزونی نظری و فزونی اندیشه که بینش علمی و بینش عملی است حاصل می گردد زیرا بینش علمی و بینش عملی دانستنی های کلی و جزئی است که در ذهن فراهم گردیده و هرگاه آن مسائل کلی و جزئی که یکی هدف کلی را در ذهن فراهم می کند و دیگری طرق و وسایل بدست آوردن آن را در ذهن پدید می آورد و هرگاه همه آن قضایا باور شوند اراده انجام کار قطعی خواهد شد.

وسایل بوجود آوردن ایمان

آرامش خاطر بر یک قضیه علمی از دو راه حاصل می شود :

- ۱ - باریک اندیشی درباره نشانیهای قطعی درستی یا نادرستی مطلب و کوشش مستمر در پی بردن به نقص دلیل و جبران قطعی نقائص آن .
- ۲ - پی در پی به خاطر آوردن یک قضیه و انس و عادت حاصل کردن به درست اندیشیدن آن .

فارابی می گوید : بوجود آوردن باور بیکی از دو راه حاصل می شود :

- ۱ - از راه نشانهای یقینی (برهان)
 - ۲ - از راه خوشنود کردن ذهن (و ایجاد خوش آیندی از اندیشه ها)
- در صورت اول که آگاهی از موجودات و تصور آنها بوسیله نشانیهای قطعی باور

شود اینگونه دانش را فلسفه می‌نامند و آن هنگامی است که خود آن موضوعات دانستنی و آموختنی و بدون واسطه بذهن آیند.

در صورت دوم که تصور موضوعات دانستنی از راههایی که نمایشگر آنها نیستند در ذهن فراهم شوند و آنچه به گمان رسیده از راه خوشنود کردن ذهن باور شده باشد این گونه باور شدن دانستنی‌ها را پیشینیان ملکه می‌نامند که عادت پایدار و بدون زوال ذهنی است.^{۱۲۸}

پیداشدن اراده دنباله

باور شدن

فارابی می‌گوید: هنگامی که این دانستنی‌ها در ذهن انسان حاصل گردید طبعاً ژرف‌نگری و اندیشه کردن زیاد و یاد آوردن نسبت به نتیجه‌گیری علمی بیار خواهد آمد و آزمندی درونی و جهش و گرایش خاطر بسوی پاره‌ای از آنچه دانسته شده و نتیجه‌گیری گردیده حاصل شود و یا ناپسندی و ناخوش داشتن خاطر فراهم خواهد آمد و جهش و برکنندگی بسوی آنچه ادراک گردیده همان اراده است.^{۱۲۹}

تفاوت خواستن حیوان

با اراده انسان

فارابی می‌گوید: این جهش خاطر اگر از ادراک حسی یا تخیل پدید آمده باشد بنام کلی اراده نامیده می‌شود و اگر این جهش درونی از روی نظم زیاد یا اندیشه کوتاه باشد گزینش (اختیار) نام داده می‌شود و این گزینش ویژه انسان است و برکنندگی و جهش حسی و تخیلی در دیگر حیوانات نیز یافت می‌شود و این بر گزینش و خواستن اندیشمندانه نیکبختی است.^{۱۳۰}

۱۲۸ - تحصیل السعاده ص ۴۰ .

۱۲۹ - آراء اهل المدينة الفاضله ص ۸۵ .

۱۳۰ - همان کتاب ، همان صفحه

ملت یا باورداشتن امور مشترك و مسئولیتهای مشترك

دانسته شد که به عقیده فارابی اشتراك در تعاون علمی و عملی که حقیقت ملت است بوجود نمی آید مگر با دانستن مسائل مشترك و باور کردن مشترك و در نتیجه پیداشدن اراده مشترك بسوی هدف مشترك و باورداشتن مسائل مشترك همان ایمان آوردن به مقدسات مشترك و پذیرفتن پیشوایان علمی و عملی مشترك و دوستی و دشمنی های مشترك است چه مقدمات ابتدائی پذیرش این مسائل استدلال منطقی یا تجربه حسی و یا امور محاکاتی و تخیلی باشد و این امور مشترك در صورتی متمرکز و پایدار خواهند گردید که افراد ملت مقید به سنن و آداب مشترك باشند و آراء مشترك ملی و سنن مشترك جز تقیید دینی چیزی دیگر نیست به همین سبب فارابی میگوید: ملت و دین نزدیک به آنند که دو نام برای يك چیز باشند شریعت و سنت نیز نزد بیشتر مردم محدودیتهای عملی را نشان می دهد؛ گاهی هم محدودیتهای عملی را شریعت می گویند و بنابراین هر سه نام برای يك چیزند.

ملت دارای دو بخش است: محدودیت در فکر و محدودیت در کار، محدودیت فکری نیز بر دو گونه است زیرا قضایای فکری گاه بصورت واقعی ادا می شوند و گاهی در لفافه ماندن کردن چیزی به چیز دیگر و بطور محاکاتی بیان می گردند، بنابراین آراء شناخته شده در يك ملت برتر یا بصورت حقیقی مسائل است و یا بصورت نمایشی و تمثیلی در ذهن افراد جاگیر شده است و در هر صورت قضایائی است که بدان یقین حاصل گردیده باشد و هر ملتی که به هیچیک از دو صورت عقیده به چیزی نداشته باشد گمراه است^{۱۳۱}.

و باز می گوید: ملت عبارت از يك دسته عقاید و کارهای انجام شدنی معینی است که مقید به شرایط مخصوص باشد، و آن افکار و کارهای معین بوسیله پیشوای ابتدائی و بنیان گذار آن ملت بین ایشان مرسوم و شناخته شده گردیده باشد و آن تکالیف و مقررات برای رسیدن به هدف مشخصی باشد.

بنیان‌گذار اول آن ملت اگر شخص دانا و ارجمند حقیقی باشد هدفش این خواهد بود که ملتش مردمی برجسته و برتر گردند.^{۱۳۲}

و باز می‌گوید: براستی پذیرفتن موجود نخست و برترین موجودات دیگر که همیشه پایدار هستند هدف نهائی نوع انسان و یکایک موجودات است، زیرا وابستگی علمی و عملی به او موجب بقاء ابدی و ایمنی از نیستی است.

براستی پذیرفتن وجود او از سه راه حاصل می‌شود:

- ۱ - از راه نشانیهای یقینی و برهان فلسفی
- ۲ - از راه ملکه اعتقادی محاکاتی: تخیلی و تمثیلی که پیشینیان آنها ملکه گفته‌اند
- ۳ - ملکه افتناعی که از راه نشانیهای غیر قطعی و سست بدست می‌آید و آن را فلسفه همگانی نارسا و ناتمام (بترائیه) می‌نامند و هر يك از این‌ها درخور صنف مخصوصی از مردم است.^{۱۳۳}

کارهای انجام‌شدنی در ملت

فارابی می‌گوید: کارهای انجام‌شدنی آنچه در درجه اول لازم است اینهاست:

- ۱ - کارهای عملی و ستایشهای قوی برای بزرگداشت خدا ضروری و قطعی است.
- ۲ - بزرگداشت موجودات برتر از اجسام و ملائکه روحانی باید انجام گردد.
- ۳ - بزرگداشت پیمبران، پادشاهان ارجمند و سروران نیکوکار و پیشوایان گذشته که مردم را درست رهبری کرده‌اند لازم است.

بیزاری از دشمنان ملت

۴ - همچنان تذکر زشت‌کرداری آنان که مردم را به باطل و هبیری کرده‌اند لازم است.

۱۳۲ - کتاب الملة ص ۴۶ .

۱۳۳ - تحصیل السعادة ص ۴۰ .

ارشاد قولی یا امر به معروف و نهی از منکر

۵- سپس از همه مسائل نسبت به رفتار مردم يك ملت نسبت بیکدیگر باید محدودیتهائی ایجاد گردد، چه کارهائی که مربوط به خود اشخاص است یا داد و ستدهائی که باغیردارند باید شایستگی و ناشایستگی اعمال به افراد ملت دانا شناسانده شود.

ملت برتر آنست که همه این معارف و محدودیتهای فکری و عملی را داشته باشند ۱۳۴.

خلاصه این مطالب این است که تمدن جز التزام به تکالیف اجتماعی و مسئولیتهای اجتماعی چیزی دیگر نیست و هرکسی که عضویت جامعه‌ای را پذیرفته باشد به این ملزم است که از ناشایستگیهای اجتماعی پرهیز کند و اصول مقررات فیما بین ملت را کاملاً اجرا نماید.

رکن چهارم ملت: نیروی وادارکننده

به انجام کارهای مشترك حاصل از
تربیت مشترك

به عقیده فارابی نشان اصلی ملت این است که فقط يك نیرو همه افراد ملتی را به کار وادار کند و آن نیرو بر همه افراد حکمفرما باشد و آن نیروی محرك بر عمل مخصوصی است که همه افراد ملت را به نوع معینی از کار وامی‌دارد و همه را به بندهای مخصوص درونی که عمل کردن به قوانین ملت است مقید می‌کند و این نیروی عملی را عادت مشترك یا خوی مشترك ملت می‌نامند.

به عقیده فارابی رابط حقیقی مابین افکار و عواطف و اعمال بدنی اجتماع همین نیروی بدنی مشترك است و همین نیروی مشترك است که همه را به تعاونهای مشترك

وامی دارد و آن نیروی تسلط بر اعمال مخصوصی است که همه را بسوی يك هدف مشترك ملی روی آورمی کند و فارابی آن نیروی محرك ملی را (مهنة الملكة) خوانده است که شاید بتوان آن را به نیروی تسلط بر انجام يك کار مشترك ترجمه کرد، فارابی در زمینه این نیرومی گوید: در علم مدنی باید يك نکته روشن گردد و آن نکته این است که باید نیروئی درهمه افراد مردم شهر یا ملتی ایجاد گردد و آن نیرو درهمه جا حکمفرما باشد و آن نیروی تسلط بر کارهای مخصوص و تن دادن به انجام کار نیک است نخست باید این نیرو همه جا ایجاد گردد و پس از آن کوشش شود که فرمانروائی این نیرو همیشه برجا بماند و این نیرو جز بوسیله ایستادگی بردرستکاری و تسلط بردرستکاری حاصل نمی شود چه انسان این نیرو را تسلط بر کار (مهنة الملكة) بنامد که بواسطه پی در پی انجام دادن کار معین وعادت بر آن حاصل می شود یا به هر نام دیگری که بخواهد آن را بخواند.

سیاست عبارت از ایجاد نیروی تن دادن به کار است و آن نرمش در مقابل کار و تن دادن به کار است که فراهم نمی شود جز به شناختن تمرین هائی که این نیرو را ایجاد می کند و سپس آن را نگهدارد و این نیروی حکمفرما بر رفتار معین و تسلط بر آن است که جامعه را بسوی نیکبختی نهائی می کشاند^{۱۳۵}.

نیروی صنعت خلقی و نیروی صنعت طبیعی

دانسته شد که انسان دارای دونوع از فعالیتهای ارادی است: یکی تصرف کردن در مواد طبیعی که تغییراتی از آن در اجسام حاصل می شود تا خاصیتها و نتایج مادی معینی دست آورده شود.

دیگری تصرف کردن در نفسانیات خود یا دیگران و پرورش دادن امور نفسانی است که می توان آن را صنعت انسان سازی نام برد مانند ایجاد مفاهیم تازه یا تغییر دادن علوم و عقاید خود یا دیگران و یا تغییر دادن عواطف و عادات و رفتار که در اینجا مورد بحث است و گذشت که از همین جهت کارها عنوان نیک و بد یا زشت و زیبا را به خود

می‌گیرد زیرا نتایج اینگونه اعمال اگر کار را به‌گسستن پیوندهای مالی و تعاون عمومی مابین افراد بکشاند آن‌کار، بد است و اگر پیوند همکاری همگانی را استوار و پایدار کند کار نیک یا خوی نیک نامیده می‌شود.

و نیز گفته شد که بارهایی در پی انجام دادن هر کار معین و پیوسته انجام دادن هر یک از دونوع کار طبیعی یا کار اجتماعی نیروی عملی مخصوصی در شخص ایجاد می‌کند که موجب آسانی و تسلط برای نوع مخصوص از کار می‌شود و این نیروی تسلط بر عمل و آسانی کار را نیروی صنعت می‌گویند و نیروی صنعت دوقسم می‌شود: یکی نیروی صنعت طبیعی و دیگری نیروی صنعت اخلاقی است فارابی می‌گوید: در هر یک از وظایف اشتراکی که همه در آن همکاری دارند یا کارهای علمی و عملی که اختصاص به طبقات معین دارد در اثر انجام دادن کار مشترک که هر یک آن را انجام می‌دهند نیرو و چگونگی روانی نیکو و برتری حاصل می‌شود و هر چه انجام کارهای تعاونی درازتر شود آن حالت روانی نیرومندتر و بهتر می‌شود و نیرویش فزونتر و نیکوتر می‌گردد به همان گونه که انسان از پیوسته انجام دادن کارهای نیکو مثل نویسنده‌گی نیروی خوب نوشتن بدست می‌آورد و هر چه بیشتر آن کار را پی‌در پی انجام دهد آن صفت نیرومندتر می‌شود و بهتر آن را انجام می‌دهد و نیرویش از زیاد انجام دادن کار فزونتر می‌گردد و از توانائی بر خوب انجام دادن کار بیشتر لذت می‌برد و آرزوی انجام دادن کار در او بیشتر می‌شود و بیشتر دوستدار انجام دادن کار می‌شود.

کارهایی که نیکبختی از آن حاصل می‌شود نیز این چنین است، اینگونه کارها نیز هر چه بیشتر انجام گردد و پیوسته آن را انجام دهند روان انسان که باید نیکبخت شود بر انجام کار نیرومندتر می‌شود و نیکوتر آن را انجام می‌دهد تا برسد بدان حد از کمال که بی‌نیاز از ماده شود، در این حال کار از ماده پاك می‌شود، نه ماده تلف شده و نه اینکه بجای ماندنش نیازی به ماده خواهد داشت^{۱۳۶}.

فرمانروایی نیروی صنعت خلقی بر نیروی صنعت طبیعی

فارابی درجای دیگر مطلب دیگری بر آنچه گذشت افزوده است که هدفهای گوناگون از نیروی تسلط بر اعمال طبیعی همیشه تحت تأثیر نیروهای تصرف در امور نفسانی است و از آن پیروی می‌کند و صنعت خلقی بر صنعتهای طبیعی حکمفرمایی دارد.

بنابراین کسی که دارای نیروی چاره‌اندیشی و فزونی اندیشه است باید کوشش کند تا صنعت خلقی را درست کند و ترجمه عبارت فارابی این است: و همچنین فزونی اندیشه که بوسیله آن راههای فکری برتر و زیباتری در هدفهای بدست‌آوردندگان دارائی‌های شهر برآورده می‌شود سزاوار است که آن اندیشه‌های خوب در راه فزونی اخلاقی باشد، آن فزونی که فزونیهای کوچک که در صنعتهای بدست‌آوردندگان مال از مردم وجود دارد بوسیله فزونی اخلاقی بکار رود و سزاوار است که چگونگی صنعتهای مالی بتوسط صنعتهای اخلاقی باشد، زیرا که طبیعت حکمفرما آن صنعتی است که هیچ صنعتی از جهت حکمفرمایی جلوتر از آن نباشد و آن صنعتی است که هرگاه بخواهیم از عهده کارگزاری خودش برآید ممکن نباشد جز آنکه کارهای همه صنعتها بکار روند و آن صنعتی است که برای خاطر رسیدن به نتیجه آن صنعتهای دیگر همگی طلب می‌شوند پس این صنعت حکمفرما بر همه صنعتها است و آن از جهت نیروی بزرگترین صنعت است و این فزونی خلقی بزرگترین فزونیهای خلقی است.^{۱۳۷}

دنباله مطلب فارابی به توضیح این قضیه پرداخته که هرکاری بوسیله انسان انجام گردد مشتمل بر بخشهای کوچکی است و هر یک از آن بخشهای کوچک را انسان هدف خود قرار می‌دهد تا به جزء بعد از آن برسد و بعد از آنکه همه را انجام داد کار بزرگتر از همه را انجام داده است مثلاً وقتی انسان راهی را می‌پیماید در آغاز پیمودن قطعه کوچکی از مسافت را در نظر می‌گیرد و کم کم هر مقدار از مسافت را پیمود قطعه

بزرگتر از آن را بنظر می‌آورد و بعد از آنکه آزمون قطعه‌های کوچک بزرگتر پرداخت قطعه از همه بزرگتر را که همه مسافت است پیموده و به هدف نهائی رسیده است ، بنابراین هدفهای کوچک طبیعی همیشه پیروی از هدف بزرگتر از خود می‌کنند و آنکه آخرین هدف طبیعی است پیروی از هدف اخلاقی می‌کند زیرا هدف اخلاقی همه اجزاء هدف طبیعی را فرا گرفته و همگی پیروی از آن می‌کنند و علاوه بر آن انجام دادن کار اخلاقی قابل تحقق نیست مگر در ضمن انجام دادن کارهای طبیعی بنابراین هدفهای طبیعی مقدمه برای تحقق کارهای اخلاقی هستند و این دو هدف لازم و ملزوم یکدیگرند. فارابی می‌گوید: بعد از این صنعت (یعنی صنعت اخلاقی) صنعتهای دیگری در پی آن می‌آیند بنابراین بعضی از صنعتها دارای نیروی بزرگتر و کاملتر از افراد نوع خود است و زمانی نتیجه‌گیری از آن کامل می‌شود که صنعتهای دیگر از جنس آن بکار برده شده باشد مثل صنعتهای خرد که حکمفرما هستند مثلاً صنعت رهبری لشکرها نوعی صنعت است که وقتی می‌توان به نتیجه‌اش رسید که صنعتهای کوچک بکار برده شده باشند ، همچنان صنعتی که بر صنعت مالی در شهر حکومت می‌کند نوعی صنعت است که نتیجه‌اش از مال به این حاصل می‌شود که صنعتهای کوچک دیگری در بدست آوردن مال بکار برده شده باشند و همچنین است در یکایک بخشهای بزرگ شهر^{۱۳۸}.

اقسام نیروهای تسلط بر عمل

در اجتماعات گوناگون

گفته شد که پی‌درپی انجام دادن کارهای اخلاقی موجب آسانی آن نوع کار اخلاقی است، بنابراین اگر کار برای تقویت تعاون همگانی و ایجاد پیوندهای همکاری همگانی باشد آن کار نیک است و اگر هدف چیزهای دیگری باشد که بالنتیجه به گسستن از هدفهای همگانی پایان یابد آن کار بد است زیرا هدف در نظر گرفته شده از آن بد است بنابراین نیروهای تسلط بر عمل از جنبه نتایج اجتماعی بردو گونه است: نیروی حکمفرمایی نادانی که بد است و نیروی حکمفرمایی دانائی که خوب است ، فارابی در

این زمینه می‌گوید: ریاست بردوگونه است:

- ۱ - پاره‌ای از حکومتها چنان است که کارها و رفتارها و تسلطهای عملی ارادی را که شایسته است بدانها دسترسی حاصل شود و آنها نیکبختی برآستی و فرمانروائی فزون هستند در دسترس می‌گذارد و شهر و ملت‌هایی که فرمانبردار این حکومت باشند شهرها و متلهای فزون می‌باشند.
- ۲ - قسم دیگر از سروری این است که آنچه بگمان می‌رسد که نیکبختی است دسترس می‌گذارد و حال آنکه آن هدفها نیکبختی حقیقی نیستند و این حکومت فرمانفرمائی نادانی است.^{۱۳۹}

اقسام حکومت‌های بنیان‌گذاری شده

برتریت بسد

فارابی می‌گوید: حکومت‌های ملی قسم‌های زیادی دارند و هر یک از آنها بنام هدفی که سازمان حکومتی برایش تشکیل شده است نامیده می‌شود و به‌شماره آن هدفها که حکومتها جویای آن هدف هستند شمار می‌گردند:

- ۱ - اگر آن حکومت (فقط) جویای فراخ‌دستی و مال باشد حکومت پست شمرده می‌شود.

۲ - اگر برای گرامی شدن (جاه‌طلبی) باشد حکومت گرامی‌طلبی^{۱۴۰} نامیده می‌شود.

۳ - و اگر هدف جزاینها باشد بنام آن هدفها خوانده می‌شود.

هیچیک از این حکومتها فراهم نمی‌شوند مگر بواسطه تن بکار دادن و فرمانبرداری کردن از نیروئی که حکمران بر افراد و چیره بر آن ملت است و کارهایی که نیروی تسلط بر عمل را در آنان نگهداری کند و این کار کردن و فرمانبرداری، همان تسلط و پادشاهی است (المهنة الملكية) یا هر نام دیگری که انسان آن را بنامد، سیاست عبارت از

۱۳۹ - الفصل الخامس من احصاء العلوم ضمیمه كتاب الملة ص ۷۰.

۱۴۰ - گرامیه.

کاری است که فرمانبری آنرا انجام دهد^{۱۴۱}.

لزوم ایجاد نیروی وادارکننده

به کار نیک

فارابی در این باره می‌گوید: سیاست فزونتر این است که نیروی تن‌دادن بکار و فروتنی از کار نیک در مردم ایجاد گردد بهترین ملتها کسانی که فرمانبرار این سیاست و این تمدن باشند، فزونترین انسانها کسانی هستند که عضویت اینگونه اجتماع را پذیرفته باشند.

ملتهائی که نیروی تسلط بر کارهای سودآور آنی بر آنها حکمفرما باشد و نیکبختی نهائی و برجای ماندن همیشگی را از کارهای خود بنظر نیاورند ملتهای نادانند. سیاست نادانی بر آنان حکمران است و ملتی که از اینگونه سیاست پیروی کند نادان است بلکه می‌توان گفت حکومتی در میان ایشان وجود ندارد زیرا حکومت در اصطلاح پیشینیان آن است که فرمانبردار نیروی تن‌دادن بکار نیک باشند^{۱۴۲}.

لزوم بررسی دائمی نسبت به نیروی تسلط بر عمل

فارابی عقیده دارد که نیروی تسلط بر نوع مخصوص عمل را همیشه باید زیر بررسی قرارداد که مبدا از هدف نهائی و همگانی ملی منحرف گردد یا سستی در آن نیرو پدید آید زیرا سست شدن این نیرو موجب سست شدن اساس و پایه‌های اصلی ملت است.

فارابی در این باره می‌گوید: از مسائلی که در علم مدنی از آن جستجو می‌شود لزوم روشها، خویها، شیمه‌ها و ملکات ارادی است که به حد کافی باید بررسی شود و در اجتماع بصورت عمل درآید^{۱۴۳}.

۱۴۱ - الفصل الخامس من كتاب احصاء العلوم ضمیمه كتاب الملة ص ۷۰.

۱۴۲ - كتاب الملة ص ۵۵.

۱۴۳ - كتاب الملة ص ۵۳.

فارابی در بعضی از کتب خودش به تفصیل دستوراتی برای بررسی دائمی نیروی تسلط بر عمل و نحوه تربیت افراد ملت برای استحکام و پایداری ملت پرداخته و شرح و بسط زیاد در آن باره داده و از جمله دستور آمارگیریهای دائمی گوناگون داده است که چون کمی وقت اقتضا نمی‌کند از ذکر آنها خودداری گردید و همچنین مطالب بسیار دیگری که در این باب دارد .

این رساله بر حسب امر سروران گرامی برای یادنامه بزرگداشت فارابی با همه گرفتاریهای زیاد به عجله تمام تهیه گردید بنابراین از بزرگان و اذوات دانشمند محترمی که این رساله را می‌خوانند و خطاکاریهای بزرگ این ناچیز را می‌نگرند امید بخشش دارم .

این نوشته را به روح مادر عزیزم

که همین روزها در گذشت تقدیم

می‌کنم .

عبدالمحسن مشکوة الدینی

دیماه ۱۳۵۳

